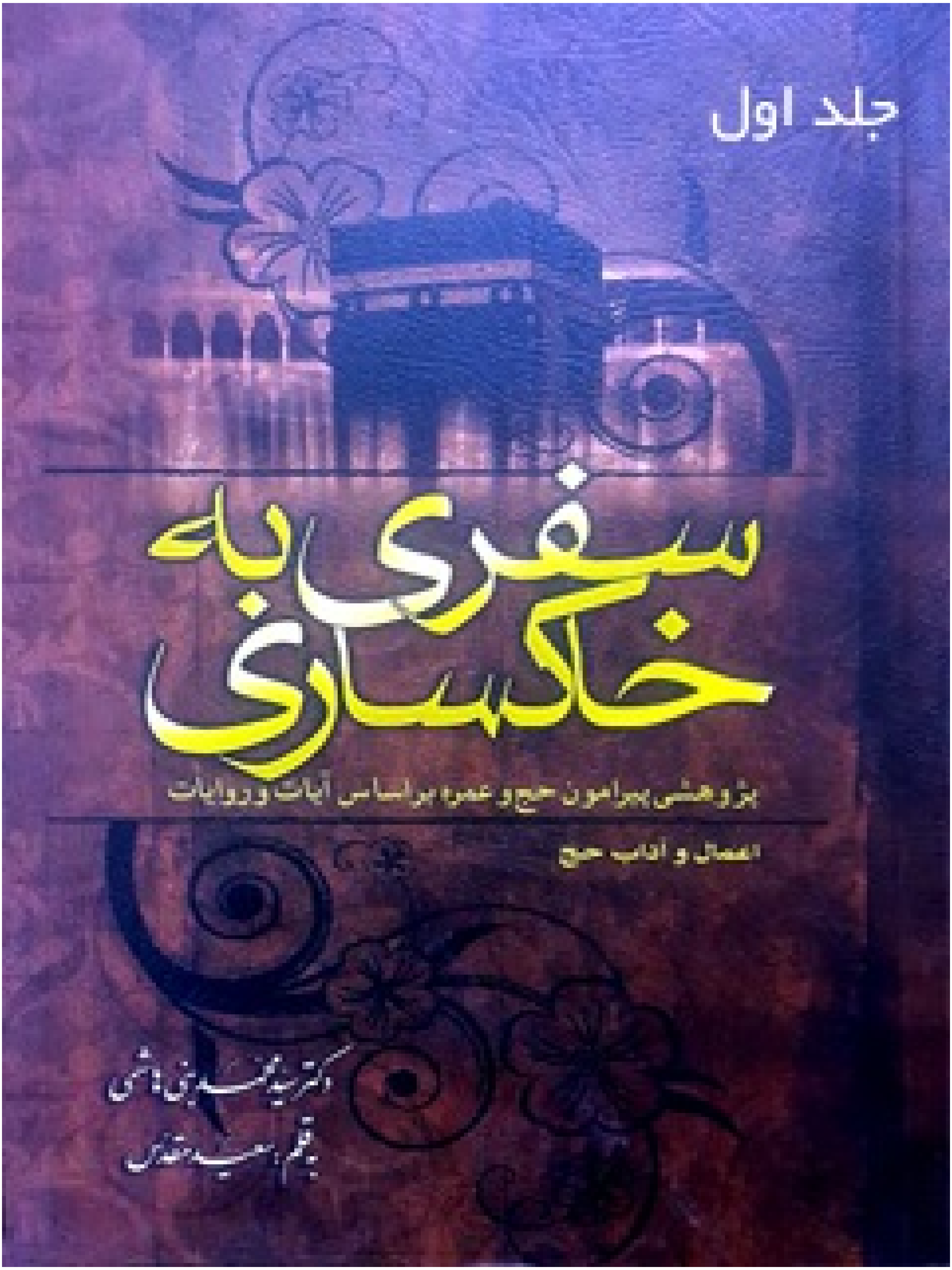

جلد اول
سفری به خاکساری
پژوهشی پیرامون حج و عمره براساس آیات و روایات
اعمال و آداب حج
دکتر سید محمد بنی هاشمی
به قلم سعید مقدس

بسم الله الرحمن الرحیم

سفری به خاکساری : پژوهشی پیرامون حج و عمره بر اساس آیات و روایات

نویسنده:

محمد بنی هاشمی

ناشر چاپی:

منیر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

سفری به خاکساری: پژوهشی پیرامون حج و عمره بر اساس آیات و روایات جلد ۱

مشخصات کتاب

سرشناسه : بنی هاشمی، سیدمحمد، ۱۳۳۹ -

عنوان و نام پدیدآور : سفری به خاکساری: پژوهشی پیرامون حج و عمره بر اساس آیات و روایات/ محمد بنی هاشمی ، به قلم سعید مقدس.

مشخصات نشر : تهران: منیر، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۲ج.

شابک : ۶۵۰۰۰ ریال: دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۱۴۵-۲ ؛ ج.۱: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۱۷۲-۸ ؛ ج.۲: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۱۷۳-۵

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه.

موضوع : حج

موضوع : حج عمره

شناسه افزوده : مقدس، سعید، ۱۳۵۸ -

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/ب۸۶س۷ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : ۱۸۵۸۲۹۶

ص: ۱

اشاره

پیش گفتار

چهار سال پیش (تابستان ۱۳۸۴) بعضـی از دوستانی که عازم مدینه منوره و مکه مکرمه بودند، از بنده خواستند تا در خصوص این سـفر معنوی تـذکراتی را به عرضـشان برسانم آن هنگام تصور نمیکردم که این قرار، مقدمه ی تألیف کتابی پیرامون حج و عمره باشـد. گمـان مـا این بود که بـا وجود کتابهـای نسـبتاً مفصـلی که در این زمینه وجود دارد، نیازی به ارائه ی اثری جـدید نیست.

پس از اتمـام مبـاحث و مراجعه به بیشتر کتابهایی که در این موضوع نگاشـته شـده، تصـمیم به تـدوین و انتشار مطالب گرفتیم. بنای ما در سراسـر کتاب بر این بوده که اگر حق بیان مطلبی در کتابهای موجود ادا شده است، به آن نپردازیم. البته برای حفظ سیر منطقی و رعـایت کامـل بودن مبـاحث، به بسـیاری از آنها در حـدّ اشاره پرداخته و وارد بیان تفصـیلی آن نشـده ایم. با این ترتیب برخی مطالب با تفصیل و برخی دیگر با کمال اختصار و با ارجاع به کتب دیگر بیان شده اند. همچنین توضیح

احکام شرعی عمره و حج را به کتابهای مناسک مراجع معظم تقلید واگذار نموده ایم.

رویکرد کلی ما در سراسر کتاب، دو محور اساسی بوده که هر کدام از جهتی روح حج را تشکیل می دهند.

اول: داشتن حال تواضع و دوری از کبر و خود بزرگ بینی است که حضرت باقر العلوم علیه السلام از آن به حالت «سکینه» تعبیر فرموده اند:

مَن دَخَلَ مَکَّهَ بِسَکینَهٍ غُفِرَ لَهُ ذَنبُهُ وَ هُوَ اَن یَدخُلَها غَیرَ مُتَکَبِّرٍ وَلا مُتَجَبِّرٍ.(۱)

هر که با «سکینه» داخل مکه شود گناهش بخشوده میگردد و آن (سکینه) این است که بدون تکبر و خودبزرگبینی داخل آن شود. فلسفه ی همه عبادات، به خصوص حج بیت الله الحرام، این است که انسان به «بنده بودن» خود در پیشگاه الهی اقرار و اعتراف نماید. لازمه ی این حال، خارج شدن از روحیه ی شیطانی «استکبار» است که متأسفانه بسیاری از انسانها را گرفتار نموده است. احرام بستن و انجام مناسک عمره و حج، بستر بسیار مناسبی برای تزکیه ی درون و بیرون از این رذیلت نفسانی و حقیقتاً «سفری به خاکساری» است.

روح دیگر حج که سعی کرده ایم در قدم به قدم انجام مناسک به آن تذکر دهیم، توجه به ساحت مقدّس حضرت سیدالشهدا علیه السلام است که حج خود را در سال ۶۱ هجری قمری ناتمام گذاشتند و سفر به طف کربلا ـ را بر احرام حج و وقوف درمانی و عرفات ترجیح دادند.

۱- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۱۹۲. مضمون این حدیث در «من لا یحضره الفقیه» ج ۲، ص ۲۰۶ نقل شده است.

شباهت های زیادی میان «زائر حرم حسینی علیه السلام» با «عمره و حج گزار» وجود دارد که به بسیاری از آنها در ضمن بیان اعمال حج اشاره کرده ایم. یکی از آنها رعایت حال «سکینه» در حال نزدیک شدن به حائر حضرت ابی عبدالله علیه السلام است که فرمود:

فَتَوَجَّه نَحوَ الحائِرِ وَ عَلَیکَ السَّکینَهُ وَالوَقارُ وَ قَصِّر خُطاکَ فَإِنَّ اللهَ تَعالی یَکتُبُ بِکُلِّ خُطوَهٍ حَجَّهً وَ عُمرَهً.(۱)

پس به سوی حائر [حسینی] رو کن و بر تو باد رعایت سکینه و وقار، و قدمهایت را کوتاه بردار که خدای متعالی به هر گامی [برایت] حج و عمره ای می نگارد.

سرّ عجیبی در مقایسه ی فضیلت حج و عمره با زیارت حضرت سیدالشهدا علیه السلام نهفته است که در این مجال فرصت شرح و بسط آن نیست.

علاوه بر این دو محور، احیای یاد غریب دوران و مظلوم زمان، حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه در جای جای اعمال مکه و مدینه مدنظر بوده و کوشیده ایم به هر بهانه ای تعجیل فرج آن بزرگوار از خدای منان مسألت گردد.

لازم به تذکر است که بحث درباره ی مدینه منوره که بخش اوّل کتاب را تشکیل داده به دلیل وجود کتاب «در ضیافت ضریح» و خلاصه ی آن «راه و رسم پای بوسی» که در باب زیارت اهل بیت : نگاشته شده اند، نسبت به سایر مباحث کوتاهتر و خلاصه تر آمده است.

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۳۶.

کتاب حاضر با این ویژگی تدوین گردید و زحمت تحریر آن را جناب آقای سعید مقدّس، خالصانه و متواضعانه، بر عهده گرفت. از این چهار سال گذشته، حداقل دو سال آن صرف تنظیم، نوشتن و بازنگریهای متعدد شده است که آخرین آنها اکنون در مدینه ی منوره و مکه مکرمه در حال انجام می باشد. این تلاش ناچیز را در این سرزمین مقدس، به روح کعبه و مایه ی حیات حج، حضرت سیدالشهدا، تقدیم میداریم به این امید که با امضای آن بزرگوار مورد پذیرش خدای منان قرار گیرد و شمعی روشنگر برای راهیان سرزمین وحی و زائران شش گوهر معصوم باشد. ان شاء الله

سید محمد بنی هاشمی – مکه مکرمه

سوم شعبان المعظم ۱۴۳۰ قمری، ۲ مرداد ۱۳۸۸

برابر باب کعبه برای باب الله

روز پنجشنبه اوّل شعبان المعظم ۱۴۳۰ هجری قمری است. به فضل الهی و عنایت ویژه صاحب بیت الله الحرام، روبروی در خانه ی کعبه ایستاده ام. مقام حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه را می بینم که گویی میان رکن حجرالاسود و باب کعبه (حطیم) ایستاده است. جبرئیل امین با ندای «البیعه لله»، منتظران ظهور را به بیعت با او - این خلیفه ی خداوند بر روی زمین - دعوت می نماید.

در این لحظات نورانی با گشوده شدن باب کعبه، ابواب رحمت الهی هم باز شده است، طنین دعاهای دوستان آن امام غریب برای تعجیل فرج ایشان، از جای جای بیت الله الحرام به گوش می رسد.

خداوندا! در این دقایق ارزشمند و شریف، تو را به حق مولود خانه ات و همسر پهلو شکسته اش قسم می دهم که این دوران طولانی و پر محنت غیبت را به فضل و کرمت پایان دهی؛ دورانی که سپری شدن هر روز و بلکه هر لحظه اش بر امام مظلوممان چون یک قرن، سنگینی

می کند. از تو می طلبیم بر ما منت بگذاری تا آرزوی دیدار و ظهور آن عزیز را به گور نبریم.

پروردگارا! ما اعتراف می کنیم که حق آن بزرگوار را به شایستگی ادا نکرده ایم و به همین جهت خود را مستحق نزول هر بلایی می دانیم. امّا اولیای تو به ما آموخته اند که به فضلت امیدبندیم و از جود و کرمت ناامید نباشیم خود را به هیچ وجه لایق درک زمان ظهور مولای غریبمان نمی دانیم. شایستگی یاری کردن آن سرور را نیز در خود نمی بینیم. امّا از لطف و کرم صاحبمان دور نمی دانیم، در لحظاتی که درهای رحمت الهی باز است، تقصیرات ما را در ادای حقوق خود بزرگوارانه ببخشاید. از او تمنا داریم که توبه ی ما را همچون حزبن یزید ریاحی بپذیرد و تنها آرزویمان را برآورده سازد؛ آرزویی که جز نصرت و خدمت به آستان مقدسش در زمان غیبت و ظهور نیست.

مولای من! در حال حاضر روی کره ی خاکی آبرومندتر از شما بزرگوار، که بقیه الله هستید، سراغ نداریم. شما را به وجاهت جدّتان حبیب خدا رسول مصطفی صلّی الله علیه و آله و سلّم، در همین ساعت دو رکعت نماز پیش از ظهورتان را اقامه کنید. داستان پاکتان را به پرده ی کعبه بیاویزید. از سر اضطرار از رب البیت، اذن قیامتان را مسألت فرمایید. ما نیز به دعایتان آمین می گوییم.

بخش اول : شناخت مدینه منوّره

فصل ۱: مدینه رسول و اهل بیت علیهم السلام

فضیلت مدینه

اشاره

مـدینه ی منوره یکی از شـهرهای برگزیـده ی پروردگار(۱) می باشـد. این دیـار معظم به عنـوان «حرم» خداونـد، رسول مکرم اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم امیرمؤمنان لقب گرفته است: المَدینَهُ حَرَمُ اللهِ وَ حَرَمُ رَسُولِهِ وَ حَرَمُ عَلِیّ بنِ اَبیطالِبٍ الصَّلاهُ فیها بِعَشرَهِ آلافِ صَلاهِ وَالدِّرهَمُ فیها بِعَشرَهِ آلافِ دِرهَم.(۲)

مدینه حرم خدا و حرم رسولش و حرم علی بن ابی طالب علیهم السلام می باشد، یک نماز در آن ثوابی [به ازای] ده هزار نماز داراست [و یک درهم خرج کردن] در آن به اندازه ی [ده هزار درهم می ارزد].

۱- وسائل الشّیعه، ج۱۴، ص ۳۶۱.

۲- الکافی، ج۴، ص ۵۸۶.

«حرم» هر کسی جایگاهی است که مورد حمایت(۱) و توجه خاص اوست. کسی که به مدینه ی منوره قدم میگذارد در حصار حمایت و عنایت خدا و رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم و امیرمؤمنان علیه السلام قرار می گیرد. دو مصداق مهم این عنایت الهی، مصطفوی و علوی در این روایت شریف بیان شده است: یکی آنکه نمازگزار مدینه می تواند ده هزار برابر ثواب نماز در جاهای معمولی را دریافت کند. دیگر آنکه خرج نمودن در این شهر پر برکت، ده هزار برابر برکات معنوی را در پی دارد. به گونه ای که مثلاً ثواب یک درهم صدقه یا انفاق می تواند در ضریب ده هزار ضرب گردد. این شهر مشرّف شاید به خاطر انتسابش به رسول خدا و امیرمؤمنان بسیار مورد توجه و عنایت اهل بیت بوده است. آن بزرگواران به مدینه ی منوره و اقامت در آن اشتیاق خاصی داشته اند. به عنوان نمونه به روایت ذیل بنگرید: راوی به حضور امام موسی بن جعفر علیه السلام می رسد و عرضه می دارد: «کدامیک با فضیلت تر است اقامت در مکه یا مدینه؟» حضرت می فرمایند: «تو چه می گویی؟» عرضه می دارد: «گفتار من با وجود فرمایش شما چه ارزش دارد؟» حضرت می فرمایند: «گفتار تو، به گفته ی من باز می گردد». اینجاست که عرض می کند: «امّا من گمان می کنم که اقامت در مدینه برتر از اقامت در مکه است .» حضرت پاسخ می دهند: «آنچه گفتی را امام صادق در روز عید فطری فرمودند. نزد قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

۱- «حرم» الزجلی و «حریمه»: ما یقاتل عنه و یحمیه (لسان العرب، ج ۱۲، اصلی ۱۲۵).

آمدند، در مسجد بر ایشان اسلام دادند و سپس فرمودند:

قَدْ فَضلنَا النّاسَ الیَومَ بِسَلامِنا عَلی رَسُول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم.(۱)

امروز به واسطه ی سلاممان بر رسول خدا بر مردم برتری یافته ایم. اهل بیت مؤمنان را از اقامت در مکه ی معظمه نهی فرموده اند. حتی ماندن در این شهر را مایه ی قساوت قلب دانسته اند.(۲) این در حالی است که ماندن و مقیم شدن در مدینه مورد امضاء معصومین قرار گرفته است. فقها و محدّثان بنام شیعه نیز با توجه به روایاتی از این دست، ابوابی از کتابهای خود را به بیان فضیلت و استحباب اقامت در مدینه ی منوره اختصاص داده اند.(۳)

به عنوان نمونه ای از عُلقه و پیوستگی اهل بیت علیهم السلام به مدینه ی منوره می توان به عبارات حضرت سیدالشهدا در یکی از منازل راه تا کربلا اشاره نمود. وقتی در یکی از این منازل، خبر شهادت جناب «قیس بن مسهر صیداوی» را به آن بزرگوار رساندند، امام علیه السلام پس از اظهار وفاداری دو تن از اصحاب، فرزندان و برادران و اهل بیت خویش را جمع نمودند. به آنها نگریستند و مدّتی گریستند. آنگاه به درگاه پروردگار چنین عرضه داشتند:

۱- الکافی،ج۴، ص۵۵۷.

۲- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۴۶. توضیح این روایات را در جلد دوم این مکتوب ذیل عنوان «آداب مکه ی مکرّمه» بنگرید.

۳- مرحوم شیخ کلینی بابی تحت عنوان «باب فضل المُقام بالمدینه...» در کتاب الکافی، ج۴، ص ۵۵۷ و مرحوم شیخ حز عاملی بابی تحت عنوان «باب استحباب الاقامه فی المدینه...» در وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۴۷ گشوده اند.

اَللّهُمَّ اِنّا عِترَهُ نَبِیِّکَ مُحَمَّدٍ وَ قَد اُخرِجنا وَ طُرِدنا وَ اُزعِجنا عَن حَرَمَ جَدِّنا وَ تَعَدَّت بَنُو اُمَیَّهَ عَلَینا اللّهُمَّ فَخُذ لَنا بِحَقِّنا وَ انصُرنا عَلَی القَومِ الظّالمین.(۱)

خدایا! ما خاندان پیامبر تو محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم، هستیم و از حرم جدّمان اخراج شده ایم و طرد گشته ایم و ناراحتی دیده ایم و بنی امیه بر ما تجاوز نموده اند. خدایا! پس حق ما را از [آنان] بستان و ما را بر گروه ستمگران یاری ده. در این عبارات، امام حسین علیه السلام به عنوان شکوه به درگاه خداوند، از طرد خویش و خانوادهای رسول خدا از حرم نیای بزرگوارشان سخن گفته اند. این خود عمق دلبستگی آن حضرت به مدینه ی منوره را هویدا می سازد. نیز انگیزهای این دلدادگی را نمایان می کند که همانا «حرم» بودن مدینه برای رسول گرامی اسلام است. به علاوه حضرتش از خداوند متعال خواسته اند حقشان را از اهل دشمنی و تجاوز باز پس بگیرد. این دعای سیدالشهدا علیه السلام با ظهور فرزندشان تحقق می پذیرد؛ همان فرزندی که چون پدر، دل در گرو مدینه دارد. چنانکه از امام صادق نقل شده که فرمودند:

لابُدَّ لِصاحِبِ هذَا الاَمرِ مِن غَیبَهٍ وَ لا بُدَّ لَهُ فی غَیبَتِهِ مِن عُزلَهٍ وَ نِعمَ المَنزِلُ طَیبَهُ.(۲)

برای صاحب این امر گریزی از غیبت نیست و برای او در پنهانی اش گریزی از عزلت گزیدن نیست و مدینه برای [وی] چه نیکو منزلی و مأوایی است.

۱- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳، به نقل از شیخ مفید. ۲. الکافی، کتاب الحجه، باب فی الغیبه، ح۱۶.

۲- الکافی، کتاب الحجّه، باب فی الغیبه، ح۱۶.

مـدینه برای امام عصـر علیه السـلام منزلی مناسب و جایگاهی نیکو است. امّا دریغ که آن غربت زده به وصـیت پـدر باید راهی کوهها و بیابانها باشـد. باید در دورترین و نهان ترین جایگاه های کره ی زمین سـکنی گزینند.(۱) بدان خاطر که خداوند نمی پسندد وطن مألوف خود را کاشانه ی خویش قرار دهد.(۲) همین «عزلت» یکی از تجلیات غربت آن حضرت را رقم می زند و هر دل آگاهی را داغ می نهد.(۳)

فضیلت مرگ در مدینه ی منوره

یکی دیگر از جلوه های فضـیلت و عظمت مـدینه ی منوره - و نیز مکه ی مکرمه - در ثوابهای بزرگی است که به مردگان در این دو شهر اعطا می شود. درباره ی این ثواب از رسول مکرم اسلام تا آمده است:

۱- چنـانکه آن حضـرت فرموده انـد «اِنَّ أبی عَهِـدَ اِلَیَّ اَن لا اُوَطِّنَ مِنَ الأرضِ اِلّا أخفاها وَ أَقصاها إِسـراراً لأمری وَ تَحصـیناً مِن مَکائِـدِ أهـلِ الضَّلالـ والمَرَدَهِ.»پـدرم بـا من پیمـان بست که جز از پنهان ترین و دورترین [جایگاه های] زمین وطنی نگزینم؛ به خاطر پنهان داشـتن امرم و نگاهداری و [حفاظت] جانم از نیرنگ های اهل گمراهی و سرکشان. (بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۴ و ۳۵ به نقل از کمال الدّین).

۲- توجه شود که این مسأله منافات با روایاتی ندارد که حضور امام عصـر در میان مؤمنان و حشـر و نشـر آنان با ایشان - بدون شناسایی شـدن آن حضـرت - را نوید داده اند. (به عنوان نمونه: بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۴، به نقـل از غیبت نعمانی) روایت نقل شده در متن می تواند به این معنا باشد که آن حضـرت از قرار دادن منزل دائمی و سـرای مشخصی در مدینه ی منوره نهی شده اند. نمی توانند همانند بیشتر پدران بزرگوارشان خانه و منزل معین در این شـهر داشـته باشند. ولی در عین حال می توانیم بگوییم آن بزرگوار در شهر مدینه هم رفت و آمد دارند.

۳- توضیحات تفصیلی در این باره را بنگرید در کتاب غربت آفتاب (از مجموعه ی چهار جلدی کتاب آفتاب در غربت) فصل چهارم.

مَن ماتَ فی اَحَدِ الحَرَمَینِ مَکَّهَ اَوِ المَدینَهِ لَم یُعرَض اِلَی الحِسابِ وَ ماتَ مُهاجِراً اِلَی اللهِ وَ حُشِرَ یَومَ القیامَهِ مَعَ اَصحابِ بَدرٍ.(۱)

هرکس در یکی از دو حرم - مکه یا مدینه - بمیرد اعمالش [به موقف] حساب عرضه نمی شود و در حال هجرت به سوی خدا از دنیا رفته است و روز قیامت با اصحاب بدر محشور می گردد. درباره ی این روایت توجه به سه نکته خالی از لطف نیست:

۱) موقف حساب یکی از مواقف بسیار دشوار قیامت است. انسان باید آنجا در قبال هر نعمتی - جز آنچه در راه خداوند صرف نموده - پاسخگو باشد.(۲) اینگونه است که خداوند در چنین موقفی بر همگان حجت دارد: یا به خاطر نعمتی که شکرنگزارده اند و یا به خاطر گناهانی که مرتکب شده اند.(۳) این است که هرکس مخاطب حساب و کتاب دقیق الهی قرار گیرد، همین حسابرسی برای او عذاب و سختی در پی دارد.(۴) اگر خداوند بخواهد در حسابرسی با کسی به «مناقشه» و ریزبینی بپردازد کار او بسیار دشوار خواهد بود. به تعبیر ساده تر اگر خدا در محاسبه ی انسان موی را از ماست بکشد، شرایط سختی را برایش بوجود آورده است. اگر خدا بخواهد به ازای هر نافرمانی توبیخش کند همین حسابرسی، رنج و هلاکت دردآوری برای وی

۱- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۳۸۷، به نقل از کامل الز یارات.

۲- بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۶۱، ح ۱۰ به نقل از نوادر راوندی.

۳- بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۶۲، ح ۱۳، به نقل از امالی طوسی.

۴- بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۶۳، ح۱۷ به نقل از معانی الاخبار، بیان مرحوم مجلسی در ذیل این روایت نیز خواندنی است.

خواهد بود.(۱) لذا اگر کسی را اساساً از این موقف گذر دهند لطف بزرگی به او شده است. اگر عمل وی را به حساب عرضه نکنند، موقعیت نفس گیری(۲)را پشت سر گذارده و خلاصی عظیمی یافته است.

۲) مرگ در حالی که فرد «مهاجر الی الله» (هجرت کننده به سوی خدا) باشد، بر اساس فرمایش خداوند متعال، از موقعیت ویژه ای برخوردار است. در قرآن کریم درباره ی چنین کسی آمده است:

وَ مَن یَخرُج مِن بَیتِهِ مُهاجِراً اِلَی اللهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ یُدرِکهُ المَوتُ فَقَد وَقَعَ اَجرُهُ عَلَی اللهِ وَ کانَ اللهُ غَفُوراً رَحیماً.(۳)

و کسی که از خانه اش خارج شود در حالی که مهاجر به سوی خدا و رسول اوست، سپس در این حال مرگ او را دریابد، پاداشش بر عهده ی خداوند قرار گرفته و خداوند بسیار بخشاینده و مهربان است.

۱- بحارالانوار، ج۷، ص۲۶۳ و ملحقات آن به علاوه ص ۲۶۶، احادیث ۲۵ تا ۲۹.

۲- امام صادق از حسابرسی دو مؤمن فقیر و غنی گزارش می فرمایند: مؤمن فقیر به خاطر آنکه شأن و منزلتی و دارایی مازاد بر کفایتی در دنیا نداشته، به سرعت وارد بهشت می شود. ولی مؤمن غنی - که البته او هم در نهایت وارد بهشت می گردد - مورد محاسبه قرار می گیرد: «... دیگری (مؤمن غنی) باقی می ماند تا آنکه از او عرق سرازیر می شود آنگونه که اگر چهل شتر آن را بنوشند، کفایتشان می کند و سپس وارد بهشت می شود. پس [مؤمن] فقیر به او میگوید: «چه چیز تو را از [زود آمدن] باز داشت؟» او جواب می دهد: «حساب طولانی، دائماً چیزی پس از چیزی نزد من می آمد و بخشوده می شد سپس از چیز دیگری سؤال می شدم. تا آنکه خداوند عزوجل مرا به رحمت در برگرفت و مرا به توبه گزاران ملحق نمود...»» (بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۵۹، به نقل از امالی صدوق).

۳- نساء/۱۰۰

خداوند متعال، خود، ضامن اجر چنین کسی شده است. پس از آن نیز با آوردن دو اسم غفور و رحیم برای خود، در واقع رحمت و مغفرت را برای مهاجر به سوی خود و رسولش نوید فرموده است. کسی که با نیت خداپسندانه به مکّه یا مدینه مشرّف میشود و در یکی از آنها میمیرد، مصداق مهاجر به سوی خدا و رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم است. لذا نصیب و بهره ی او برای ما قابل تصور و احصاء نیست، بلکه خداوند غفور و رحیم خود پاداش و اجر او را می پردازد.

۳) نکته ی پایانی اینکه نمی توان این بهره ها را در مورد «هرکس» به قول مطلق ثابت دانست. با توجه به ادله ی فراوان، آنچه به عنوان بهره ی الهی در نظر گرفته می شود مربوط به اهل ایمان است. کسی که قرار به ولایت امیرمؤمنان ندارد، اساساً اهلیت نظر لطف خداوند را دارا نیست.(۱) به این ترتیب این لطف الهی به منکران و مخالفان ولایت تعلق نمیگیرد و اعطای آن منحصر به مؤمنان است.

فضیلت زیارت رسول مکرّم اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم

پس از تبیین فضیلت شهر منور مدینه نوبت به آن می رسد که بخشی از ثواب های با فضیلت ترین و مهمترین زیارت این شهر را از نظر بگذرانیم؛ برترین زیارت، از آن رو که رسول مکرم اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم بالاترین و شریف ترین مقام و رتبه را نسبت به سایر اهل بیت علیهم السلام

۱- به عنوان نمونه از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت است که: وَلَا استَأهَلَ خَلقٌ مِنَ الله النَّظَرَ اِلَیهِ إلاّ بِالعبودیَّهِ لَهُ وَالإقرارِ لِعَلیٍّ بَعد(کسی از خلایق، أهلیت نظراز خداوند به سوی خود را ندارد مگر به واسطه ی بندگی برای او (خداوند) و اقرار برای [ولایت] علی پس از من.) (بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۹۵).

دارا هستند.(۱)

۱- در روایتی از امـام رضـا وقتی راوی می پرسـد: «کـدامیک برترنـد؟ زیـارت قبر امیرالمؤمنین یـا زیـارت قبر امام حسـین علیه السـلام؟» ایشان در ضـمن پاسخ شریف می فرمایند: «... فضل زیاره قبر امیرالمؤمنین علی زیاره قبر الحسین کَفَضل امیرالمؤمنین عَلَی الحُسـین» (برتری زیارت قبر امیرمؤمنان علیه السـلام بر زیارت قبر امام حسـین علیه السـلام همانند برتری امیرمؤمنان بر امام حسـین علیه السلام است) «بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۶۱ به نقل از فرحه الغری». در روایت دیگری از امام صادق آمـده اسـت که: «إعلَم أنّ أمیرَالمؤمنین أفضـلُ عنـدالله من الأئمّه کلّهم ولهُ ثوابُ أعمالهم و علی قـدرِ اعمالهِم فُضِّلوا» (بـدان که امیرمؤمنان نزد خـدا برتر از همه ی امامـان است و ثـواب اعمـال آنـان، از آن اوست و آنـان به انـدازه ی اعمالشـان برتری داده شـده انـد) «الکافی، ج۴، ص ۵۷۹». بـا توجه به روایـات متعـدد دیگر در بیـان برتری و فضـیلت پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم بر امیرمؤمنـان تـا شایـد بتوان گفت زیـارت رسول اکرم تا نیز با توجه به مطالب بیان شـده از زیارت امیرمؤمنان و سایر ائمّه علیهم السـلام افضل است. نکته ای که در این جا توجه به آن لازم است اینکه: این برتری و فضـیلت کلی منافاتی با آن نـدارد که در برخی فضایل یا از برخی جهات زیارت رسول خـدا و سایر معصومین مانند هم و برابر با هم باشـند. به این ترتیب باید گفت هر چنـد از لحـاظ یـک فضـیلت خاصـی، زیـارت پیـامبر اکرم تـا هماننـد سایرین است اما از جهات دیگر برتری و ثواب افزونتری داراست. به طور مثـال امـام صـادق اجر زیـارت رسول اکرم تو را «زیارت خداونـد فوق عرش او» معرّفی فرموده انـد و بعـد در پاسـخ به این سؤال که «چه اجرای برای کسـی است که یکی از شـما (اهـل بیت) را زیـارت کنـد؟» بیان داشـته انـد: «کمن زار رسول الله اجرای هماننـد اجر کسـی که زیارت رسول خـدا کند.» (الکافی، ج۴، ص ۵۸۵) این «همسانی» بـدان معناست که در این ثواب خاصـی، زیـارت پیـامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم بـا سـایر معصومین تفـاوتی نـدارد. امّا با نظر به مجموعه ی فضایل، زیارت رسول خدا از افضل از سایر اهل بیت باقی خواهد بود. آنچه گفتیم درباره ی سایر معصومین نسبت به یکدیگر – بر اساس رتبه های متفاوتشان – نیز صدق میکند. مثلا ممکن است زیارت سیدالشهدا – با توجه به برتری مقام آن حضرت بر امام رضا – نسبت به زیارت امام هشـتم علیه السـلام افضل باشد، امّا زیارت غریب طوس از جهت برخی آثار نسبت به زیارت کربلاـ افضـل تلقی گردد. (چنـانکه در روایتی از امـام جواد علیه السـلام این برتری مورد تاکیـد قرار گرفته است. (عیون اخبار الرّضا، ج ۲، ص ۲۶۱)

ثواب هجرت به سوی پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم:

ثواب زائر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم ثواب مؤمنی است که در زمان حیات ایشان به سوی آن حضرت هجرت کند. خود آن بزرگوار در بیان این بهره می فرمایند:

مَن زارَ قَبری بَعدَ مَوتی کانَ کَمَن هاجَرَ اِلَیَّ فی حَیاتی فَاِن لَم تَستَطیعُوا فَابعَثُوا اِلَیَّ بِالسَّلامِ فَاِنَّهُ یَبلُغُنی.(۱)

هرکه قبر مرا پس از مرگم زیارت کند، همانند کسی است که در [زمان] حیاتم به سوی من هجرت کرده است. پس اگر نتوانستید به مدینه بیایید، از [دور] به سوی من سلام بفرستید که [سلامتان] به من می رسد.

پیامبر اکرم و زیارت قبر شریف خویش را در حکم هجرت به سوی خود در زمان حیات در نظر گرفته اند. این تنظیر نشان می دهد که اولاً- زیارت قبررسول گرامی اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم امری مشروع است. ثانیاً کسانی که چنین عبادتی را انجام بدهند، همانند کسانی هستند که در زمان حیات رسول خدا به حضور ایشان می رسیدند. اینان همانند مهاجران مشمول رفت حضرت رحمه للعالمین قرار می گیرند. حتی ایشان دستور فرموده اند که اگر چنین توانی نداشتید از دور به من سلام بفرستید که سلامتان به من می رسد. به این ترتیب رسول مکرم اسلام از عرض ارادت زائر دور(۲) یا نزدیک خود باخبر میگردد و به مشتاق

۱- تهذیب الاحکام، ج۶، ص ۳.

۲- مرحوم مجلسی بابی تحت عنوان «زیارته صلّی الله علیه و آله و سلّم من البعید» در (بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۸۱) گشوده اند و زیارتنامه های مأثور درباره ی زیارت پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم از دور را در آن نقل کرده اند. نیز برای ملاحظه ی کیفیت زیارت رسول خدا از دور بنگرید به: الاقبال الاعمال الحسنه، ص ۶۰۴ و مفاتیح الجنان تحت عنوان «زیارت حضرت رسول قبل از بعید».

خویش، توجه دارد.

ثواب حج مقبول با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

اشاره

نیز زیارت مقبول این مقبره ی شریف، ثواب حجی به همراه رسول خدا را دارد. امام باقر علیه السلام در این باره می فرمایند:

إنّ زیارَهَ قَبرَ رَسُولِ اللهِ تَعدِلُ حَجّهً مَعَ رَسُولِ الله مَبرُورَه(۱)

زیارت قبر رسول خدا، معادل حجی مقبول با رسول خداست.

با توجه به ضوابط دقیق قبولی عبادات، نمی توان قبولی حج را امری سهل و عادی تلقی کرد. بسیارند حج هایی که مورد قبول واقع نمی شوند.(۲) حال اگر ثواب یک حج مقبول را در پی زیارت رسول خدا به انسان عطا فرمایند، لطف عظیمی به او کرده اند؛ آن هم حجی که پا به پای رسول خدا و در خدمت ایشان به انجام رسد.

شفاعت پیامبر اکرم و خلاصی از گناهان

حضرت سیدالشهدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به نیای بزرگوار خود - رسول خدا -عرضه می دارد: «پدر جان! چیست برای زائر شما از بهره ها و

۱- وسایل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۳۵.

۲- امام موسی بن جعفر علیه السلام ثواب حج ها و عمره های مقبول در پی زیارت امام رضا علیه السلام را وعده می دهند. پس از آن که تعجب راوی را می نگرند می فرمایند: «رَبِّ حَجَّهٍ لا تُقبَل» چه بسیار حجی که پذیرفته نمی شود. (فروع کافی، ج۴، ص ۵۸۵).

ثوابها]؟» آن حضرت در پاسخ می فرمایند:

یا بُنَیَّ مَن زارَنی حَیّاً اَو مَیِّتاً اَو زارَ اَباکَ اَو اَخاک اَو زارَکَ کانَ حَقّاً عَلَیَّ اَن اَزُورَهُ یَومَ القیامَهِ وَ اُخَلِّصَهُ مِن ذُنُوبِهِ.(۱)

پسرکم! هر کسی مرا در حال حیات یا مرگ زیارت کند یا پدر تو را زیارت نماید یا به زیارت برادرت بیاید یا تو را زیارت کند، برای او بر من حق است که روز قیامت زیارتش کنم و از گناهانش خلاصش نمایم. گناهان منشأ دشواریهای متعددی در قیامتند. می توانند کار انسان را در مواقف مختلف آن دشوارکنند گرفتار شدن به تبعات معصیت ها می تواند تا آنجا ادامه یابد که انسان مؤمن را - هر چند به طور موقت - راهی عذاب دوزخ کند و از همراهی با سروران خویش محروم سازد. انسان ناپاک وارد بهشت نمی شود. اگر آلودگی های انسان تا قیامت از او پالایش نشده باشند خطر جدّی آتش جهنم او را به شدّت تهدید می کند.(۲)

در چنین موقعیت خطیری اگر حبیب خدای متان - حضرت محمد مصطفی صلّی الله علیه و آله و سلّم -به داد انسان برسد بی شک رها خواهد شد. اگر آن حضرت بندهای گناه را از دست و پای انسان بگشاید نجات، قطعی خواهد بود. خداوند متعال درخواست محبوبش را رد نمیکند و شفاعت آن حضرت را در حق گناهکاران امتش می پذیرد. البته امت

۱- الکافی، ج۴، ص ۵۴۸.

۲- برای مشاهده ی تفصیلات و مستندات مطالب مذکور بنگرید به: کتاب «در ضیافت ضریح» بخشی ازل، فصل سوم و کتاب «معرفت امام عصر» بخش دوم، فصل چهارم.

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم فقط همان کسانی هستند که ولایت وصی پیامبر را پذیرفته اند و منکر جانشینی بلافصل امیرمؤمنان نیستند. منکران ولایت آن حضرت جزء امّت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم محسوب نمی شوند.(۱)

آنچه ارزش شفاعت رسول خدا را بیشتر روشن می کند، خطابی از سوی پروردگار به آن حضرت است که می فرماید:

وَلَسَوفَ یُعطیکَ رَبُّکَ فَتَرضی.(۲)

و پروردگار تو به تو خواهد بخشید پس تو راضی می شوی.

یکی از اصحاب امام باقر علیه السلام از حضور ایشان پرسید: «کدامین آیه در کتاب خداوند امیدوار کننده تر است؟» حضرت فرمودند: «قوم تو درباره ی آن چه میگویند؟» پاسخ داد: «میگویند این آیه [که]:»

۱- به عنوان مشتی از خروار به این دو روایت شریف از نبی مکرم اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم بنگرید: - یا عَلِیُّ - اِنَّ الله تبارَکَ وَ تَعالی خَلَقَنی وَ اِیّاکَ وَاصطَفانی وَ اِیّاکَ وَاختارَنی لِلنُّبُوَّهِ وَ اختارَکَ لِلإمامَهِ فَمَن أَنکَرَ إمامَتِکَ فَقَد أنکَرَ نُبُوَّتی (بحارالانوار ج ۲۲، ص ۱۹۰، به نقل از عیون اخبار الرضا و امالی صدوق) ای علی! خداوند تبارک و تعالی من و تو را آفرید و من و تو را برگزید و مرا برای نبوت اختیار کرد و تو را برای امامت برگزید. پس هرکسی امامت تو را انکار کند نبوت مرا منکر شده است. - یا عَلِیُّ اَنتَ وَصیّی وَ خَلیفَتی فَمَن جَحَدَ وَصِیَّتَکَ وَ خِلافَتَکَ فَلَیسَ مِنّی وَ لَستُ مِنهُ وَ اَنا خَصمُهُ یَومَ القِیامهِ (بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۲۵۴، به نقل از امالی صدوق) ای علی! تو وصی و جانشین منی پس هرکسی وصایت و جانشینی تو را انکار کند پس از [امّت] من نیست و من از او نیستم و روز قیامت من دشمن اویم. آیا با وجود این فرمایش های صریح پیامبر اکرم، کسانی که منکر ولایت امیرمؤمنان و امامت و جانشینی بلافصل ایشانند می توانند ادعا کنند که در زمره ی امّت رسول خدایند؟

۲- ضحی / ۵.

یا عِبادِیَ الَّذینَ اَسرَفُوا عَلی اَنفُسِهِم لا تَقنَطُوا مِن رَحمَهِ الله اِنَّ اللهَ یَغفِرُ الذُّنُوبَ جَمیعاً.(۱)

ای بندگان من! -که بر خویشتن خویش اسراف ورزیده اند - از رحمت خداوند ناامید نباشید که خداوند همه ی گناهان را می بخشاید.

حضرت فرمودند:

لکنّا اَهلَ البَیتِ لا نَقُولُ ذلِکَ.

ولی ما اهل بیت این [آیه] را نمی گوییم.

عرضه داشت: «پس چه چیز می فرمایید؟»

حضرت پاسخ دادند:

نَقُولُ: «وَ لَسَوفَ یُعطیکَ رَبُّکَ فَتَرضی».

ما می گوییم آیه ی : «و پروردگار تو به تو خواهد بخشید، پس تو راضی می شوی».

و سپس فرمودند:

الشَّفاعَهُ وَ اللهِ الشَّفاعَهُ وَ اللهِ الشَّفاعَهُ.(۲)

[منظور آیه] شفاعت است، بخدا شفاعت است، بخدا شفاعت است.

در یکی از دعاهای ماه مبارک رمضان، این آیه ی مبارکه را بهانه ی التماس به درگاه الهی قرار می دهیم و عرضه می داریم:

۱- زمر/ ۵۳.

۲- بحارالانوار، ج ۸، ص ۵۷، به نقل از تفسیر فرات.

اَللّهُمَّ اِنَّکَ قُلتَ لِنَبِیِّک «وَ لَسَوفَ یُعطیکَ رَبُّکَ فَتَرضی» اَللهمَّ اِنَّ نَبِیِّکَ وَ رَسُولَکَ وَ حَبیبَکَ وَ خِیَرَتَکَ مِن خَلقِكَ لا یَرضی بِاَن تُعَذِّبَ اَحداً مِن اُمَّتِهِ دانکَ بِمُوالاتِه وَ مُوالاهِ الأَئِمَّهِ مِن اَهلِ بَیتِهِ وَ اِن کانَ مُذنِباً خاطئاً فی نارِ جَهَنَّمَ فَاَجِرنی یا رَبِّ مِن جَهَنَّمَ وَ عَذابِها وَ هَبنی لِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ یا اَرحَمَ الرّاحِمینَ.(۱)

خداوندا تو به پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودی: «و پروردگار تو به تو خواهد بخشید پس راضی می شوی.» خدایا: نبی تو و فرستاده ی تو و محبوب تو و برگزیده ی تو از میان آفریده هایت، راضی نمی شود که احدی از امتش را در آتش جهنم عذاب کنی [کسانی که] با قبول ولایت و محبت او و امامان از اهل بیتش دیندار تو بوده اند؛ هر چند گنهکار و خطاکار باشند. پس پروردگارم! مرا از جهنم و عذاب آن پناه ده و مرا به محمد و آل محمد ببخش ای مهربانترین مهربانان!

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم این قدر به امت واقعی خویش (شیعیان) عنایت و محبت دارند که راضی نمی شوند احدی از آنها جهنمی شود. بنابراین - اگر هم کسی از اهل ایمان موقتاً به عذاب برزخی یا دوزخ گرفتار شود.(۲)

۱- الاقبال بالاعمال الحسنه، ص ۱۰۶.

۲- توجه به این نکته لازم است که اولاً این شفاعت برای روز قیامت وعده داده شده است و اگر اهل ایمان تا پیش از مرگ از آلودگی ها پاک نشده باشند ممکن است در قبر و عالم برزخ معذب شوند. چنانکه فرموده اند: «به خدا سوگند بر شما جز از برزخ نمی هراسم». (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹۴) چنانکه از روایات برمی آید قاعده ی کلی این نیست که در برزخ از مؤمن شفاعت فرمایند. ثانیاً بر اساس برخی از روایات بعضی از اهل ایمان، که تا قیامت هنوز آلودگی معاصی را به همراه دارند، مشمول شفاعت حضرت نمیشوند و خود ایشان به آنها اجازه ی ورود به بهشت را نمی دهند. بنابراین، اینکه فرموده اند «پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم به عذاب شدن احدی از امّت در جهنم، راضی نیست» ممکن است در مورد عده ای به این باشد که در جهنم به صورت ابدی و خالد باقی نمانند.

در نهایت شفاعت نبوی بهشتی اش می کند. اینجاست که ارزش دیدار با پیامبر اکرم و خلاص شدن از گناهان به دست ایشان را درمی یابیم. خدای متعال به ایشان وعده فرموده که راضیشان کند. رضایت ایشان هم به بخشودگی شیعیان است؛ آنان که به ولایت و محبت چهارده معصوم ، دیندار بوده اند. خداوند متعال مؤمنی که گناه سراپایش را گرفته به رسول و حبیب خود می بخشد. برای کسی که در دنیا به زیارت آن بزرگوار رفته باشد امید به این نجات، درخشنده تر است.

زیارت خداوند متعال بر فراز عرش

بالاترین ثواب زائر مدینه، در فرمایشی از امام صادق علیه السلام جلوه گر شده است. ایشان در جواب این سوال که: «کسی که رسول خدا را زیارت کند، چه ثواب و بهره ای دارد؟» می فرمایند:

کَمَن زارَ اللهَ فَوقَ عَرشِهِ.(۱)

همانند [کسی است] که خداوند را فراز عرشش زیارت کند.

زیارت به معنای دیدار است و زائر، کسی است که در طریق دیدار مزور خویش گام میزند و با او روبرو میشود. سؤالی که ممکن است در

۱- تهذیب الاحکام، ج۶، ص ۴.

این جا مطرح شود آن است که: «معنای زیارت خداوند چیست؟» در پاسخ به این پرسـش، نخست این نکته ی ظریف توحیدی به روشـنگری عقل، باید مورد توجه قرار گیرد که خداوند متعال منزه از مکان داشـتن است. حتی فرض مکانمند بودن نیز از او منتفی است. پس معنـایی از «زیارت پروردگار» معقول است که فرض مکان و سایر فروض تشبیه آمیز - از جمله تجسم - را از خداونـد نفی نمایـد. لـذا نمی توانیم گفت دیـدار و زیارت خداونـد به معنای روبرو شدن و دیدار فیزیکی با اوست. معنای این زیـارت قطعاً هیـچ شـباهتی به معنـای ملاقـات بـا مخلوقات نـدارد. با این توجه می توانیم درباره ی زیارت خداونـد متعال سه احتمال مطرح کنیم:

احتمـال نخست این است که منظور از زیـارت پروردگـار، ترقی درجـات معرفتی انسـان نسبت به خداونـد متعال باشـد. عطای شریف معرفه الله وقتی در درجـات بالا‌یش به انسـان موهبت می شود قلب او را روشـنایی عظیمی می بخشـد. حـال، پروردگار متعال، اوقات(۱) و مکانهایی را نشان کرده و به انسانها معرّفی نموده است که می توانند با درک آنها این فیض عظیم و فوز بی نظیر را دریابند.

به واسـطه ی عنایتی که خداونـد متعال به آن جایگاه یا زمان دارد آنها را در معرض اعطای نور معرفت خویش قرار می دهد و آدمی را به سوی آنهـا رهنمون می شود. بـا وارد شـدن به آن فضا یا درک آن زمان خاص، شایسـتگی درک این عنایت الهی برای انسان پیدا میشود. به این ترتیب

۱- چنانکه از سیدالشـهدا علیه السلام روایت شده که در بیان معنای «قد قامت الصلوه» فرمودند اَی حانَ وَقتس الزِّیارَهِ وَالمُناجاهِ وَ قَضاءِ الحَوائِجِ وَ دَرکِ المنی وَالوُصُولِ اِلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ (التوحید، ص ۲۴۱).

فرد به اشارت الهی می تواند بستر و زمینه ای را فراهم کند تا پروردگار متعال این لطف خویش را شامل حالش نماید. در مورد ارزش این ثواب عظیم از امام صادق چنین روایت شده است:

لَو یَعلَمُ النّاسُ ما فی فَضلِ مَعرِفَهِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ما مَدُّوا اَعیُنَهُم اِلی ما مَتَّعَ اللهُ بِهِ الاَعداءَ مِن زَهرِهِ الحَیاهِ الدُّنیا وَ نَعیمِها وَ کانَت دُنیاهُم اَقَلَّ عِندَهُم مِمّا یَطَئُونَهُ بِأَرجُلِهِم وَ لَنُعِّمُوا بِمَعرِفَهِ اللهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ تَلَذَّذُوا بِها تَلَذُّذَ مَن لَم یَزَل فی رَوضاتِ الجِنانِ مَعَ اَولیاءِ اللهِ اِنَّ مَعرِفَهِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ آنِسٌ مِن کُلِّ وَحشَهٍ وَ صاحِبٌ مِن کُلِّ وَحدَهٍ وَ نُورٌ مِن کُلِّ ظُلمَهٍ وَ قُوَّهٌ مِن کُلِ ضَعفٍ وَ شِفاءٌ مِن کُلِّ سُقمٍ.(۱)

اگر مردم میدانستند چیست در برتری معرفت خداوند عزوجلّ، به آنچه خداوند به دشمنان بهره رسانده -از زیبایی های زندگی پست دنیا و نعمتهای آن - دیده نمی دوختند و دنیایشان نزدشان از آنچه با پاهایشان پا مال می کنند کمتر بود و به معرفت خدای عزوجل بهره می جستند و از آن لذت می بردند؛ لذت بردن کسی که همواره در باغهای بهشت همراه اولیاء خداست. معرفت خدای عزوجل مونس از هر وحشت و همنشین در هر تنهایی و نور در هر تاریکی و قدرت نسبت به هر ناتوانی و شفا از هر بیماری است.

این عبارات شریف، ارزش والای «معرفت الله» را نمایان می کند به گونه ای که:

۱- الکافی، ج ۸، ص ۲۴۷.

اولاًـ بـا هیـچ نعمت و خیر دنیوی قابـل مقایسه نیست. کسـی که آن را دریابـد، چنان اوج می گیرد که همه چیز دنیا در نظرش بسیار بی ارزش و غیر قابل اعتنا می شود.

ثانیاً کسـی که به فیض معرفت الله می رسـد چنان احساس لـذت معنوی دارد که گویا همواره در بهشت منزل گرفته و چهره به چهره ی اولیای بزرگوار الهی است.

ثالثـاً وقـتی معرفت الله سـاکن قلبی شـد دیگر صـاحب آن، ابـایی از تنهـایی و وحشت از بیمـاری نـدارد چرا که نور معرفت الله ماهیت او را از ظلمت به در آورده است. این نور ناب ترین بهره های الهی و برکات ربانی را به او چشانده است.

معنای احتمالی دومی که از زیارت خداونـد می توان دریافت این است که منظور از زائر خداوند متعال، زائر پیامبر اکرم صـلّی الله علیه و آله و سلّم باشد. اباصلت خدمت امام رضا می رسد و می پرسد: درباره ی این روایت چه می فرمایید که: «مؤمنان از جایگاههایشان، در بهشت، پروردگارشان را زیارت می کنند؟» آن حضرت می فرمایند:

اِنَّ اللهَ تَبـارَکَ وَ تَعـالی فَضَّلَ نَبِیَّهُ مُحَمَّداً عَلی جَمیعِ خَلقِهِ مِن النَّبیّینَ وَالمَلا ئِکَهِ وَ جَعَـلَ طـاعَتَهُ طاعَتَهُ(۱) وَ مُبایَعَتَهُ مُبایَعَتَهُ(۲) وَ زِیارَتَهُ فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ زیارَتَهُ.

خداوند تبارک و تعالی پیامبرش محمد صـلّی الله علیه و آله و سلّم را بر همه ی آفریدگانش –از انبیاء و فرشتگان – برتری داد و فرمانبری او را

۱– چنانکه قرآن کریم می فرماید: من یُطِعِ الرّسولَ فقد اطاع الله(نساء / ۸۰).
۲– چنانکه قرآن کریم می فرماید: انّ الّذینَ یُبایعونَکَ انّما یُبایعون اللهَ (فتح / ۱۰).

فرمانبری خود و بیعت با او را بیعت با خود و زیارت او را – در دنیا و آخرت – زیارت خود قرار داد.

ایشان سپس حدیثی از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم را بیان می کنند که ضمن آن رسول خدا زیارت خود در زمان مرگ یا حیات را زیارت خداوند متعال دانسته اند. سپس امام رضا می فرمایند:

دَرَجَهً النَّبِیِّ فِی الجَنَّهِ اَرْفَعُ الدَّرَجاتِ فَمَنْ زارَهُ اِلی دَرَجَتِهِ فِی الجَنَّهِ مِن مَنزِلِه فَقَدْ زارَ الله تَبارَک وَ تَعالی.

مرتبه ی پیامبر اکرم در بهشت، بالاترین درجات است. پس هرکه ایشان را تا رتبه اش در بهشت، که منزل ایشان است، زیارت کند پس او خداوند تبارک و تعالی را زیارت کرده است.

روشن است که یکی بودن زیارت رسول مکرم اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم و پروردگار متعال را نباید به حلول یا اتحاد تعبیر کرد. نه عقل پذیرای چنین فرضی است و نه کتاب و سنت. بلکه سخن در این است که برکات و فضایل زیارت پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم – چه در هنگام مرگ و چه در زمان حیات مبارکشان – بسیار پر ارزش است تا حدّی که وقتی زائر مقبول از حضور ایشان می رود، همان فضایلی را دریافت می کند که اگر به فرض خدا را زیارت می کرد به آنها می رسید. علاوه بر این پیغمبر اکرم : «وجه الله» هستند؛ یعنی رو، سو و جهتی هستند که هر که به ایشان رو کند در حقیقت به خداوند رو کرده است. زائر از آن رو به سراغ ایشان میرود که آن حضرت را طریق معرفت الهی و شناخت رضا و سخط حق می داند. می رود تا از شاهراه زیارت، معرفت به پروردگار بیابد و دین خدا را فراگیرد. لذا هرکس با این فرستاده ی خدا و «وجه الله» دیدار می کند در حقیقت متوجه پروردگار متعال شده است. اینگونه است که

ثوابی عظیم نصیب زائر می شود؛ چنانکه امام رضا علیه السلام در ادامه ی روایت پیشین می فرمایند:

یـا اَبَـا الصَّـلتِ مَن وَصَفَ اللّه بِوَجهٍ کَالوُجُوهِ فَقَـد کَفَرَ وَلکِنَّ وَجهَ اللهِ أَنبیاؤُهُ وَ رُسُـلُهُ وَ حُجَجُهُ صَـلَواتُ اللهِ عَلَیهِم هُمُ الَّذینَ بِهِم یُتَوَجَّهُ اِلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ اِلی دینِه وَ مَعرِفَتِه.

... فَالنَّظَرُ اِلی أَنبیـاءِ اللهِ وَ رُسُـلِهِ وَ حُجَجِهِ فی دَرَجاتِهِم ثُوابٌ عظیمٌ یَومَ القیامَهِ... یا اَبَا الصَّلتِ! اِنَّ اللّه تَبارَکَ وَ تَعالی لا یُوصَـفُ بِمَکانٍ وَ لا یُدرَکُ بِالاَبصارِ وَالاَوهامِ.(۱)

ای اباصلت! هرکسی خدا را به صورتی همانند صورت ها توصیف کند، کافر شده است امّا «وجه الله» انبیاء او و فرستادگان او و حجت های او هستند که به واسطه ی آنها به خداوند عزوجل و به سوی دین و معرفت او توجه می شود... پس نگریستن به انبیاء خدا و فرستادگان او و حجت هایش، پاداشی بزرگ در روز قیامت است... ای اباصلت! خدای تبارک و تعالی به [داشتن] مکان توصیف نمی شود و با دیدگان و اوهام ادراک نمی گردد.

فرمایش امام رضا علیه السلام تأکیدی بر نکات پیش گفته است. اولاً اینکه خداوند متعال قابل تشبیه و تصور نیست؛ چه رسد به اینکه قابل دیدن به چشم حسّی باشد. ثانیاً انبیاء، رسولان و حجت های الهی، «وجه الله» هستند. ثواب عظیمی که دیدار آنها در آخرت دارد و ارتقاء معرفتی ای که ایجاد می کند به زیارت خداوند تعبیر شده است.(۲)

۱- بحارالانوار، ج۴، ص۳، به نقل از توحید صدوق و عیون اخبارالرّضا علیه السلام.

۲- زیبا اینکه تعبیر «زیارت خدا» به طور خاصی به عنوان ثواب زیارت امیرمؤمنان علیه السلام (کامل الزیارات، باب ۶۰، ح۴)، سیدالشهدا علیه السلام (کامل الزیارات، باب ۵۷، ح ۲) امام رضا (کامل الزیارات، باب ۱۰۱، ج ۱۳) و به طور کلی در مورد ثواب زیارت همه ی معصومین تن (کامل الزیارات، باب ۶۰، ح ۴) نیز به کار رفته است. این خود بیانگر اوج قله های معرفتی است که زائر در هنگام زیارت مشاهد مشرفه ی این بزرگواران، می تواند به آن عروج کند.

این می توانـد حـاکی از تحفه ی بیماننـد معرفت الله باشـد. سوم اینکه در مورد خـاص پیامبر اکرم و عترت گرامی ایشان،(۱) دیدار و زیارتشان حتی در دنیا نیز می تواند چنین ثواب سترگی را به همراه داشته باشد.

اما احتمال سوم در معنای روایت شـریف را می توان از توضیح مرحوم شیخ طوسی در ذیل آن دریافت. ایشان معتقدند زیارت خداوند به معنای به دست آوردن بهترین بهره ها و سـرشارترین ثواب ها توسط زائر رسول خدا صـلّی الله علیه و آله و سلّم می باشد. ایشان می فرمایند:

این بـدان معناست که در روز قیامت برای زائر اوست از ثواب و اجر عظیم و زیبایی در روز قیامت، همانند [بهره ی] کسـی که خداوند به سوی آسمانش بالایش برده باشد و به عرش خود نزدیکش نموده باشد؛ [عرشی] که ملائکـ آن را حمل می نمایند و به او می نماید از بهره های ویژه ی فرشتگانش آنچه بدان افزونی و فراوانی کرامتش محقق می شود و منظور از این [روایت] چنان نیست که عامّه گمان میکنند از [معانی ای] که مقتضی تشبیه است.(۲)

۱- توجه شود که در فرهنـگ شـیعه، همه ی شؤون پیـامبر - غیر از نبوّت - برای اهـل بیت ایشـان نیز ثابت می باشـد (به عنوان نمونه رجوع کنید به کفایه الاثر، ص ۲۶۱).

۲- تهذیب الاحکام، ج۶، ص ۴ و ۵.

فضیلت مسجد النّبی

نماز در مسجد نبوی

رسول مکرّم اسـلام صـلّی الله علیه و آله و سـلّم نماز در مسـجد شریف خود را با نماز در سایر مساجد - غیر از مسجد الحرام - مقایسه می فرمایند. آن حضرت ثواب نماز در آن را معادل ده هزار نماز در دیگر مسجدها می شناسند و می فرمایند:

صَلاهٌ فی مَسـجِدی تَعـدِلُ عِنـدَاللهِ عَشـرَهَ آلافِ صَـلاهٍ فی غَیره مِنَ المَساجِدِ اِلّا المَسـجِدَ الحَرامَ فَاِنَّ الصَّلاهِ فیه تَعـدِلُ مِائَهَ اَلفِ صَلاهٍ.(۱)

یک نماز در مسـجد من نزد خداوند، معادل است با ده هزار نماز - در دیگر مساجد - به جز مسجدالحرام. چرا که نماز در آن معادل است با صد هزار نماز در دیگر مساجد].

و البته این ثواب ها - چه در مسجد النبی و چه در مسجد الحرام - دارای مراتب هستند و بیش و کم می شوند.

در روایت دیگری از خورشید رخشان سلسله ی رسل صلّی الله علیه و آله و سلّم چنین آمده است:

صَلاهٌ فی مَسجِدی تَعدِلُ اَلفَ صَلاهٍ فی غَیرِه وَ صَلاهٌ فی المَسجِدِ الحَرامِ تَعدِلُ اَلفَ صَلاهٍ فی مَسجِدی.(۲)

یک نماز در مسـجد من معادل است با هزار نماز در غیر آن از مساجد و یک نماز در مسجدالحرام معادل است با هزار نماز در مسجد من.

۱- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۳۰.

۲- کامل الزیارات، باب ۴، ح ۲.

درباره ی این دو روایت تـذکّر به این نکته، خوب است که بیان ثوابهای مختلف برای نماز در مسـجد النبی (از هزار برابر تا ده هزار برابر دیگر مساجـد) و مسـجدالحرام (از صـد هزار برابر تـا یـک میلیون برابر دیگر مساجـد) بایکـدیگر منافات نـدارد. این روایات در مقام بیان مراتب و درجاتی هستند که یک نمازگزار می تواند تا آنها صعود کند.

ممکن است یک وجه بیان این درجات، به درجات ایمان و معرفت افراد باز گردد. شاید به کسـی که تلاش خود را در کسـب شرایـط قبولی عملش به خرج داده و اهـل تقوی و اخلاص است یک میلیون برابر دیگر مساجـد، ثواب نماز بدهنـد. به دیگری که مرتبه ی ایمانی و عملی فروتری دارد، صد هزار برابر دیگر مساجد، ثواب نماز اعطا نمایند. حتی ممکن است به کسـی هیچ مقـدار از این رحمت، موهبت نکننـد. بنابراین باید توجه داشت که اعطای بالاترین رتبه ی این ثواب برای همگان ثابت نیست. بسته به رتبه ی هرکس اعطای ثواب ها به او تفاوت می کند.

نکته ی دیگر آنکه این ثواب عظیم تنها به نمازهای یومیه ی واجب اختصاص نـدارد. هر نمازی با نیّت مشـروع می تواند چنین ثوابی را برای نمازگزار جلب کند.

روضه ی نبوی

امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت فرموده اند که:

ما بَینَ بَیتی وَ مِنبَری رَوضَهٌ مِن ریاضِ الجَنَّهِ وَ مِنبَری عَلی تُرعهٍ مِن تُرَعِ الجَنَّهِ وَ قَوائِمُ مِنبَری رُبَّت فِی الجَنَّهِ.(۱)

۱- الکافی، ج۴، ص ۵۵۴.

ما بین خانه ی من و منبرم باغی است از باغهای بهشت و منبر من بر گذرگاهی است از معابر بهشت و پایه های منبر من در بهشت استوار شده و از آن جدایی [نمی پذیرد].

جایگاهی که اکنون منبر عثمانی(۱) در آن قرار دارد، همان جایگاه منبر رسول مکرم اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم است. فاصله ی میان این منبر تا خانه ی رسول خدا - که امروزه در داخل ضریح سبزرنگی واقع است -یک ضلع روضه ی نبوی را تشکیل میدهد. این مکان باغستانی بهشتی است. از گوشه ی آن گذرگاهی به بهشت برین گشوده شده است؛ هر چند که در ظواهر امر چیزی مشاهده نشود. در ادامه ی همین روایت، راوی از حضرت امام صادق می پرسد: «امروز، روضه آنجاست [که می فرمایید]؟»، ایشان پاسخ می فرمایند:

نَعَم لَو کُشِفَ الغِطاءِ لَرَأَیتُم.(۲)

آری اگر پرده کنار می رفت یقیناً می دیدید که [روضه ی نبوی بهشت است].

امامی که پرده از پیش چشمش بر کنار است طراوت این بوستان بهشتی را در می یابد و خبر از این غیب می دهد. هر چند که چشمان ادراک ماکور است اما اینقدر هست که می توانیم در این بهارستان حاضر شویم، می توانیم در جو معنوی آن تنفس کنیم می شود که توشه ی خود را از ثمره های فردوسی آن انباشته سازیم.

امّا ضلع دیگر روضه ی شریف نیز در روایات مشخص شده است.

۱- منبری که در سال ۹۹۸ ه. ق توسط سلطان عثمانی به روضه ی نبوی هدیه شد. (اطلاعات بیشتر در مورد منبر نبوی را در کتاب «آثار اسلامی مکه و مدینه»، بخش دوم بنگرید.)

۲- الکافی، ج۴، ص ۵۵۵.

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که وقتی راوی حد روضه را از ایشان می پرسد، آن حضرت می فرمایند:

به اندازه فاصله ی چهار ستون از منبر تا سایبان ها.(۱)

حدّی که حضرت به آن اشاره فرموده اند فاصله ای است که چهار ستون «سریر، حرس، وفود و مقام جبرئیل» در آن جای دارند. به این ترتیب روضه ی منوره تقریباً شکل مربعی دارد که یک ضلع آن «فاصله ی ستون سریر تا ستون مقام جبرئیل» و ضلع دیگرش «فاصله ی ضریح تا منبر شریف» می باشد.(۲)

این قسمت هم اکنون در مسجدالنبی، با فرش های سبز رنگ مشخص شده است.

مختصری از اعمال مدینه ی منوره و مسجد النبی

امام صادق علیه السلام کیفیت عبادت در مدینه ی منوره را چنین تعلیم داده اند:

چهارشنبه و پنج شنبه و جمعه روزه بدار و شب چهارشنبه و روز چهارشنبه نزد استوانه ای که متصل به سر نبی اکرم آن است نماز بگزار و شب پنج شنبه و روز پنجشنبه نزد ستون ابولبابه [نماز کن] و شب جمعه و روز جمعه نزد ستونی که چسبیده به مقام رسول خداست [نماز بخوان] و خدا را برای برآوردن حاجات، به این دعا بخوان، و آن دعا این است:

اَللّهُمَّ اِنّی اَسأَلُکَ بِعِزَّتِکَ وَ قُوَّتِکَ وَ قُدرَتِکَ وَ جَمیعِ ما اَحاطَ بِهِ عِلمُکَ اَن تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَن تَفعَلَ

۱- الکافی، ج۴، ص۵۵۵.

۲- درباره ی مقام جبرئیل در ادامه نکاتی خواهد آمد.

بی کذا و کذا.(۱)

[خداونـدا به حـق] عزت تـو و قـوّت تـو و قـدرت تـو و به [حـق] همه ی آنچه علمت به آن احـاطه دارد از تو می خواهم که بر محمّد و خاندان محمّد درود فرستی و برای من چنین و چنان کنی.

منظور از «استوانه ی مقابل سر مطهر» ستونی است که بنابر مشهور در ایام اعتکاف، پیامبراکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم در آنجا تشریف داشتند و نزد این ستون روی برگهای خرما استراحت می فرمودند. این ستون معروف به «ستون سریر» است. نیز ستونی که براساس نظر شیخ مفید، سیدبن طاووس، شهید اول و صاحب مزار کبیر(۲) مقابل مقام رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم می باشد، اکنون نزدیک محراب قرار دارد. پیامبراکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم در کنار و مقابل آن نماز می گزارده اند. این ستون به استوانه ی «خلوق» یا «مُخلقه» شهرت(۳) دارد. وجه تسمیه ی این ستون به شخلقه (معطر) و خلوق (عطر) این است که بر این ستون عود قرار می داده اند و اینگونه مسجد را معطر می ساخته اند.

نکته ی مهم این است که اگر انسان می خواهد نزد این ستون نماز بخواند نباید آن را پشت خود قرار دهد چون در این صورت پشتش به پیامبر مکرم اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم خواهد بود و نماز او در این صورت مشکل پیدا می کند. اگر هم مقابل ستون می ایستد باید قدری از آن فاصله بگیرد و عقب تر بایستد، به طوری که محاذی بدن مطهر پیامبر اکرم جلوتر از ایشان نایستد.

۱- الکافی، ج۴، ص ۵۵۸.

۲- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۶۴.

۳- الکافی، ج۴، ص ۵۵۸ - وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۱۶۱.

اما ستون دیگری که در روایت شریف، نماز در روز و شب پنج شنبه در کنار آن توصیه شده است «ستون ابولبابه» یا «ستون توبه» می باشد. درباره این ستون روایت عبرت آموزی نقل شده است. بنگرید:

وقتی رسول خدا [یهودیان] بنی قریظه را محاصره فرمود، آنان به ایشان عرض کردند: «ابولبابه را نزد ما بفرست تا در کار خود با او مشورت کنیم.» پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: «ابولبابه نزد هم قسمان و دوستانت برو!» پس نزد آنان آمده به او گفتند: «ای ابولبابه! چه صلاح می بینی؟ آیا بر حکم رسول خدا تمکین کنیم و از قلعه خود فرود آییم؟» پاسخ داد: «فرود آیید و بدانید که حکم او در مورد شما سر بریدن است» و به حلقش اشاره کرد. بلافاصله بر این خطای خود پشیمان شد و گفت: «به خدا و رسولش خیانت کردم.» از قلعه آنان فرود آمد و به سوی رسول خدا بازنگشت و به مسجد رفت و ریسمانی به گردن خود بست و آن ریسمان را به ستونی بست که استوانه توبه نامیده شد و گفت: «آن را نمی گشایم تا اینکه یا بمیرم یا خداوند توبه ام را بپذیرد.» خبر به رسول خدا رسید. فرمودند:

اَما لَو اَتانا لَاستَغفَرنا لَهُ فَامّا اِذا قَصَدَ اِلی رَبِّه فَاللهُ اَولی بِهِ.

آگاه باشید اگر او نزد ما می آمد برایش طلب آمرزش می کردیم اما اکنون که او پروردگارش را قصد نموده، پس خداوند خود به آمرزش او اولی است.

در ادامه روایت، احوال ابولبابه در حین توبه چنین تصویر شده است:

ابولبابه روز را روزه می داشت و شب می خورد؛ آنگونه که رمقش را نگه دارد و دخترش شب پیشش می آمد و هنگام قضای

حاجت بازش می نمود. پس از این رخداد یک روز که پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم در خانه ام سلمه بودند پذیرش توبه او نازل شد. پیامبر فرمودند: ای ام سلمه! خداوند توبه ابولبابه را پذیرفت.ام سلمه عرض کرد: «ای رسول خدا! این خبر را به او اعلام کنم؟» حضرت فرمودند: «چنین کن». پس ام سلمه سرش را از حجره بیرون کرد و گفت: «ای ابولبابه! بشارت بده که خداوند توبه ات را پذیرفت.» پس ابولبابه گفت: «الحمدلله». مسلمان ها جلو رفتند که او را باز کنند (اما) گفت: «نه به خدا سوگند نمی روم تا رسول خدا به دست خود بازم کند» پس رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم آمدند و فرمودند:

یا اَبالُبابَهَ قَد تابَ اللهُ عَلَیکَ تَوبَهً لَو وُلِدتَ مِن اُمِّکَ یَومَکَ هذا لَکَفاکَ.(۱)

ای ابولبابه! خداوند توبه تو را پذیرفت؛ پذیرش توبه ای که تو را کفایت می کند آنگونه که اگر امروز از مادرت متولد شده بودی برایت کفایت می کرد.

ابولبابه خود را به این ستون بست تا خداوند متعال توبه اش را بپذیرد. خود را میان مرگ و توبه قرار داد تا با گرسنگی کشیدن تقاص خیانتی را که کرده بود بدهد. نکته جالبی که در این داستان وجود دارد آن است که پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: «اگر ابولبابه به نزد من می آمد برای او استغفار می کردم اما اکنون که مستقیماً به درگاه الهی رفته است خدای او به او سزاوارتر خواهد بود.» در واقع رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم امر ابولبابه را به خدایش واگذار نمودند و خود برای آمرزش

۱- تفسیر قمی، ج۱، ص۳۰۳.

او، به طور مستقیم دخالت نفرمودند. اگر از همان ابتدا ابولبابه خدمت پیامبر اکرم تن میرسید و از ایشان تقاضای شفاعت می نمود چه بسا زودتر از این و بدون تحمل ضجرها توبه اش پذیرفته می شد؛ آنگونه که در کلام الهی آمده است:

وَ لَوْ أَنَّهُمْ إذ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤوك فَاسْتَغْفَرُوا الله وَ اسْتَغْفَرَ لهم الرَّسُولُ لوَجَدُوا الله تَوَاباً رَحیماً.(۱)

و [ای رسول ما!] اگر آنان -هنگامی که به خویش ظلم روا داشتند- نزد تو(۲) می آمدند و از خدا طلب بخشایش می نمودند، و رسول خدا نیز برایشان استغفار می کرد، یقیناً خداوند را بسیار توبه پذیر و مهربان می یافتند.

ابوالبابه برای بخشوده شدن فقط یک راه را انتخاب کرد؛ در حالی که برای بهتر و سریعتر نتیجه گرفتن از آن راه، می توانست عمل دیگری را به آن ضمیمه نماید. اگر علاوه بر استغفار خودش، پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم نیز برای او استغفار می فرمودند آن وقت - به بشارت آیه ی فوق -

---

۱- نساء/ ۶۴.

۲- امام صادق علیه السلام پس از قرائت این آیه ی شریفه، فرمودند: یَعنی وَاللهِ النَّبیَّ وَ عَلیّاً مِمّا صَنَعُوا أَی لَو جاؤُوکَ بِها یا عَلیُّ فَاستَغفَرُوالله وَ استَغفَرَ لَهُمُ الرَّسولُ لَوَجَدُوا الله تَوّاباً رَحیماً (الکافی، ج ۸، ص ۳۳۵). به خدا مقصود [خداوند] نبی اکرم و حضرت علی این است که برای توبه) از آنچه کرده اند به سوی این دو بزرگوار [روند] یعنی ای علی! اگر آن [گناهان] را نزد تو می آوردند و از خداوند مغفرت می طلبیدند و رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم برایشان استغفار می کرد، خداوند را توبه پذیر مهربان می یافتند. امام صادق علیه السلام در این روایت معنای دقیق آیه ی مذکور را بیان می فرمایند. فرمایش ایشان حاوی این نکته ی پر اهمیت است که استغفار پیامبر اکرم و غفران الهی صرفاً شامل حال کسانی خواهد بود که رو به ولایت امیرمؤمنان علیه السلام آورده و در مقابل آن بزرگوار سر تسلیم فرود آورده باشند.

خداوند را بسیار توبه پذیر می یافت. با انتخاب این راه خداوند راحت تر و سریعتر توبه ی او را می پذیرفت و رحمت خود را به خاطر محبوبش بر او می باریـد. امّـا او چنین نکرد. لـذا امرش از سوی پیـامبر اکرم صـلّی الله علیه و آله و سلّم به خـداوند واگـذار شـد که خود هرچه می خواهد بکند. جالب اینجاست که همین آیه ی شریفه در زیارت رسول مکرّم اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم آمده و زائر با تلاوت آن، وعده ی الهی را یادآور میشود تا خداوند توبه اش را پذیراگردد. بنگرید:

اَللّهُمَّ اِنَّکَ قُلتَ: «وَ لَو اَنَّهُم اِذ ظَلَمُوا اَنفُسَـهُم جاؤُوکَ فَستَغفَروا اللهَ وَاستَغفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَـدُوا اللهَ تَوَاباً رَحیماً» وَ اِنّی اَتَیتُ نَبِیَّکَ مُستَغفِراً تائِباً مِن ذُنُوبی وَ اِنِّی اَتَوَجَّهُ بِکَ اِلَی اللهِ رَبّی وَ رَبِّکَ لِیَغفِرَلی ذُنُوبی.(۱)

خداونـدا! به [پیامبرت] فرمودی: «و اگر آنان هنگامی که به خویشتن ظلم کردنـد نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردنـد و پیامبر هم برایشان استغفار می نمود، خداونـد را بسیار توبه پـذیر و مهربان می یافتند.» و من نزد پیامبر تو آمده ام در حالیکه غفران می طلبم و از گناهانم توبه گَرَم و [ای رسول خدا!] به واسطه ی تو به خداوند - پروردگارم و پروردگار تو - رو می کنم تا گناهانم را برایم ببخشاید.

امواجی از عرض توسل و طلب شفاعت در عبارات این زیارت مأثور به چشم می خورد. در واقع زائر به خداونـد عرضه می دارد: «تو گفتی هرکه نزد رسولت بیاید و دست به دامان او بیاویزد، می بخشایی و به او رحم می کنی، حال من نیز چنین کرده ام.» زائر در این راه فقط با

۱- الکافی، ج۴، ص ۵۵۰ .

توشه بار استغفار خویش، استغفار پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم پیوند زده است. شاهد این پیوند آن است که زائر به سایه سار امن مسجد و حریم نبوی پناه برده است. او با توسل و التجا، در کنار مزار رسول اکرم ، استغفار می کند و از ایشان نیز می خواهد که از خداوند برای او رحمت طلب فرماید. امید است که خداوند متعال به برکت حضرت رحمه للعالمین توبه ی همه ی ما را بپذیرد و به گل روی رسولش، رحمتش را شامل حالمان کند.

مقام جبرئیل و خانهی حضرت زهرا علیها السلام

دعا در مقام جبرئیل

در امتداد ضریح مطهر نبوی، اگر پشت به قبله (از جنوب به شمال) حرکت کنیم ستونهای سریر، حرس و وفود را میگذرانیم و به چهارمین ستون می رسیم. در داخل ضریح مطهر، ستونی با فاصله ی اندك از این ستون چهارم قرار دارد که همان مقام جبرئیل است. در خانه ی حضرت زهرا نیز از همان جا به مسجد گشوده می شده است. البته این خانه ی مکرّم در دیگری هم داشته که به بیرون مسجد باز می شده است. این در، درست در امتداد در داخل مسجد (در طرف بقیع) قرار داشته و به خارج مسجد باز می شده است.

شایان تذکر است آنچه امروز به عنوان «باب جبرئیل» معروف است غیر از «مقام جبرئیل» است که در برابر در خانه ی حضرت زهرا علیها السلام قرار داشته و مکان اولیه ی باب جبرئیل هم همان جا بوده است.

در واقع «مقام جبرئیل » یا (باب جبرئیل اصلی»، همان جایی است

که ملک پروردگار در آستانه ی آن اجازه می خواسته تا به محضر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم برسد.

این نقطه، محل ورود به خانه ی محقری است که ملکوت آسمانها را در خویش جای داده است.

در این جایگاه شریف نیز توصیه فرموده اند که زوّار به عبادت و دعا مشغول شوند. از جمله در روایتی امام صادق علیه السلام فرموده اند:

نزد مقام جبرئیل بیا (و آن زیر ناودان است). چرا که آن، جایگاه او (جبرئیل) است هنگامی که بر حضور خدمت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم اجازه می طلبید و بگو:

اَی جَوادُ اَی کَریمُ اَی قَریبُ اَی بَعیدُ اَسأَلُکَ اَن تُصلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ اَهلِ بَیتِهِ وَ اَسأَلُکَ اَن تَرُدَّ عَلَیَّ نِعمَتَکَ.(۱)

ای بخشنده! ای کریم! ای نزدیک! ای دور! از تو میخواهم که با پیامبر و اهل بیتش درود فرستی و از تو می طلبم که نعمتت را بر من باز گردانی.

چنان که گفتیم این محل مبارک اکنون در داخل حجره ی شریف قرار دارد. و قرن هاست که قابل دسترسی نیست. امّا اگر مقابل ستون چهارم قرار بگیریم، تقریباً در نزدیک ترین نقطه به این جایگاه شریف قرار گرفته ایم.

۱- الکافی، ج۴، ص ۵۵۷. در ادامه ی روایت، حضرت فرموده اند: «این جایگاهی است که در آن حائضی در مقابل قبله قرار نمی گیرد و دعا در آن نمی خواند مگر آنکه انشاءالله پاکی می نگرد» این دعا در لسان روایت شریف به «دعای دّم» تعریف گشته است و مرحوم مجلسی آن را در (بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۴۸)، از کتاب من لا یحضره الفقیه نقل فرموده اند.

خانه ی حضرت صدیقه ی طاهره علیها السلام

اشاره

شرافت این خانه تا بـدانجاست که در رتبه و منزلتی فراتر از روضه ی نبوی قرار گرفته است. وقتی از امام صادق سؤال می شود که: «نماز در خانه ی فاطمه برتر است یا در روضه؟» ایشان می فرمایند:

فی بَیتِ فاطِمَهَ.(۱)

[نماز] در خانه ی حضرت فاطمه [برتر است].

این خانه ی شریف در زمان ولید بن عبدالملک توسط عمربن عبدالعزیز (حاکم مدینه) تصاحب شد و داخل مسجد پیامبر قرار گرفت. امروزه این سرای الهی داخل فضای ضریح قرار دارد. امام رضا علیه السلام مدفن شریف آن بانوی مظلوم را در همین خانه دانسته و فرموده اند:

دُفِنَت فی بَیتِها فَلَمّا زادَت بَنُو اُمَیَّهَ فِی المَسجِدِ صارَت فِی المَسجِدِ.(۲)

[حضرت زهرا] در خانه اش دفن شد پس هنگامی که بنی امیه به مسجد افزودند، داخل مسجد قرار گرفت.

مرحوم شیخ صدوق(۳) و مرحوم علامه ی مجلسی(۴) و مرحوم شیخ مفید(۵) بر اساس این روایت، احتمال دفن آن حضرت در خانه ی خویش را نسبت به احتمال دفن در قبرستان بقیع یا روضه ی نبوی، به صواب نزدیک تر دانسته اند. البته مرحوم شیخ طوسی عمل افضل را این

۱- الکافی، ج۴، ص ۵۵۶.

۲- الکافی، کتاب الحجه، باب مولد الزهراء، ح ۹.

۳- معانی الاخبار، ص ۲۶۸.

۴- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۹۳.

۵- براساس نقل مرحوم شیخ خر عاملی در وسایل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۶۹.

می داننـد که انسـان هم در روضه به زیـارت آن حضـرت بپردازد و هم در بیت آن حضـرت چنین کنـد؛ ولی احتمـال دفن آن بزرگوار در بقیع را احتمال ضعیفی برمی شمرند.(۱)

فضیلت زیارت حضرت صدیقه ی طاهره علیها السلام

کسـی که به زیارت حضـرت صـدیقه ی طاهره علیها السـلام آمـده است با ملائکی روبرو میشود که بر مزار آن یگانه موکّلند. کسی که بر آن حضرت درود می فرستد در واقع با آنان همنوا شده است.

به این روایت شگفت که از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل شده، بنگرید:

خداوند گروه کثیری از ملائکک را موکل فاطمه قرار داده است که در کار محافظت اویند؛ از پیش رو و پشت سرش و راست و یـا آمـده است بـا چپش، و اینـان در زمان حیات او با او و پس از مرگش نزد قبر اوینـد و بسـیار بر او، پـدر و شوهر و پسـرانش درود میفرسـتند. هرکس پس از وفاتم مرا زیارت کنـد، گویا فاطمه را زیارت کرده و هر که فاطمه را زیارت کنـد، مرا زیارت نموده و هرکه علی بن ابی طـالب علیه السـلام را زائر باشـد، انگـار زائر فـاطمه است و هر که به زیـارت حسن و حسـین علیهما السلام رود همانند آن است که علی را زیارت کرده باشد و هر که فرزندان آن دو (علی و فاطمه علیهما السلام) را زیارت کند تو گویی آن دو را زیارت نموده است!(۲)

وقتی مؤمن، سـرشار از محبت به زیـارت پیـامبر اکرم صـلّی الله علیه و آله و سـلّم، امیرمؤمنـان، حسـینین یـا هر یک از فرزنـدان معصوم سیدالشهدا میرودگویی حضرت فاطمه علیها السلام را زیارت نموده است.

۱- تهذیب الاحکام، ج۶، ص ۹.

۲- بشاره المصطفی الشیعه المرتضی، ص ۱۳۹.

زیارت حضرت صدیقه علیها السلام نیز برابری با زیارت رسول مکرّم اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم دارد. جه جای شگفت بر این حقیقت! که فاطمه ی کبرا «پاره ی وجود رسول خدا و قلب اوست و روح میان دو پهلویش و جگر گوشه و حبیبه اش...»(۱) کسی که در محضر آن زکیه زانو می زند به سرچشمه ای آمده که او را به دریای برکات می رساند و همنشینی با رسول خدا در بهشت را نصیبش می کند. آنگونه که رسول خدا به دخت گرامی خویش فرمودند:

یا فاطِمَهُ مَن صَلّی عَلَیکَ غَفَرَ اللهُ لَهُ وَ اَلحَقَهُ بی حَیثُ کُنتُ مِنَ الجَنَّهِ.(۲)

ای فاطمه! هرکس بر تو درود فرستد خداوند [گناهانش را] برایش می بخشاید و او را، هر جای بهشت که باشم، به من ملحق می نماید.

زائر مقبول حضرت زهرا نه تنها مورد غفران الهی قرار می گیرد بلکه خداوند او را در بهشت به پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم ملحق می سازد. خداوند او را در درجه ای فوق تصورش به همجواری با ایشان سرفراز می کند. البته ممکن است پیوستن به پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم به طور موقت و در برهه ای از زمان باشد.

به این ترتیب، فرد توفیق تشرف به حضور آن حضرت را در درجاتی بالاتر به صورت موقت پیدا می کند و سپس به رتبه ی خود باز گردانده می شود. وجوه محتمل دیگری نیز ممکن است در توجیه این

۱- ترجمه تعابیری که در زیارت آن حضرت به چشم می خورد: بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص۱۹۸-۲۰۰.

۲- کشف الغمّه، ج ۱، ص ۴۷۲.

هم درجه بودن، وجود داشته باشد که به فهم این جهانی ما نیاید.

به هر روی، آنچه ملاک برتری و والایی درجات می باشد معرفت به خدا و رسول و عترت ایشان است.(۱) هرچه این معرفت عمیق تر باشد، درجات انسان اوج بیشتری خواهد گرفت.

درود فرستادن بر حضرت صدیقه علیها السلام می تواند زمینه ساز اعطای رتبه ی بالایی از معرفت، به انسان باشد به گونه ای که بتواند همنشین رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم گردد. متن صلواتی(۲) که بر حضرت صدیقه ی کبرا علیها السلام و ریحانه ی نبوی نقل شده است را از نظر می گذرانیم به امید آنکه با تقدیم این درود چنین نصیب عظیمی را بهره ی ما نیز قرار دهند و ملاقات با رسول گرامی اسلام را عطایمان فرمایند:

اللّهُمَّ صَلِّ عَلی الصِّدِّیقَهِ فاطِمَهَ الزَّهراءِ الزَّکِیَّهِ حَبیبهِ نَبِیِّکَ وَ اُمِّ أحِبّائِکَ وَ أصفِیائِکَ الَّتِی انتَجَبتَهَا وَ فَضَّلتَهَا وَ اختَرتَهَا عَلَی نِسَاءِ العَالَمینَ اللَّهُمَّ کُنِ الطّالِبَ لَهَا مِمَّن ظَلَمَهَا وَ استَخَفَّ بِحَقِّهَا اللَّهُمَّ وَ کُنِ الثَّائِرَ لَهَا بِدَم أَولادِهَا اللَّهُمَّ وَ کَمَا جَعَلتَهَا اُمَّ اَئِمَّهِ الهُدَی وَ حَلیلَهَ صَاحِبِ اللِّوَاءِ الکَریمَهَ عِندَ المَلاءِ الاَعلَی فَصَلِّ عَلَیهَا وَ عَلَی أُمِّهَا خَدیجَهَ الکُبرَی صَلاهً تُکرِمُ بِهَا وَجهَ مُحَمَّدٍ صلّی الله علیه و آله و سلّم وَ تُقِرُّ بِها أَعینَ ذُرّیَّتِهَا وَ أبلِغهُم

۱- چنانکه فرموده اند: أفضلکم أفضلکُم معرفهً برترین شما، برترینتان از جهت معرفت است. (بحارالانوار، ج۳، ص۱۴۰).

۲- توجه شود که متن صلوات بر حضرت صدیقه ی علیها السلام که از امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده اختصاصی به زائر ایشان از نزدیک ندارد و ثواب وعده داده شده برای درود بر آن حضرت نیز ویژه ی زوار قبر آن حضرت نیست. می توان با درود فرستادن بر ایشان از فاصله ی دور نیز به چنین ثوابی دست یافت.

عَنّی فِی هَذِهِ السَّاعَهِ أفضَلَ التَّحِیَّهِ وَالسَّلامِ.(۱)

خـدایا! بر صـدیقه ی پـاک نهـاد - فاطمه ی زهراء - درود فرست به محبوبه ی رسولت و مادر محبوب هایت و بر گزیـد گانت. اویی که برگزیـدی و برتری اش دادی و بر همه ی زنـان عالمیـان ترجیحش دادی. خداونـدا تو برای او از کسانی که بـدو ظلم کردند و حقش را ناچیز شـمردند [خونش را طلب نمای!] خدایا! برای او خونخواه خون فرزندانش باشی. خداوندا! و همانگونه که او را مادر امامان هدایت و همسـر صاحب پرچم [اسلام] و بزرگداشته شده در ملاء اعلی قرار دادی، پس بر او درود فرست و بر مـادرش خـدیجه ی کبری درود فرست؛ درودی که به آن روی پیامبر اکرم را اکرام کنی و چشـمان فرزنـدان او را روشـن نمایی، و در همین لحظه از جانب من به آنان برترین تحیت و درود را ابلاغ فرمای.

به دامـان لطف و تفضل الهی دست توسل می زنیم. ملتمسانه از بارگاه باری می خواهیم که طالب خون آن صـدیقه ی شـهیده را زودتر برسانـد. می خواهیم که به دست فرزنـد بی مانند فاطمه، تقاص خون آن بزرگوار را از ظالمان شـقی بسـتاند. تمنا می کنیم چشمان اشکبار و زخمی ذریه ی آن مرضیه را به خنکای نسیم انتقام، التیام بخشد.

در یکی از زیارتهای شـریف آن شهیده دعای جالب و زیبایی به چشم می خورد. این دعا پس از نماز زیارت آن حضرت نقل گردیده و حاوی درخواست فرج اهل بیت و شیعیان ایشان است:

اَللّهُمَّ اِنّی ... اَسأَلُکَ بِکُتُبِکَ الَّتی اَنزَلتَها عَلی اَنبیائِکَ وَ رُسُلِکَ صَلَواتُکَ عَلَیهِم مِنَ التَّوراهِ وَ الاِنجیلِ وَالزَّبُورِ وَالقُرآنِ

۱- بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۷۴، به نقل از جمال الاسبوع.

العظیم فَاِنَّ فیهَا اسمَکَ الأعظَمَ وَ بِما فیها مِن اَسمائِکَ العُظمی اَن تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَن تُفَرِّجَ عَن آلِ مُحَمَّدٍ وَ شیعَتِهِم وَ مُحِبّیهِم وَ عَنّی وَ تُفَتّیحَ اَبوابَ السَّماءِ لِدُعائی وَ تَرفَعَهُ فی عِلّیینَ وَ تَأذَنَ فی هذَا الیَومِ وَ فی هذِهِ السّاعَهِ بِفَرَجی وَ اِعطاءِ اَمَلی وَ سُؤلی فِی الدُنیا وَالآخِرَهِ.(۱)

خدایا از تو می خواهم به حق کتابهایی که بر انبیاء و رسولانت - که درودت بر آنها باد- نازلشان کردی: از تورات و انجیل و زبور گرفته تا قرآن عظیم چرا که اسم اعظم تو در آنهاست و به حق اسمهای بزرگ تو که در آنهاست. [می خواهم] که بر پیامبر اکرم و خاندان ایشان درود فرستی و فرج خاندان پیامبر اکرم و شیعیان و محبان آنان و من را برسانی و درهای آسمان را به روی دعایم بگشایی و آن را به علیین برسانی و در امروز و این لحظه به گره گشایی از کار من اجازه دهی و به برآوردن آرزویم و خواسته ام در دنیا و آخرت رخصت فرمایی.

فرج امام عصر علیه السلام باعث گشایش کار اهل بیت، شیعیان و محبان ایشان و بلکه همه ی عالم است. اساساً گره گشایی کلی از گرفتاریهای هر مؤمنی جز به ظهور پر سرور آن حضرت تحقق پیدا نمی کند. منتظر هوشیار به نیکی این نکته را دریافته است. به همین خاطر انتظار دم به دم خود را با دعا به امید گشایش، گره می زند و در همان لحظه و همان روز در کنار قبر بی نشان بانوی دو سرا، ظهور مولایش را از خداوند می طلبد.

۱- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۰۱ به نقل از اقبال الاعمال.

دو نکته درباره ی نقشه ی داخلی مرقد مطهر رسول خدا و خانه ی امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهم السلام:

مرقد مطهر رسول مکرّم اسلام، در خانه ی جنوبی (بیت رسول اکرم و حضرت صدیقه ی طاهره علیهما السلام) قرار دارد. این خانه در مصادر روایی از قول رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم، با نام «بیتی» (خانه ی من) شناخته می شود.(۱)

سیدالشهدا علیه السلام از این بیت با عنوان «بیت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم» یاد کرده اند.(۲)

علمای بزرگوار شیعه با استدلال های قویم، انتساب این خانه به افراد دیگر را رد کرده اند.(۳)

مرقد مطهر صدیقه ی طاهره - بنابر قول مشهور علمای شیعه - در خانه ی شمالی (بیت امیرالمؤمنین و حضرت صدیقه ی طاهره علیهما السلام) قرار دارد. این خانه ی والامقام، در روایات با عناوین «بیت فاطمه»(۴) ، «بیت علی و فاطمه»(۵) و «بیت علی»(۶) شناخته شده است.

۱- الکافی، ج۴، ص ۵۵۴.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۳۰۲.

۳- به عنوان نمونه: الطرائف، ج ۱، ص ۲۸۷- ۲۹۰؛ کشف الغطاء، ج ۱، ص ۱۹؛ احقاق الحق، ص ۳۰۷ و ۳۰۸.

۴- الکافی، ج۴، ص ۵۵۶؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۷۲.

۵- الکافی، ج۴، ص ۵۵۵.

۶- الکافی، ج۴، ص ۵۵۶.

زیارت امام علیه السلام: مایه ی کمال حج

اشاره

یکی از آداب مهم و پر فضیلتی که در سفر الهی حج به آن توصیه شده، پایان دادن «حج» به زیارت و لقاء امام معصوم علیه السلام است. این زیارت، حسن ختام مناسک حج و عمره است. در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است:

اِبدَءوُا بِمَکَّهَ وَ اختِمُوا بِنا.(۱)

[در سفر حج یا عمره] به مکه ابتدا و به ما ختم کنید.

عبارت روایت شریف به طور مطلق بیان گردیده است. بنابراین می توان گفت نه تنها در سفر حج تمتع بلکه در سفر عمره ی مفرده نیز حالت مطلوب تر این است که انسان، نخست مکه ی معظمه را زیارت کند و پس از آن به مدینه ی نبوی قدم بگذارد. امّا حکمت این خاتمه چیست؟ آن را از زبان امام باقر بشنوید:

اِنَّما اُمِرَ النّاسُ اَن یَأتُوا هذِهِ الاَحجار فَیَطُوفُوا بِها ثُمَّ یَأتُونا فَیُخبِرُونا بِوِلایَتِهِم وَ یَعرِضُوا عَلَینا نَصرَهُم.(۲)

مردم فقط [به این جهت] امر شده اند که نزد این سنگها (کعبه) بیایند و به گرد آن طواف کنند که پس از آن نزد ما بیایند و ولایتشان را نسبت به ما اظهار کنند و یاری خود را بر ما عرضه نمایند.

در این عبارت شریف، امام باقر علیه السلام اساساً حکمت فرا خواندن مردم به سوی حج و اعمال آن را این میدانند که مردم به حضور

۱- الکافی، ج۴، ص ۵۵۰.

۲- الکافی، ج۴، ص ۵۴۹.

مولایشان برسند. اوّلاً او را از تسلیم و انقیادشان با خبر کنند. ثانیاً برای یاری سرورشان اعلام آمادگی نمایند. شیعه ای که به عهد غدیری خود با موالی اش گردن نهاده باشد، هر لحظه آماده است که همه چیز خویش را خالصانه نثار آنان کند. با زبان و رفتار خویش همواره اعلام میدارد که بنده ی دست به سینه و فرمان بر ایشان است. اینگونه است که حج و عمره قوام می یابند. اگر امام به دایره دارای طواف نایستاده باشد طواف از هویت خالی است. اگر حاجی از حقیقت حج بی خبر باشد به بیراهه رفته است. اگر ولایت و معرفت امام توشه بار زائر بیت الله نگردد، حج او پوچ خواهد شد. هشیار باشیم نکند ظواهر فریبنده و مظاهر دلربا ما را از توجه به این پایه و مایه، باز دارد. اگر کعبه، کعبه است به خاطر اتصال آن به سرچشمه ی سرسپردگی به امام است؛ وگرنه سنگی و گلی است بی معنا و کالبدی است تهی از حیات. تعبیر «هذه الاحجار - این سنگ ها -به زیبایی بیانگر این واقعیت است. اگر حج به عرض ولایت و نصرت امام پیوند نخورد، حج نیست. تنها مقصود خدا از دعوت مردمان به این همایش آن است که در پی قافله سالار آن راه بیفتند و به لوای او اقتدا کنند. پس ناگفته پیداست که اگر کسی به این علم هدایت پشت کند ره به ترکستان هلاکت خواهد برد. چنین کسی هرگز به کعبه یا سعادت و فلاحت نخواهد رسید.

امر به رسیدن خدمت امام در این سفر آسمانی در قرآن کریم نیز مورد تأکید پروردگار متعال است، آن جا که پس از دستور به رسول خدا مبنی بر اعلان حج، می فرماید:

ثُمَّ لیَقضُوا تَفَثَهُم وَ لیُوفُوا نُذُورَهُم وَ لیَطَّوَّفُوا بِالبَیتِ العَتیقِ.(۱)

امام صادق در تفسیر این آیه ی شریفه می فرمایند:

«لیَقضُوا تَفَثَهُم» لِقاءُ الاِمام «وَ لیُوفُوا نُذُورَهُم» تِلکَ المَناسِکُ.(۲)

منظور از «لیقضوا تفثهم» دیدار امام [است و مقصود از] «و باید که نذرهای خود را ادا کنند.» آن مناسک است.

منظور از «لقـاء امـام» در درجه ی اول دیـدار بـا امام حی و زنـده است. البته زیارت قبور معصومان علیهم السـلام پس از مرگ حکم زیارت ایشان در زمان حیات شریفشان را دارد. لذا اگر کسی به زیارت قبور این بزرگواران رود در حقیقت سعادت لقاء این سروران را یافته است. امام صادق علیه السلام فرمودند:

مَن زارَنا بَعدَ مَماتِنا فَکَأَنَّما زارَنا فی حَیاتِنا.(۳)

هرکه ما (اهل بیت علیهم السلام) را پس از مرگمان زیارت کند، همچون کسی است که در زمان حیات ما زیارتمان نماید.

در منطق ناب شـیعی مرده و زنده ی امام معصوم علیه السلام - از نظر شهود و آگاهی روحی - تفاوتی با هم ندارند. اگر کسی پس از مرگ امـام به قبر ایشـان پناه برد تنها از زیارت جسم ایشان محروم است. بنابراین می توانـد همان برکات معنوی را، که می توانست در زمان دیدار امام زنده به کف آورد، در این ملاقات روحی کسب کند. بر همین اساس امیر

۱- حج / ۲۹.

۲- الکافی، ج۴، ص ۵۴۹.

۳- المقنعه، ص ۴۸۵.

مؤمنان به اهل حج چنین توصیه می فرمایند:

اَتِمُّوا بِرَسُولِ اللهِ حَجَّکُم اِذا خَرَجتُم اِلی بَیتِ اللهِ فَاِنَّ تَرکَهُ جَفاءٌ وَ بِذلِکَ اُمِرتُم وَ اَتِمُّوا بِالقُبُورِ الَّتی اَلزَمَکُمُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ حَقَّهَا وَ زیارَتَها وَ اطلُبُوا الرِّزقَ عِندَها.(۱)

هنگامی که به سوی خانه ی خدا خارج می شوید حجتان را با زیارت رسول خدا تمام کنید چرا که ترک آن زیارت، در حق رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم جفاست و به همین عمل فرمان داده شده اید. و [حجتان را] به اتمام رسانید با [زیارت] قبوری که خداوند عزوجل به [رعایت] حق آن ها و زیارت آنها الزامتان نموده است و نزد آن قبرها از [خداوند] روزی بطلبید.

امیرمؤمنان در این روایت، زیارت قبر رسول گرامی اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم را فرمان الهی و ترک آن را جفا می شمرند. نیز حق شناسی نسبت به قبور اهل بیت و زیارت آن را یک الزام الهی می شناسند. این روایت تأکیدی بر این واقعیت است که امتثال امر الهی - مبنی بر لقاء امام در حج - با زیارت قبر ایشان صورت می گیرد. خداوند متعال هماناگونه که به طواف خانه ی خدا و انجام مناسک فرمان داده، امر فرموده است که اهل حج به دیدار امام و مولایشان بشتابند. البته چه نیکوست که انسان بتواند در این سفر علاوه بر زیارت ائمه ی شهید به لقاء امام زنده ی خویش نیز برسد. اگر این آرزو برآورده شود، مؤمن به این فرمایش امام باقر به طور کامل جامه ی عمل پوشانده است که فرمودند:

۱- الخصال، ج ۲، ص ۶۱۶.

تَمامُ الحَجِّ لِقاءُ الاِمامِ.(۱)

کمال حج به دیدار امام علیه السلام است.

خوشا به حال آنان که در این سیر آسمانی، سر پر شور بر تن دارند. خوشا به حال آنان که قلبشان به هوای لقاء در تپش است. خوشا به حال آنان که حجشان به کوچه باغ وصال می رسد و راهشان به کوی نگار پیوند می خورد. خوشا به حال آنان که در آیینه ی «قبه الخضراء» عمامه ی سبز شب زنده دار مدینه را تماشا می کنند. خوشا به حال آنان که همقدم او به روی خاکهای گرم بقیع، هزاران شمع پر سوز از غریبی می افروزند. خوشا به حال حاجیه خانمی که از همپایی خویش با محبوب خوداینگونه گزارش کرده است:

به من وعده ی تشرّف به خدمت حضرت مهدی علیه السلام را داده بودند. در تهران آن حضرت را در خواب دیدم که مقداری پول دادند و فرمودند: «این پول را بین سقاهایی که کوزه به دوش دارند و در قبرستان بقیع به مردم آب می دهند توزیع کن. در مدینه خدمت ما می رسی و با هم به زیارت امامان در بقیع می رویم.»

وقتی از خواب بیدار شدم مقداری پول در دست خود یافتم. روز بعد مرحوم [....] به منزل ما آمدند. خواب را برای ایشان تعریف کردم وقتی پول ها را به ایشان نشان دادم گفتند این اسکناس ها ریال عربستان است در چمدان بگذار تا حفظ شود. من هم آنها را در جیب کوچک چمدان گذاشتم و با توجه به اینکه کاروان، بار مسافران را یک هفته قبل از پرواز دریافت می کرد تا به جدّه

۱- الکافی، ج۴، ص ۵۴۹.

ارسال نماید، چمدان خود را تحویل دادم.

آن روز صبح چرت زده بودم، ناگهان حضرت مهدی علیه السلام را در خواب دیدم که فرمودند در کنار ستون توبه منتظر تو هستم. از خواب پریدم و با شتاب خود را به مسجد النبی رساندم. جمال مبارک آن حضرت را که در هاله ای از نور بود و خال سیاهرنگی بر گونه ی مبارکش می درخشید ملاحظه کردم. با ایشان مشغول زیارت شدیم. نخست حضرت محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم را زیارت نمودیم. سپس من را نزد قبر حضرت فاطمه علیها السلام که در پشت پیامبر مدفون است بردند. پس از زیارت حضرت زهرا نزد روضه ی پیامبران رفتیم. شرطه های سعودی پیوسته مردم را از نزدیک شدن به ضریح با شدّت دور می کردند ولی از برکت آن حضرت ضریح را بوسیدم. سپس فرمودند این جا دو رکعت نماز برای پدر، دو رکعت برای مادر و دو رکعت برای خودت بخوان. من هم در کنار شرطه ها بدون هیچ ناراحتی در کنار آن حضرت نمازها را خواندم.

در این هنگام از مسجد خارج شده و به سوی قبرستان بقیع رفتیم. در روز روشن و در مقابل شرطه های سخت گیر از آن در که همه وارد می شوند پشت سر حضرت مهدی علیه السلام وارد قبرستان بقیع شدیم. یک راست نزد قبور امام حسن، امام زین العابدین، امام محمد باقر، و امام جعفر صادق علیه السلام رفتیم. ایشان با لحن فصیح عربی و با صدای حزین و جگرخراش زیارت نامه خواندند و فرمودند: زیارت نامه ای که حاج شیخ عباس قمی نقل کرده صحیح است. آن گاه سایر قبور را از جمله عباس عموی پیامبر، حضرت حلیمه ی سعدیه، که پیامبر را در کودکی شیر داده

بود، و حضرت امّ البنین مادر حضرت ابوالفضل العبّاس علیه السلام را زیارت نمودیم. از این فرصت استفاده کرده و آن پول هایی که حضرت مهدی در تهران داده بودند میان سقاهای کوزه به دوش در بقیع توزیع کردم. گفتم روی قبور مؤمنین آب بریزند. لازم به ذکر است که قبل از رسیدن به حرم امامان بقیع علیهم السلام حضرت مهدی علیه السلام این آیه ی مبارکه را قرائت کردند: «فَاخلَع نَعلَیکَ»(۱) من هم کفش های خود را بیرون آوردم. هم چنین فرمودند: تو نمی توانی مانند من به قبور امامان نزدیک شوی. طبق دستور با فاصله پشت حضرت ایستادم. سرانجام از قبرستان خارج شدیم. ایشان از یکی از دست فروشانی که در کنار قبرستان بساط پهن کرده بودند، ۵ متر پارچه ی سفید خریدند و فرمودند: «در این پارچه برای حج مُحرم بشو» و آن پارچه را در کف دست من گذاشتند و فرمودند:

«وعده ی ملاقات ما در عرفات».(۲)

۱- طه / ۱۲ .

۲- ناقل این داستان خواهر زاده ی این حاجیه خانم است که بلافاصله پس از خروج از قبرستان بقیع در ایام حج سال ۱۳۵۰ شمسی خاله ی خود را ملاقات نموده؛ در حالیکه قدرت سخن گفتن نداشته است. این ناقل اضافه می کند که: «پارچه ی اهدایی حضرت مهدی علیه السلام را زیارت کرده بر روی چشمان خود گذاشتم.» ایشان ضمناً می گوید: «زنان اجازه ی ورود به قبرستان بقیع را نداشتند و حتی یک زن که خود را در میان مردان پنهان کرده بود تا شاید بتواند وارد شود، مشاهده نمودم که شرطه ها او را شناخته و با شدت برخورد کردند. به علاوه در آن سال (۱۳۵۰) دور قبرستان بقیع دیوارهای بلندی داشت و هیچ کسی از بیرون نمی توانست داخلی را ببیند. با وجود این شرایط، با اینکه به گفتار خاله ی خود کاملاً اعتماد داشتم، ولی برای آنکه قلبم مطمئن شود از او پرسیدم قبر حضرت حلیمه ی سعدیه و ام البنین در کدام قسمت می باشد؟ خاله ام نشانی قبور آنان را به طور دقیق اظهار داشت.»

زیارت ائمه ی بقیع:

امام صادق علیه السـلام از جدّ بزرگوارشان سیدالشـهدا علیه السلام از امیرمؤمنان علیه السلام روایت می فرمایند که پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم به امیرمؤمنان فرمودند:

ای ابوالحسن! خداونـد قبر تو و فرزنـدانت را بقعه ای از بقعه ها و عرصه ای از عرصه های بهشت مقرّر نمود و خداونـد قلبهای برگزیدگان خلقش و زبدگان از بندگانش را به گونه ای قرار داد که به سوی شما پرکشیده و پستی و آزار را در راه شما تاب آورد. پس به خـاطر تقربشان به خـدا و ابراز محبتشان به رسول او، قبرهای شـما را آباد و زیارتتان را بسـیار می کننـد. ای علی! آنان اختصاصی یافته به شفاعت من و وارد شدگان بر حوضی من (کوثر) هستند و اینان فردای قیامت زائران من در بهشتند.

زبدگان امّت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم آنانند که با نیت خالصانه (به خاطر تقرب به خدا و مهروزی به رسول او) پا در طریق زیـارت امیرمؤمنـان و فرزنـدان ایشـان می نهنـد. آنچه اینـان را به سوی دیار عزیزانشان کشانـده، محبت فراوان است. حاضـرند هرگونه آزار و پستی را تحمل کننـد و سـرزنش خار مغیلان را برای در آغوش گرفتن کعبه ی امیـد، به جان بخرنـد. چنین زائران مشـتاقی مشمول شفاعت رسول مکرم اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم واقع می شوند. به علاوه در بهشت به دیدار آن بزرگوار می رسـند؛ که خود یکی از مصادیق زیارت خداوند متعال است. اما در ادامه ی این روایت نیز نکات شنیدنی و به جان خریدنی نهفته است که با هم مرور می کنیم:

یا علی مَن عَمَرَ قُبُورَکُمْ وَ تَعَاهَـدّها فکائما أعانَ سُـلیمان بنَ داؤه علی بناء بیت المقـدس وَ مَنْ زارَ قَبُورَکُمْ عَـدّل ذلک له یرجع من زیارتکُمْ کیؤم وَلـدَتُهُ أمُهُ فَابشـر و یا عَلِیُّ مَن عَمَرَّ قُبورَکُم وَ تَعاهَدَها فَکاَنَّما اَعانَ سُـلَیمانَ بنَ داوُدَ عَلی بِناءِ بَیتِ المَقدِسِ وَ مَن زارَ قُبورَکُم عَـدَلَ ذلِکَ لَهُ ثَوابَ سَـبعینَ حَجَّهً بَعـدَ حَجَّهِ الاِسـلامِ وَ خَرَجَ مِن ذُنُوبِهِ حَتّی یَرجِعَ مِن زِیارَتِکُم کَیوم وَلَدَتهُ اُمُّهُ فَاَبشِـر وَ بَشِّر اَولیائک وَ مُحِبّیکَ مِنَ النَّعیم وَ قُرَّهِ العَینِ بِما لا عَینٌ رأَت وَ لا اُذُنٌ سَمِعَت وَ لا خَطَرَ عَلی قَلبِ بَشَرٍ وَ لکِنَّ حُثالَهً مِنَ النّاسِ یُعَیِّرونَ زُوّارَ قُبورِکُم بِزیارَتِکُم کَما تُعَیَّرُ الزّانِیَهُ بِزِناها اُولِئکَ شِرارُ اُمَّتی لا نالَتهُم شَفاعَتی وَلا یَرِدُونَ حَوضی.(۱)

ای علی! هر کسی که قبرهای شما را آباد کند و به آن رسیدگی نماید، همانند کسی است که سلیمان بن داود را در بنا نمودن بیت المقـدس یاری رسانـده است. و هر که قبرهای شـما را زیارت کنـد این برای او با ثواب هفتاد حج (پس از حجه الاسـلام) معـادل اسـت و از گناهـانش بیرون میرود تـا آنکـه هماننـد روزی که مـادرش او را زاده است، از زیـارت شـما بـاز گردد. پس بشارت بـده و دلـدادگان و دوسـتدارانت را نوید گوی از نعمت و چشم روشـنی؛ به چیزهایی که نه چشـمی دیده و نه گوشـی شنیده و نه به قلب بشری خطور کرده است. امّا فرومایگانی از مردم، زائران قبور شما را به خاطر [زیارت قبور] شما سرزنش می کنند؛ آنگونه که زن بدکار به زنا کردنش سـرزنش می شود. اینان بدترین امّت من هسـتند. شـفاعت من به ایشان نرسد و وارد حوض من (کوثر) نمی شوند

۱- تهذیب الاحکام، ج۶، ص ۲۲.

در این عبارات شریف پیامبر مکرم اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم ثوابهای عظیم و تصور ناشدنی را به دو گروه نوید می دهند. نخست کسانی که به تعمیر قبور ائمه ای می پردازند و به آن رسیدگی می کنند. اینان کسانی هستند که به ساختن ساختمان حرم آن بزرگواران مشغول می شوند و در نگهداری و رسیدگی به آن کوشا هستند. این افراد به تصریح رسول خدایان همانندی با کسی دارند که حضرت سلیمان را در بنا نمودن بیت المقدّس یاری رسانده است. گروه دوم کسانی هستند که با رفت و آمد به قبور معصومین و زیارت آن، این حریم های الهی را آباد می کنند. چنین افرادی، در صورت قبولی زیارتشان، نصیب هایی دارند که عظمت و برکت آن نه به دیده ی آمده و نه به گوشی رسیده و نه حتی به قلب کسی خطور کرده است. در این روایت دو مورد از آنها را بیان فرموده اند. یکی بیرون رفتن از ظلمت گناهان و دیگری ثواب هفتاد حج مستحبّی.

نکته ی مهم دیگری که در روایت مذکور به چشم می خورد این است که پیامبر اکرم تا وضعیت امروز زائران اهل بیت را پیش بینی فرموده اند. خصوصاً در مدینه ی منوره و در طریق زیارت ائمّه ی مظلوم بقیع، زوار اهل بیت مورد سرزنش قرار می گیرند و آزار می بینند. افرادی که با اهل بیت رسول خدا دشمنی دارند زوّار را مورد شماتت قرار می دهند. طعنه می زنند، گوشه و کنایه می پراکنند و زیارت کردن آنها را همچون فحشاء، زشت می انگارند. تعمّد دارند که مؤمنان را از ابراز محبت و زیارت دلخواه به دور بدارند. این در حالی است که این افراد چه بدانند و چه ندانند از پیش شقاوت خویش را رقم زده اند.

اینان در کلام پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم اولاً با وصف «پست و فرومایه» مذمت شده اند ثانیاً پیشاپیش، محروم از شفاعت آن بزرگوار و ممنوع از وارد شدن به حوض کوثر دانسته شده اند.

به هر روی این خرمن خیر نصیب کسانی خواهد شد که خالصانه و از سر ارادت، این طعنه ها و آسیب ها را تاب می آورند. اینان با وجود همه ی سرزنشگران، دست از زیارت اهل بیت برنمی دارند. قبرستان بقیع محل فرود و رفت و آمد فرشتگان(۱) و قبر چهار معصوم مظلوم آن، مزار آسمانیان است.

چنانکه پیش از این رفت زیارت هر یک از آنان معادل زیارت پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت صدیقه علیها السلام می باشد.(۲) لذا این مکان شریف حرم اهل بیت است نه یک قبرستان ساده. تمامی آدابی که مثلًا در حرم امام رضا گزاردنی است در این محل مبارک نیز برقرار می باشد و در صورت امکان انجام آنها نیکوست. به طور مثال برای اینکه انسان بر در این حریم اذن دخول بخواند منعی

۱- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۹۶. در روایتی امام صادق درباره ی هفتاد هزار فرشته ی روز و هفتاد هزار فرشته ی شب سخن گفته اند که گروه اول در طول روز و گروه دوم در طول شب: نخست به دور کعبه می گردند، سپس به زیارت قبر پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم و امیرمؤمنانش می روند و بر ایشان درود می فرستند و سپس: يَأْتُونَ قَبرَ الحَسَنِ فَيُسَلِّمُونَ عَلَيهِ. به زیارت قبر امام حسن می روند و بر او سلام می دهند. پس از این نیز به زیارت سیدالشهدا علیه السلام مشرف می شوند و به ایشان نیز درود می فرستند.

۲- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۲۲ و ۱۲۳ . به نقل از بشاره المصطفی الشیعه المرتضی

وجود نـدارد. به درآوردن کفش هـا لازمه ی احترام به حریم اهـل بیت است. نیز عقب عقب رفتن در هنگـام خروج نشـانه ی حرمت گزاردن زائر به آن بزرگواران می باشـد. توجه کنیم که حُرمت حرم به صـاحب آن است. آنچه حرم را (حرم) می کند آینه کـاری و فرش و گلدسـته و کاشـیکاری نیست. اهل معرفت، حرمت این حرم را نگه می دارنـد. اینان خـدای نکرده کاری نمی کننـد که باعث سرشکسـتگی دوسـتان اهل بیت باشـد. کسانی که کبوتر قبرهای ویران شـده ی بقیع اند پای به سرسـرایی گذارده اند که خداوند به آن رفعت و برتری داده است. هر چند به ظاهر قبرهای معصومین علیهم السلام یکسان با خاک باشد اما سر سائیدن به تربت آن - به کوری چشم دشمنان -رشک افلاکیان است. در قسمتی از زیارت ائمه ی بقیع می خوانیم:

طِبْتُمْ و طـابَ مَنْبِتُکُمْ مَنْ بِکُمْ عَلینـا دَیّانُ الـدّینِ فَجَعَلکم فی بُیُوتٍ أَذِنَ الله أنْ تُرفَعَ و یُـذکَرَ فیهَـا اسـمُهُ وَ جَعَلَ صَـلَواتِنا عَلَیکُم رَحمَهً لَنـا وَ کَفّارَهً لِـذُنُوبِنا اِذَا اختارَکُم لَنا و طَیَّبَ خَلقَنا بِما مَنَّ بِهِ عَلَینا مِن وِلایَتِکُم.(۱) پاک شدید و ریشه ی شـما پاک شد. فرمانروای دین (خداوند) به واسطه ی شما بر ما منت نهاد. پس شما را در خانه هایی قرار داد که خداوند اجازه فرموده که والا گردنـد و نامش در آنها یاد شود و درودهای ما بر شـما را برای ما رحمت و برای گناهانمان کفاره قرار داد؛ چون شـما را برای ما برگزید و آفرینش ما را پاک نمود بدانچه -از ولایت شما - که بر ما منت نهاد.

۱- الکافی، ج۴، ص ۵۵۹.

در این بخش از زیارت شریف ائمه ی بقیع علیهم السلام، قسمتی از دو آیه ی مبارکه سوره ی نورگنجانده شده که خداوند متعال در آن می فرماید:

فی بُیُوتٍ اَذِنَ اللهُ اَن تُرفَعُ وَ یُذکَرَ فیهَا اسمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فیها بِالغُدُوِّ وَالآصالِ رِجالٌ لا تُلهیهِم تِجارَهٌ وَ لا بَیعٌ عَن ذِکرِ اللهِ وَ اِقامِ الصَّلوهِ وَ ایتاءِ الزَّکوهِ یَخافُونَ یَوماًتَتَقَلَّبُ فِیهِ القُلُوبُ وَالاَبصارُ.(۱)

در خانه هایی که خداوند اجازه داده است که عالی مقام باشند و در آنها نام او یاد شود. صبحگاهان و شبانگاه در آنها کسانی او را تسبیح می کنند که هیچ تجارت و خرید و فروشی از یاد پروردگار و به پا داشتن نماز و پرداخت زکات بازشان نمی دارد می هراسند از روزی که دلها و دیدگان در آن دگرگون می شود.

براساس روایات منظور از این خانه ها حرم و مرقد تمامی معصومین علیهم السلام است که هر یک شاخه ای از خانه ی رسول خدا هستند.(۲) خداوند متعال بر اهل ایمان منت گذارده و این والا مقامان را در این خانه های سر فراز قرار داده است. زیارت این خانه ها را مایه ی طهارت آنها از گناه خواسته است. این زیارت های ارزشمند باعث ریزش باران رحمت الهی بر سر زوّار می شود. این ها در حالی است که خداوند آفرینش مؤمنان را به واسطه ی نور ولایت اهل بیت پاک کرده و سرشت آنها را به تابش گوهر ایمان طهارت بخشیده است.

۱- نور / ۳۶ و ۳۷.

۲- برای مشاهده ی تفصیلات و مستندات مراجعه کنید به کتاب «در ضیافت ضریح» فصل اوّل از بخش اوّل.

نام و یاد خدا و تسبیح و تقدیس او ذکر دمادم آنانی است که قدر این حریم های الهی را می شناسند. اینان با دل های مملو از محبت به مزار سرورانشان رو می کنند. اینگونه است که لوازم شکوه و کرامت این بیوت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم را رعایت می نمایند.(۱)

مختصری از تاریخ بقیع§منابع تفصیلات و مستندات این بحث را بنگرید در کتاب «تاریخ حرم ائمّه ی بقیع).§

براساس مستندات تاریخی «بقیع» ابتدا باغی بوده در پشت خانه های مدینه. خانه های مدینه تا بقیع امتداد داشته و در طرف غرب آن قرار می گرفته است. نخستین کسی که در بقیع دفن گردیده جناب «عثمان بن مظعون» است. ایشان بنابر قول موزخان، برادر رضاعی پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم و از سابقین در اسلام بوده است. در زمره ی کسانی قرار داشته که از مکه به حبشه و از آنجا به مدینه هجرت می کنند. در

۱- مرحوم صاحب کتاب عروه الوثقی (آیه الله سید محمّد کاظم یزدی) با استناد به همین آیه ی شریفه نماز در این حرم های والا را مستحب می شمرند و بلکه آنها را برتر از مسجد می شناسند: «یستحبّ الصّلاه فی مشاهد الائمه علیهم السلام وهی البیوت التی امر الله تعالی ان ترفع و یذکر فیها اسمه بل هی افضل من المساجد... و کذا استحب فی روضات الأنبیاء و مقام الاولیاء و الصّلحاء والعلماء و العبّاد بل أحیاء منهم أیضاً (العروه الوثقی، ج ۲، ص ۴۰۲) به این ترتیب اگر امکان اقامه ی نماز در فاصله ی نزدیک تا قبور أئمّه بقیع علیهم السلام باشد این کار عبادتی مستحب خواهد بود و اینگونه بطلان قول کسانی که به بهانه ی «قبرستان بودن» بقیع، نماز را در آن مکروه می شمرند آشکار می گردد. البته این نکته نیز نباید مغفول بماند که نباید به دست دشمنان شیعه و اهل بیت بهانه داد. نباید رعایت این امر مستحب باعث وهن یا آزار شیعیان گردد. به این ترتیب مادامی نماز در نزدیکی بقیع نیکوست که به لحاظ شرایط محیطی منعی نباشد و باعث برانگیخته شدن حساسیت مأموران نشود.

مدینه این بزرگوار در زمره ی اصحاب عابد و زاهد پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم قرار می گیرد. تا جایی که از شدّت زهد تصمیم میگیرد رهبانیت پیشه کند. اما پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم او را از این کار نهی می فرمایند. امیرمؤمنان نیز به او علاقه مند بوده اند به گونه ای که یکی از فرزندان خویش را به نام او نام می نهند. این شخصیت گرامی در سال دوم هجرت چشم از دنیا فرو میبندد. پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم بر او می گریند و دستور می فرمایند که ایشان در بقیع دفن گردد.

پس از آنکه جناب ابراهیم - پسر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم - در طفولیت از دنیا می رود پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمان می دهند که او را در کنار عثمان دفن نمایند. به تدریج علاقه ی مردم به دفن کردن مردگانشان در این مکان بیشتر میشود. تا جایی که هر یک از قبایل مدینه درختان این منطقه را قطع می کنند و آن را به همین منظور اختصاص می دهند.

در ضمن گفتنی است که پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم سنگی را به عنوان نشانه و علامت بر قبر عثمان بن مظعون قرار میدهند و به زیارت قبر او میرفته اند. پس از آنکه «عثمان بن عفان» میمیرد او را بیرون از بقیع دفن میکنند. دستگاه خلافت پس از توسعه دادن بقیع قبر عثمان بن عفان را در داخل بقیع قرار می دهد. نیز سنگ قبری را که پیامبرت بر قبر عثمان بن مظعون گذاشته بودند به سرقت می برد و بر قبر سومی نصب می نماید.(۱)

قبر شریف دیگری که در بقیع و در نزدیکی قبور ائمه علیهم السلام واقع است، مزار جناب فاطمه بنت اسد- مادر بزرگوار امیرمؤمنان علیه السلام- می باشد.

۱- اسدالغابه، ج ۳، ص ۳۸۷. تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۱، ص ۱۰۲.

درباره ی کیفیت دفن این بانوی بزرگوار در فرمایشی از امام صادق علیه السلام چنین آمده است:

هنگامی که فاطمه بنت اسد – مادر امیرمؤمنان علیه السلام – از دنیا رفت حضرت علی علیه السلام نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم آمد. رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به ایشان فرمودند: «ای ابوالحسن تو را چه می شود؟! ایشان عرضه داشتند: «مادرم وفات یافت.» پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: «و به خدا سوگند مادر من!» سپس پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم گریستند و فرمودند: «[وای من]، مادرم!» سپس به امیرالمؤمنین صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: «این پیراهن من را بگیر و او را در این کفن کن و این ردای مرا بگیر و او را در آن کفن نما پس هنگامی که از تکفین او فارغ شدید به من اعلام کنید.» پس هنگامی که جنازه ی جناب فاطمه را بیرون آوردند «مادرم وفات یافت.» پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بر آن نمازی خواندند که نه پیش از آن و نه پس از آن، چنین نمازی بر احدی نگزاردند. سپس در قبر ایشان فرود آمدند و در آن خوابیدند. سپس فرمودند: «ای فاطمه!» ایشان عرضه داشت: «لبّیک ای رسول خدا!» [پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم] فرمودند: «آیا آنچه پروردگارت به تو وعده داده بود را، حق یافتی؟» عرض کرد: «آری! خداوند تو را به نیکوترین پاداش جزا دهد». و مناجات ایشان (پیامبر اکرم) در قبر به طول انجامید. پس هنگامی که خارج شدند، گفته شد: «ای رسول خدا! در مورد او کاری کردید که ندیده بودیم پیش از او درباره ی کسی چنین کنید!» حضرت فرمودند:

امّا کفن کردنم او را به [پیراهنم]، بدین خاطر بود که هنگامی که گفتم: «مردمان روزی که از قبرهایشان محشور می شوند، عریان ظاهر می گردند.» او فریاد کشید: «وای! بدا به حال من!» پس

لباسهایم را به تن وی کردم و در نمازم بر او از خداوند خواستم که کفن هایش را نپوساند تا آنکه به بهشت وارد گردد پس خداوند آن [ادعای من] را اجابت فرمود و امّا داخل شدنم در قبرش بدین خاطر بود که روزی به او گفتم: «هنگامی که مرده را در قبر می گذارند و مردم از او باز می گردند دو فرشته ی نکیر و منکر بر او داخل می شوند و از او سؤال می کنند.» او عرضه داشت: «خدا به فریاد من برسد» پس همواره در قبرش از پروردگارم درخواست کردم تا آنکه از قبر او برایش باغی به بهشت و باغی از باغهای بهشت باز شد.(۱)

این بانوی گرامی در داخل خانه ی فرزند خود جناب عقیل بن ابی طالب که در همسایگی بقیع بوده دفن می شوند. پس از ایشان جناب عباس بن عبدالمطلب و چهار امام معصوم بقیع در این خانه دفن می گردند. به تدریج این خانه به مقبره ی خانوادگی اهل بیت تبدیل می گردد.

در میان سایر قبوری که در قبرستان بقیع قرار دارند می توان به قبرهای شریف این بزرگواران اشاره کرد: جناب عقیل بن ابی طالب، جناب عبدالله بن جعفر، جناب حلیمه ی سعدیه (دایه ی رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم)، و جناب اسماعیل بن جعفر بن محمد الصادق (رضوان الله علیهم اجمعین).

۱- بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۸۱ و ۸۲، به نقل از بصائر الدرجات.

فصل ۲ : مساجد و آثار برگزیده ی مدینه

مساجد و آثار برگزیده مدینه

در فرمایشی از امام صادق علیه السلام تعدادی از مساجد و اماکن مشرّفه ی مدینه - برای اقامه ی نماز و زیارت - مورد توصیه قرار گرفته است. نخست حدیث شریف آن حضرت را از نظر می گذرانیم و سپس توضیح مختصری پیرامون هر یک از این اماکن مقدس خواهیم داد.(۱) راوی به ایشان عرضه می دارد: «من به مساجدی که در اطراف مدینه است می روم، از کدام یک آغاز کنم؟» ایشان پاسخ می فرمایند:

از مسجد قبا آغاز کن و آن جا نماز بخوان و رفتن و نماز گزاردن در آن را فراوان کن، چرا که آن، نخستین مسجدی است که رسول خدا در این پهنه در آن نماز کرد. سپس نزد مشربه ی ام ابراهیم برو و در آن نماز بخوان، چرا که آن جا خانه ی رسول خدا و نمازخانه ی ایشان است. سپس به مسجد فضیخ برو و دو رکعت در آن نماز بخوان چرا که پیامبرت در آن نماز گزارد. پس

۱- توضیحات تفصیلی را در دو کتاب «تاریخ حرم ائمه بقیع» و «آثار اسلامی مکه و مدینه» بنگرید.

هنگـامی که در این سوای مـدینه نماز بجای آوردی به سوی احـد برو و به مسـجدی که نزدیک «حرّه» است برو و در آن نماز بخوان، سـپس به قبر حمزهبن عبدالمطلب عبور می کنی و بر او درود می فرستی. سپس بر قبور شهدای [احد] می گذری و نزد آنها میایستی و می گویی:

اَلسَّلامُ عَلَیکُم یا اَهلَ الدِّیارِ اَنتُم لَنا فَرَطٌ وَ اِنّا بِکُم لاحِقُونَ.

سلام بر شما ای اهل خانه ها[ی قبر!] شما از ما پیشی گرفته اید و ما به شما خواهیم پیوست.

سپس به مسـجدی می آیی که در مکان وسـیعی کنار کوه در سـمت راسـتت است، تا اینکه داخل احد می شوی و در آن نماز می گزاری که پیـامبری از آن مکـان به سوی جنگ احـد خارج شـد (آن هنگام که با مشـرکان روبه رو شـد و آنان صـحنه ی جنگ را ترک نگفتند. تا اینکه وقت نماز فرا رسید پس پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در آنجا نماز خواندند) سپس همچنان عبور کن تا برگردی و آنقـدر که خداوند برایت مقدّر کرده نزد قبور شـهدا نماز می گزاری سـپس بر همان مسـیر روبه رویت [پیش] برو. سـپس بـه مسـجد احزاب می روی و در آن نمـاز می کنی که رسـول خـدا صـلّی الله علیه و آله و سـلّم روز جنگ احزاب در آن دعا فرمود و عرض کرد:

یـا صَـِریخَ المَکرُوبینَ وَ یـا مُجیبَ دَعوَهِ المُضـطَرّینَ وَ یـا مُغیثَ المَهمُومینَ اِکشِف هَمّی وَ کَربی وَ غَمّی فَقَـد تَری حـالی وَ حالَ أصحابی.(۱)

۱- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۱۳، به نقل از کامل الزّیارات.

ای دادرس گرفتاران و ای اجابت کننـده ی دعای بی نوایان و ای دادرس غمزدگان! از امر مهم من و گرفتاری من و انـدوه من گره بگشا که تو حال من و حال اصحاب مرا می بینی.

مسجد قبا

این مسـجد شـریف واپسـین منزلی است که پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم پیش از ورود به یثرب در آن توقف کردند. پس از چنـد روز در پی پیوسـتن امیرمؤمنـان و همراهـان به ایشان، به مـدینه وارد شدنـد. در چنـد روزی که پیامبر اکرم در این محل بودند این مسجد را بنا فرمودند. به تصریح قرآن کریم، این مسجد مسجدی است که بر پایه ی تقوا بنا شد:

لَمَسجِدٌ أُسِّسَ عَلَی التَّقوی مِن اوَّلِ یَومٍ اَحَقُّ اَن تَقُومَ فیهِ، فیهِ رِجالٌ یُحِبُّونَ أَن یَتَطَهَّرُوا وَ اللهُ یُحِبُّ المُطَّهِّرینَ.(۱)

یقیناً مسـجدی که از روز نخست بر اسـاس تقـوی پـایه نهـاده شـده باشـد شایسـته تر است که در آن [به نمـاز] بـایستی در آن مردمانی هستند که دوست میدارند پاک شوند و خداوند کسانی که کسب طهارت می کنند را دوست می دارد.

وقتی از امام صادق درباره ی این آیه سؤال می شود، می فرمایند:

مسجدی که این آیه درباره اش سخن گفته مسجد قباست.(۲)

در فضـیلت و شـرافت این مسـجد همین بس که امام صادق از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت می کنند که ایشان آن را مسجد خود

۱- توبه / ۱۰۸.

۲- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۱۵، به نقل از تفسیر عیاشی.

دانستند و فرمودند:

مَن أتی مَسجِدی مَسجِدَ قُبا فَصَلّی فیهِ رَکعَتَینِ رَجَعَ بِعُمرَهٍ.(۱)

هر که به مسجد من -مسجد قبا- بیاید و در آن دو رکعت نماز بگزارد با [ثواب] یک عمره باز می گردد.

این مسجد در شش کیلومتری جنوب مدینه واقع است و از مناطق زراعی و پر آب آن به حساب می آید.

مشربه ی ام ابراهیم

جناب ماریه ی قبطیه یکی از همسران مکرّم رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم است. ایشان بنا به قولی توسط نجاشی پادشاه حبشه(۲) و بنابر قول دیگر توسط مقوقس پادشاه مصر(۳) به آن حضرت هدیه شد. ایشان در این نقطه جناب ابراهیم، فرزند نبی اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم را به دنیا آورد. اینکه چرا این بانوی گرامی در خارج از شهر مدینه سکنی گرفت علت غریبی دارد که قدری پیرامون آن سخن میگوییم:

در تواریخ اهل سنت نقل شده که عایشه می گفت: «نسبت به هیچ زنی به اندازه ی ماریه رشک و حسادت نورزیدم.» آنگاه عایشه علت این حسادت را اینگونه گزارش می کرد: «ماریه بسیار زیبا و دارای موهای مجعد بود و سخت مورد مهر و علاقه ی رسول خدا قرار داشت. حضرت در ابتدا او را در خانه ی «حارثه بن نعمان» منزل داد و چون ما از نزدیک علاقه و محبت پیامبر به او را حس میکردیم، بنای

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۲۹.

۲- بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۴۱۹، به نقل از «اعلام الوری» و «قصص الانبیاء».

۳- الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۲۱۲.

بد رفتاری و مخالفت با ماریه را گذاشتیم. آنقدر کردیم تا از دست ما به ستوه آمد و به رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شکایت کرد. ایشان او را به عالیه (قسمتهای بالای مدینه که امروزه مشربه ی ام ابراهیم در آن واقع است) نقل مکان دادند و همان جا نزد او می رفتند و این امر تحملش بر ما سخت بود.»(۱) این حسادتها و آزارها پس از انتقال ماریه به منطقه ی شمالی مدینه همچنان ادامه یافت تا جایی که پس از به دنیا آمدن «ابراهیم» فرزند رسول گرامی اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم، عایشه به ماریه تهمت «زنا» زد و البته دروغگویی و نامردمی او به زودی آشکار شد.(۲) به نظر می رسد این اتهام شنیع و دور از انصاف در اثر حسادت به خاطر به دنیا آمدن «ابراهیم» بوده است. در نقل دیگری کینه ی عایشه به این بانوی گرامی تا به آنجا اوج می گیرد که حتی از جسارت به پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم نیز با نمی کند. خود او میگوید: «وقتی ابراهیم به دنیا آمد، پیامبر او را نزد من آورد و به من فرمود: «ببین چقدر به من شباهت دارد!» گفتم: «نه هیچ شباهتی نیست!» فرمود: «ایا (شباهت) سفیدی و تن او را [با من] نمی بینی؟» گفتم: «به هر کس شیر گوسفند بدهند سفید و فربه می شود»(۳)

به هر روی به رغم حسادت کینه توزان ورشک ورزیدن دشمنان، جایگاه و منزل این بانو به عنوان مکانی مقدّس معرّفی شده است.(۴)

۱- الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۲۱۲.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱۸.

۳- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۳۷.

۴- قبر این بانوی گرامی نیز به گفته ی مورخان در قبرستان بقیع قرار دارد (الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۲۱۶).

چنانکه در روایت صدر بحث ذکر شد، امام صادق علیه السلام آن را «مسکن» و «مصلای رسول مکرم اسلام» معرّفی فرموده اند. به علاوه به اقامه ی نماز در آن توصیه فرموده اند. این جایگاه مبارک بنایی داشته که هم اکنون تخریب شده و به صورت قبرستانی درآمده است. به گفته ی مورخان معاصر، این محل، سمت چپ کسی است که از «بیمارستان الزهراء» عازم «بیمارستان وطنی» در نیمه ی راه می باشد و داخل یک خیابان فرعی واقع است.(۱)

مسجد فضیخ

مسجد دیگری که حضرت امام صادق علیه السلام به اقامه ی نماز در آن توصیه فرموده اند، مسجد فضیخ است. براساس فرمایش آن حضرت وجه تسمیه ی این مسجد آن است که نخلی به نام «فضیخ» در آن قرار داشته است.(۲)

نام دیگر این مسجد، «ردّ الشمس» است که در روایتی از امام صادق علیه السلام مطرح گردیده است. ایشان داستان این مسجد را اینگونه از جدّشان امیرالمؤمنین نقل می فرمایند:

من و رسول خدا در آن [مسجد] نشسته بودیم که ایشان سر مبارک خود را در دامن من گذاشتند. سپس چرتی زدند تا اینکه خوابشان عمیق شد و [وقت] نماز عصر فرا رسید، من خوش نداشتم که سر ایشان را از ران خود تکان دهم که باعث اذیت رسول خدا شده باشم تا آن که وقت نماز گذشت و فوت شد.

۱- رجوع کنید به: کتاب آثار اسلامی مکه و مدینه.

۲- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۱۴، به نقل از علل الشرایع.

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم از خواب بیدار شدند و فرمودند: ای علی! نماز گزارده ای؟ گفتم: «نه.» فرمودند:«چرا؟» عرض کردم: «خوشی نداشتم شما را آزار دهم!» ایشان برخاستند و روبه روی قبله ایستادند و دو دست خود را به سوی آسمان، بالا کشیدند و فرمودند:

أللّهُمَّ رُدَّ الشَّمسَ اِلی وَقتِها حَتّی یُصَلِّیَ عَلِیٌّ.

خدایا! خورشید را به سوی وقت [درخشانی] اش بازگردان تا علی نماز بگزارد.

سپس امیرمؤمنان علیه السلام ادامه دادند:

آن گاه خورشید به وقت نماز عصر بازگشت تا آنکه نماز عصر را گزاردم سپس همانند ستاره فرود آمد.(۱)

براساس روایت ابتدای سخن و روایات دیگر(۲) پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم در این مسجد فراوان نماز گزارده اند. لذا توصیه شده که در این مسجد نماز گزارده شود. این مکان شریف در یک کیلومتری - یا کمتر - در جنوب شرق مسجد قبا در محله ی «قُربان» قرار دارد و هم اکنون مخروبه است.

قبر جناب حمزه ی سیدالشهدا و شهدای احد

جناب حمزهبن عبدالمطلب - عموی والا مقام رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم -از شخصیتهای نادر و از گوهرهای ناب صدر اسلام است. ایشان از محبوب ترین عموهای آن بزرگوار نزد ایشان بود.(۳) دلیرانه ترین دفاعها و شجاعانه ترین رشادتها را در راه نبی اکرم علیه السلام به خرج داد. از بذل

۱- الکافی، ج۴، ص ۵۶۲.

۲- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶ و ۲۲۴.

۳- بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۲۷۵، به نقل از امالی صدوق.

جـان شـریفش در میـدان های نبرد دریغ ننمود تا آنکه در جنگ احـد به صورتی رقت بار به شـهادت رسـید. در تفسـیر آیه ی شریفه ی:

مِنَ الْمُؤمِنينَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللهَ عَلَيهِ فَمِنهُم مَن قَضى نَحبَهُ وَ مِنهُم مَن يَنتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبديلًا.(۱)

از مؤمنان مردانی هسـتند که بر عهـدی که با خـدا بسـته اند راست و صادقند؛ پس برخی از آنان پیمان خود را به پایان برد [و] اجلاش فرا رسید و از برخی دیگر کسی است که در انتظار [شهادت] است و هرگز تغییری در عهد و پیمان خود ندادند.

از امام باقر علیه السـلام نقل شـده که درباره ی برخی از گروه اوّل (وفا کنندگان به پیمان و شـهدای راه خدا) فرمودند: منظور، حمزه و جعفر علیهما السـلام است و در مورد یکی از مصادیق گروه دوم (منتظران شـهادت) فرمودند: منظور حضرت علی علیه السلام است.(۲)

به این ترتیب خداونـد متعال هم ایمان این بزرگوار را امضا فرموده و هم وفاداری ایشان به عهـد خود را تایید نموده است. اهل بیت در احتجاج های خود مکرّراً به عموی بزرگوارشان فخر می فرموده اند.(۳) لقب دیگر این

۱- احزاب / ۲۳.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۸.

۳- قرب الاسناد، ص ۱۳ / احتجاج، ج ۱، ص ۱۳۴ / بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۲۸۳ / بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵. در فرهنگ اهل بیت با ایشان را به عنوان سـید و سـرور شـهیدان اولین و آخرین - به جز انبیاء و اوصـیا - معرّفی فرموده انـد.کمال الدّین، ج ۱، ص ۲۶۴.

بزرگوار «شیر خدا» و «شیر رسولش» می باشد که در روایتی از امام زین العابدین علیه السلام اینگونه بدان تصریح رفته است:

ما مِن یومٍ اَشَدَّ عَلی رَسُولِ اللهِ مِن یَومِ اُحُدٍ قُتِلَ فیهِ عَمُّهُ حَمزَهُ بنُ عَبدِالمُطَّلِبِ اَسَدُ اللهِ وَ اَسَدُ رَسُولِهِ. (۱)

[مصیبت] هیچ روزی بر رسول خدا سخت تر از روز احد نبود که در آن عمویش حمزهبن عبدالمطلب، شیر خدا و شیر رسولش، به شهادت رسید.

بنابر نقل های تاریخی پیکر شریف این مجاهد پایدار در جنگ احد، توسط اشقیایی چون - هند همسر ابوسفیان - مثله شد.(۲) همین امر تحمل مصیبت حمزه را بر پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم بسیار سخت و دشوار نمود.(۳) پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم هر سال به زیارت قبر حمزه و سایر شهدای احد میرفتند.(۴) پس از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نیز حضرت صدیقه ی طاهره هفته ای دو بار به این مکان شریف می رفتند و زیارت می فرمودند.(۵) در حدیث شریف ابتدای بحث، امام صادق علیه السلام دستور فرموده اند که زوّار به زیارت جناب حمزه ی سیدالشهدا و سایر شهدای احد بروند، بر آن جوانمردان درود فرستند و نزد قبور ایشان هر قدر می توانند نماز بگزارند.

۱- بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۲۷۴، به نقل از امالی صدوق.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۶.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۳.

۴- وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۳۲.

۵- الکافی، ج ۳، ص ۲۲۸.

مسجد «حرّه»، مسجد «فُسح»، مسجد «احزاب»

سه مسجد دیگر نیز در فرمایش مبارک امام صادق معرّفی شده اند. مسجد اول که از آن با عنوان «دون الحرّه»-نزدیک حرّه - یاد شده بر اساس نظر برخی از محققان عبارت است از «مسجد الدّرع».

مسجد دیگری که در کنار کوه احد، در جانب راست به عنوان محل نمازگزاردن رسول خدا ذکر شده، براساس همین نظر «مسجد فسح، یا «فسیح» می باشد که البته امروزه جز ویرانه ای از آن به جای نمانده است.(۱)

واپسین مسجدی که نماز خواندن در آن مورد توصیه ی امام علیه السلام قرار گرفته عبارت است از «مسجد احزاب». این مسجد در دامنه ی کوه واقع شده و برای رسیدن به آن باید تپه هایی را طی کرد. مطابق فرمایش امام صادق علیه السلام پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم در این محل برای پیروزی سپاه خود در برابر خیل عظیم سپاه مشرکان دعا فرموده اند. پشت همین کوه مسیر حفر خندق در زمان جنگ احزاب بوده است و پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم فرازآن به مسیر حفر خندق نظارت می فرموده اند.

مساجد معظم دیگری نیز در مدینه ی منوره قرار دارد که برخی از آنها یادآور فضایل اهل بیت نیز هستند از آن جمله می توان به مساجد ذیل اشاره نمود:

مسجد معرّس، مسجد الا جابه (مسجد مباهله)، مسجد و مقبره یعلی بن جعفر الصادق علیه السلام، مسجد غمامه، مسجد امام علی بن

۱- برای ملاحظه ی توضیحات بیشتر رجوع کنید به کتاب «آثار اسلامی مکه و مدینه».

ابی طالب علیه السلام ومسجد ذوقبلتین.(۱)

چه نیکوست که شیعیان و رعیت امام عصر علیه السلام با رساندن خود به این مواضع مرحمت و عنایت حق متعال، دعاگوی ولی نعمت خود باشند و از خداوند بخواهند که با ظهور آن حضرت، این آثار محو شده و از میان رفته دوباره بر پا شده و ساخته شوند.

۱- برای ملاحظه ی توضیحات بیشتر رجوع کنید به کتاب «آثار اسلامی مکه و مدینه».

فصل ۳ : وداع با مدینه

وداع با مدینه

اکنون هنگام وداع با شهری فرا رسیده که در نسیمش عطر وجود نبی است. نخل هایش رازدار غربت حیدرند. ذرّات غبارش اشک فاطمه را به دامن گرفته اند. اکنون وقت خداحافظی با جگر پاره ی مجتبی است. هنگام پای بوسی صادقین علیهما السلام است. دمی است که باید گلابدان اشک را به مزار زین العابدین علیه السلام افشاند. باید دیده آخرین تصویرها از مسجد النبی را به ذهن بسپارد. باید لبها آخرین التماس ها را زمزمه کنند. باید چشم های خیس، واپسین توسل ها را تجربه نمایند. برای آنکه سوز این خداحافظی جان ما را بیشتر بگدازد، باهم صحنه های وداع حضرت سیدالشهدا علیه السلام با نیای بزرگوارشان را مرور می کنیم و بر این روضه قطره ی اندوه می پاشیم:

شب هنگام، حسین بن علی علیهما السلام از منزلش بیرون آمد و نزد قبر جدّش آمد و عرض کرد:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا رَسُولَ اللهِ! أَنَا الحُسَـینُ بنُ فاطِمَهَ، اَنا فَرخُکَ و ابنُ فَرخَتِکَ سِبطُکَ فِی الخَلَفِ الَّذی خَلَّفتَ عَلی اُمَّتِکَ، فَاشهَد عَلَیهِم یا نَبیَّ اللهِ اَنَّهُم قَد خَذَلسونی وَ ضَیَّعُونی وَ اَنَّهُم لَم یَحفَظُونی و هذا شَکوایَ اِلَیکَ حَتّی اَلفاکَ.(۱)

سلام بر تو ای رسول خـدا! من حسـین پسـر فاطمه ام، جوجه ی تو و فرزنـد جوجه ات، نواده ی تو در بازمانـده ای که بر امّتت باقی گـذاردی، پس ای نبی خدا! علیه آنان شاهد باش که مرا وانهادند و هلاکم نمودند و حفاظتم نکردند (قدرم را ندانسـتند) و این شکایت من به سوی توست تا ملاقاتت کنم.

شب دوم نیز به سوی قبر رسول خدا خارج شد و دو رکعت نماز خواند. پس وقتی از نمازش فارغ شد آغاز به گفتن نمود که:

«خداوندا! این قبر نبی تو –محمّد صـلّی الله علیه و آله و سـلّم– است و من پسـر دختر محمد صـلّی الله علیه و آله و سلّم هستم و آنچه که میـدانی برایم پیش آمـده، خدایا من معروف را دوست میدارم و از منکر بیزارم و من ای صاحب جلالت و کرامت! از تـو می خـواهم – به حـقّ این قـبر و آن کس که در اوست– که در این کـار من آنچه برای تـو مـایه ی رضامنـدی است اختیـار کنی».(۲)

سپس امـام حسـین علیه السـلام شـروع به گریه کرد تا آنکه در سپیـده ی صـبح سـر بر قبر جـدّش نهاد و دمی چرتش برد. پس پیامبر را دید که در میان گروهی از فرشـتگان – که در راست و چپ و پیش رو و پشت سـرش بودند – آمد تا آنکه حسینی را به سینه اش چسباند. میان دو چشمش

۱– موسوعه الامام الحسین، ص ۲۸۶، به نقل از تاریخ طبری و مقتل خوارزمی.

۲– موسوعه الامام الحسین، ص ۲۸۷، به نقل از مقتل خوارزمی و العوالم.

را بوسید و فرمود:

یـا بُنَیَّ یـا حُسَـینُ! کَأَنَّکَ عَن قَریبٍ أراکَ مَقتُولاً مَـذبُوحاً بِأَرضِ کَربٍ وَ بَلاءٍ مِن عِصـابَهٍ مِن اُمَّتی وَ أنتَ فی ذلـکَ عَطشانُ لاتُسقی وَ ظَمآنُ لاتُروی وَ هُم مَعَ ذلِکَ یَرجُونَ شَفاعَتی ما لَهُم لا أَنالَهُمُ اللهُ شَفاعَتی یَومَ القِیامَهِ.(۱)

پسرکم حسین! گویا تو را به همین زودی در سرزمین گرفتاری و بلا (کربلا) از سوی گروهی از امتم کشته و سر بریده می بینم، در حالیکه در آن [هنگام] تشنه ای هستی که آبش نمی دهند و تشنه ای هستی که سیراب نمی شود و آنان با این وجود شفاعت مرا امید دارند. آنان را چه می شود؟ که چنین خیال باطلی [دارند] خدا شفاعت مرا در روز قیامت به آنها نرساند!

پس، از خوابش برخاست و قبر نیایش را وداع فرمود و عرضه داشت: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا! از کنار تو با بی میلی بیرون می روم و میان من و تو جدایی افکنده شده چون با یزیدبن معاویه ی شرابخوار و زشت کردار بیعت نکردم و اکنون از جوار تو با کراهت خارج می شوم پس تو را از من سلام باد (خداحافظ)!(۲)

باری، پیامبر اکرم و در انتظار محبوبش بود تا همانند پدر و مادر و برادرش به ایشان پیوند خورد. عجبا که این امّت ناسپاس سر فرزند رسول خدا را به نیزه کردند در حالیکه شفاعت جدّش را

۱- موسوعه الامام الحسین، ص ۲۸۷، به نقل از مقتل خوارزمی و العوالم.

۲- موسوعه الامام الحسین، ص ۲۸۷، به نقل از منتخب طریحی و ناسخ التواریخ،

انتظار می کشیدند. باری چندی نگذشت تا هنگامی که زینب مضطرّ بر فراز قتلگاه شاهد لگد کوب شدن گلبرگ های لاله اش شد. در آن بحبوحه ی طوفانی که زمین و زمان در اضطراب ذبح عظیم بود روی به مدینه گذارد و به نیایش پناه برد. شاید خواست با این درد دل خود را تسکین دهد. شاید رو به مدینه کرد تا از پیامبر بخواهد به استقبال حبیبشان بروند و به فیض ربانی خود بر این آتش آبی بیفشانند. زینب به نوایی دلخراش و قلبی زخمی بر او ندبه کرد که:

یا مُحَمَّداه صَلّی عَلَیکَ مَلیکُ السَّماءِ هذا حُسَینٌ مُرَمَّلٌ بِالدَّماءِ مُقَطَّعُ الاَعضاءِ وَ بَناتُکَ سَبایا... یا حُزناهُ یا کَرباهُ اَلیَومَ ماتَ جدّی رسولُ اللهِ.(۱)

ای محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم [به فریادمان برس] پروردگار آسمان بر تو درود فرستد! این حسین است به خون غلتیده، با بدنی قطعه قطعه و دختران تو اسیرانند... وای [ما و این] حزن، وای [ما و این] سخت روزی! امروز نیایم رسول خدا از دنیا رفت....

حسین علیه السلام همه چیز زینب علیها السلام بود. همه ی دار و ندارش، هست و نیستش، بود و نبودش، پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم برای زینب علیها السلام خیمه ای بود که پدر و مادر و برادر را در خود فراهم آورده بود. این خیمه یکسره در کاسه ی چشمان حسین به پا بود. شقایق زینب علیها السلام که میان نیزه ها و شمشیرها پر پر شد، هستی زینب علیها السلام به باد رفت. پیامبرش روز عاشورا او را ترک گفت؛ او آن روز همه ی اهل بیت علیهم السلام را با هم از دست داد.

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۸ و ۵۹.

بخش دوم : معرفت به حجّ و عمره

فصل ۱: معرفت به فضایل حجّ و عمره

اشاره

حج(۱) یعنی قصد بندگی، یعنی آهنگ توجه به بیت الله، یعنی عزم زیارت صاحب کبریا و عظمت، یعنی همتی دوباره و صدباره برای فرمانبری پروردگار. کسی که بار این کوچ می بندد در حقیقت قصد دارد به یکی از مهمترین عبادات اقدام کند. مطابق فرمایش صاحبان دین، اسلام بر پنج پایه بنا گردیده است و یکی از آنها حج گزاردن است.(۲) پس

۱- برای حج معانی مختلفی در لغت بیان شده همانند: ۱) قصد: الحجّ قصد التّوجّه الی البیت... تقولُ: حَجَجتُ البیت أَحُجُّهُ حجّاً اذا قصدته (لسان العرب، ج ۲، ص ۲۲۶) ۲) فراوانی قصد به سوی کسی که بزرگ داشته می شود الحجّ کثره القصد الی من یُعظّم (کتاب العین، ج ۳، ص ۹) ۳) زیارت و به دیدار آمدن الحجّ الزیاره و الاتیان و انّما سُـمی حاجّاً بزیاره بیت الله تعالی (لسان العرب، ج ۲، ص ۲۲۶).

۲- الکافی، کتاب الایمان و الکفر، باب دعائم الاسلام، ح ۱: امام باقر علیه السلام فرمودند: اسلام بر پنج [پایه] بنا گشته است؛ بر نماز و زکات و روزه و حج و ولایت و به هیچ چیز ندا در داده نشده آن گونه که به ولایت (هیچ یک از تکالیف به اندازه ی ولایت مهم نیست).

حج گزار در پی آن است که یکی از قائمه های دینداریش را علم کند. او می خواهد خیمه ی ایمانش را پا برجاتر سازد. یک یک اعمالی که در طول این سیاحت معنوی و الهی انجام می دهیم، رمزها و رازها در پس خود دارند.

بسیاری از این اسرار از دسترس چشمان ادراک ما به دورند. به این ترتیب بیان ناطق وحی و امام معصوم علیه السلام باید پرده از آنها بردارد. یکایک آمد و رفتها و مشقتها در پس خود همان روحی را دارند که در کالبد هر عبادت دیگری دمیده گشته است. این هویت، تذلل و خاکساری بر آستان آسمانی پروردگار است. فرمانهای الهی، در این زمینه از طریق دین به بندگان ابلاغ می شود. آنان، سر به زیر افکنده، آنها را بر چشم می گذارند. بی چون و چرا و با رغبت و شوق فرمانبری می کنند. میدانند خدایشان همان منعمی است که شکر او، در گوش سپردن به دستور اوست. می دانند او همان محبوبی است که ابراز محبت به او، در طاعت اوست. معتقدند او همان مقصودی است که وصل او و قرب به او، در تعبد برابر اوست. افزون بر این وقتی درمی یابند که پروردگار از فیض و تفضل خود بهرورشان ساخته، رغبتشان به بندگی برانگیخته میشود. آنان می یابند که خداوند بر سر مائده ی عنایات خود دعوتشان کرده است. به همین خاطر سراپا اشتیاق و سراسر شور می شوند تا این راه را پی گیرند. همین است که زیارت بیت الله و بجای آوردن اعمال حج برای اهل حقیقت خاطره ای به یاد ماندنی و توفیقی دوست داشتنی است. داستان دعایشان در بهترین مواقع و مواضع

استجابت دعا، این دیدار و زیارت را می طلبد.

التفات پروردگار، چه در دنیا و چه در آخرت، آغوش به روی حج گزاران می گشاید. کریمانه و بزرگوارانه در برشان می گیرد. آنان را از بهترین هدایا بهره ور می کند. در این میان، می توان احسان بی پایان الهی را در دو موضع دنیا و آخرت نگریست که به ذکر برخی از آنها می پردازیم؛ به این امید که یادآوری فضایلی این چنین، دل ها را به سوی بلد امین بکشاند و قدم ها را در راه زیارت بیت عتیق به راه اندازد.

آثار دنیوی حج و عمره

رفع فقر و فراوانی روزی

یکی از ویژگی های انکارناپذیر لذت های دنیوی این است که گذرا و پایان پذیرند. با گذشت زمان از بین می روند و هرگز نمی توان به دوام آنها امید بست. اما در اموری که انگیزه ی اخروی وجود دارد، کار برعکس است. هرچه انسان پیشتر رود بیشتر به دست می آورد. هرچه فراوانتر مصرف کند افزون تر نصیبش می شود. حج و عمره نیز چنین است، افراد بسیاری هستند که در پی رفتن به حج، فقرشان از میان رفته و اموالشان برکت و وسعت یافته است. این تجربه را روایات متعدّد تأیید می کنند. پا نهادن در این طریق نه تنها می تواند در آخرت آدمی را آباد کند، بلکه قابلیت آن را دارد که برای او تحول و رفاه دنیوی نیز به بار آورد.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

حج و عمره [گزاردن]، فقر و گناهان را می زدایند؛ همانگونه که ابزار دمیدن [آهنگر] سرباره [ی مذاب] را می برد.(۱)

۱- تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۲۱، ح ۶.

وقتی آهنگر به آهن مذاب می دمد، سرباره ها و ناخالصی های آن به سرعت به کنار می روند. در نهایت مذاب سره و خالص برجای می ماند. در این روایت حج و عمره را به ابزار این دمیدن همانند نموده اند. فلاکت فقر و آلودگی گناهان را نیز به سرباره های آهن مذاب تشبیه کرده اند. این عبادتهای پرقدر، بی نوایی دنیای فرد را به سرعت از میان می برند. نکبت گناهان را هم از او می زدایند و مایه ی مغفرت الهی برای زائر می شوند.

اسحاق بن عمار - که از اصحاب ارجمند و گرانقدر امام صادق علیه السلام است -به آن حضرت عرضه می دارد: «من خویش را وادار کرده ام که هر سال یا خود به حج بروم یا کسی از خانواده ام را با مال خود به حج بفرستم.»

ایشان از او می پرسند: «آیا بر این امر تصمیم جدی داری؟»

عرضه می دارد: «آری!»

حضرت ادامه می دهند:

اِن فَعَلتَ فَأَبشِر بِکَثرَهِ المالِ.(۱)

اگر چنین کردی پس تو را بشارت باد به فراوانی مال،

برای به دست آوردن این خیر دنیوی لازم نیست که حتماً خود انسان به حج مشرّف شود. اگر انسان بتواند به خرج خود دیگران (به خصوص ارحام و نزدیکان) را به این سفر بفرستد باز هم از فایده ی فراوانی دارایی بهره مند می گردد. با عزم جدّی بر تکرار این کار، دارایی بیشتری نصیب خود خواهد کرد.

۱- الکافی، ج۴، ص ۲۵۳.

سلامت بدن، استغنا از دیگران و شایستگی ایمان

امام صادق علیه السلام از حضرت زین العابدین علیه السلام چنین نقل فرموده اند:

حُجُّوا وَ اعتَمِرُوا تَصِحَّ اَجسامَکُم وَ تَّسع اَرزاقُکُم وَ یَصلُح ایمانُکسم وَ تُکفَوا مَؤُونَهَ النّاسِ وَ مَؤُونَهَ عِیالاتِکُم.(۱)

حج و عمره بجای آورید تا بدن هایتان سالم گردد و روزی هایتان گسترده و ایمانتان شایسته شود و از مال مردم و هزینه ی نان خورهایتان بی نیاز شوید.

امام سجاد علیه السلام مؤمنان را به انجام این دو عبادت مهم امر فرموده اند. سپس در مقام ترغیب ایشان، برخی فواید آن را بر شمرده اند. حج و عمره ای که مقبول پروردگار شد، عافیت در دنیا را باعث می شود. هم در لباس دارایی و هم به شکل صحّت و سلامت جسمی، مهمتر آنکه، خداوند به حاجی و عمره گزار، وعده ی کفایت داده است. یعنی خدا کاری می کند که دست او هیچگاه پیش مردم دراز نشود و هیچگاه نیازمند بخشش آنها نگردد. امّا از همه بالاتر «صلاح ایمان» فرد است. وقتی انسان امر پروردگار را گردن گذارد خدا هم برایش جبران می کند. وقتی فرد با صرف تلاش و دارای اش، به پیگیری خواست او شتافت خدای متعال نیز ایمان او به خویش و اولیایش را نیکو می دارد.

خصوصاً در دوران غیبت امام عصر علیه السلام خطرات فراوانی ایمان مؤمنان را تهدید می کند. از جمله این نگرانی وجود دارد که با غلتیدن انسان در هلاکت گناه، خدای نکرده ایمان فرد کم رنگ شود و حتی از دست برود. در این میان آنچه از بروز اینگونه خطرات پیشگیری

۱- وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۵، به نقل از ثواب الاعمال و عقاب الاعمال.

می نماید، تقواست.

اهـل تقوی به دست آوردن این ملکه ی شـریف را در انجـام واجب و مسـتحب و ترک حرام و مکروه می داننـد. اینـان حـج و عمره را مظهر عبادت الهی و مکمل تقوای خویش یافته انـد. این است که عزم حریم وحی می کننـد. امیرالمؤمنین علیه السـلام می فرمایند:

سَبَبُ صَلاحِ الایمانِ التَّقوی.(۱)

منشأ صلاح ایمان، تقواست.

ثمر دادن حـج و عمره در زمینه ی «صـلاح ایمـان» به این است که رفتن به این سـفر، تقوای فرد را ژرف تر کنـد. وقـتی تقوای انسـان عمق بیشـتری یـافت به همین نسبت احتمـال رنـگ بـاختن ایمـان او کمتر می گردد. تقوا و پروا از خـدا او را از معرض گناهـان دور نگه می دارد و اجـازه ی تـأثیر منفی در ایمـان فرد را به آنها نمی دهـد. این سـفر شـریف ظرفیت و قابلیت کسـب چنین روحیه ای را برای انسان دارد.

فواید و ثواب های اخروی

ثواب های اخروی فراوانی برای زیارت خانه ی خدا و بجای آوردن اعمال آن، در روایات ذکر شده است. این نشان از فضیلت هایی بی منتها و ارزشمند دارد. در برخورد با آنها می توان برتری این فواید را بر آثار دنیوی حج و عمره تصدیق کرد.

راوی خدمت امام صادق علیه السلام می رسد و عرضه می دارد: «من به حج رفته بودم.»

۱- غررالحکم، ح ۵۹۱۱.

حضرت از او می پرسند: «و می دانی که برای حاجی چه ثواب هایی است؟»

عرضه می دارد: «خیر.»

حضرت سخنان خود را چنین دنبال می کنند:

اِنَّ العَبدَ اِذا طافَ بِهذَا البَیتِ اُسبُوعاً وَ صَلّی رَکعَتَینِ وَ سَعی بَینَ الصَّفا وَ المَروَهِ کَتَبَ اللّهُ لَهُ سِتَّهَ آلافِ حَسَنَهٍ وَ حَطَّ عَنهُ سِتَّهَ آلافِ سَیِّئَهٍ وَ رَفَعَ لَهُ سِتَّهَ آلافِ دَرَجَهٍ وَ قَضی لَهُ سِتَّهَ آلافِ حاجَهٍ لِلدُّنیا کَذا وَ ادَّخَرَ لَهُ لِلآخِرَه کَذا.(۱)

وقتی بنده به دور این خانه (کعبه) هفت دور طواف می کند و دو رکعت نماز می گزارد و میان دو کوه صفا و مروه سعی می کند، خداوند برایش شش هزار حسنه می نگارد و شش هزار گناه را از او می ریزد و شش هزار درجه بالایش می برد و شش هزار حاجت آنچنانی دنیای او را برآورده می کند. او برای آخرت او نیز به همان سان ذخیره می سازد.

حاجی یا عمره گزار، هفت دور به گرد کعبه ی شریف می گردد، دو رکعت نماز طواف به جا می آورد و میان صفا و مروه سعی می کند. همین، مقتضی آن است که ثوابهای عظیمی را به دست آورد. البته دریافت هر یک از این ثواب ها منوط به قبولی عمل در درگاه الهی است. لذا اگر کسی شرایط قبولی عمل را - که در آیات و روایات ترسیم شده - کسب نکرده باشد، بر طبق ضوابط اعلام شده از این فیوضات بی بهره خواهد بود. از سوی دیگر اگر حاجات دنیوی زائر بیت الله برآورده

۱- وسایل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۰۵.

نشـود نمی توانـد به متن این گونه روایـات شـک کنـد. او نمی دانـد که عملش پـذیرفته شـده یـا نه؟ به دست آمـدن آثـار هر عبادتی، منوط به پذیرش آن از سوی خداست. اگر عمل کسی مردود باشد نمی تواند خود را از خدای متعال متوقع بداند.

نکته ی دیگر اینکه برآورده شدن حاجات به مؤلفه های دیگری نیز وابسته است. به طور مثال – بر طبق روایات – ممکن است برآورده شـدن خواهش ما باعث قطع ارتباطمان با نزدیکان (قطع رحم) باشـد. ممکن است رفع حاجتمان مقدمه ی گناهی شود یا ما را در مسیر حرامی افکند. این امور می توانند باعث محرومیت ما از خواسته مان شوند. ضمن اینکه ممکن است خداوند به واسـطه ی دعـا و زیارتمان – و به جای برآوردن آن حاجت دنیوی – مشـکل و گرفتاری گریبانگیری را از سـر ما بگردانـد. نیز ممکن است این عبادت را برای آخرت ما ذخیره نمایـد.(۱) به هر روی نمی تـوان از رحمت الهی مـأیوس بـود و خود را از هر جهت محروم دید. دعا و تضرع در پیشگاه پروردگار، رحمت ذات قدوسی او را به سویمان جلب میکند. شاید گاهی استجابت دعایمان را آشکارا ننگریم. امّا یقین داریم کسی که به مسألت از خداوند رو آورد دستش خالی باز نمی گردد. مطابق فرمایش امام باقر علیه السلام:

ما بَسَطَ عَبدٌ یَدَیهُ اِلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ اِلاّ وَ استَحیَ اللهُ اَن یَرُدَّها صِفراً حَتّی یَجعَلَ فیها مِن فَضلِهِ وَ رَحمَتِهِ ما یَشاءُ.(۲)

۱- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۹۹۴، تفصیل و تشریح این مطالب را بنگرید در کتاب «در ضیافت ضریح، بخش اول، فصل اول» و کتاب مناجات منتظران، ج ۱، فصل سوم از بخش اوّل،

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص۳۲۵.

بنـده ای دو دسـتش را به سوی خداونـد نمی گشایـد و به درخواست دراز [نمی کنـد]، مگر آنکه خداونـد حیا می کنـد آن را خالی بازگرداند: تا اینکه در آن - از فضل و رحمت خویش - آنچه میخواهد قرار دهد.

حیـای خداونـد از اینکه دست رد به سـینه ی کسـی بزنـد، به این معنـاست که پروردگار متعال در مقام اعلام و عـده ای قطعی است؛ نه اینکه بماننـد انسانها حالت شـرم او را فرا گیرد. شک نیست که هیـچ سائلی از باب کرامت الهی بی نصـیب نمی ماند. دستی که به سوی آسـمان دراز شـد و چشـمی که به دروازه هـای رحمت دوخته مانـد، هیـچ گـاه بی چیز و درمانـده بـاز نمی گردنـد. امّـا خـدای متعـال، فضل و رحمت خود را در قالب «ما یشاء» - آنچه بخواهـد - عطا می کنـد، نه آنچه بنـده بخواهـد. ممکن است بنده ی دعاگو و زائر به آنچه می طلبیده نرسد امّا در عین حال خداوند او را دست خالی باز نگردانده باشد.

در روایت دیگری از نبی مکرّم اسـلام صـلّی الله علیه و آله و سـلّم به محو شـدن برخی گناهـان و نگاشـته شـدن حسـنات برای حاجی اشاره شده است. به علاوه شأن هر یک از مواقف حج را این دانسته اند که حاجی را یکسره از کثافت و ظلمت معصیت تطهیر کنند:

وقتی حاجی اسباب [سفرش] را بر می گیرد، چیزی بر نمی دارد و نمی گذارد، مگر آنکه خداوند برایش ده حسنه می نگارد و ده گنـاه را از او محو می کنـد و ده درجه او را فراتر می برد. و هنگـامی که بر شتر (مرکب) خویش سوار می شود، آن مرکب قـدمی بر نمی دارد و نمی گـذارد، مگر آنکه خداونـد، برای او (حـاجی) همین گونه از ثواب می نگـارد. پس هنگـامی که به گرد خانه ی [خدا] طواف

می کند، از گناهانش خارج (تطهیر) می شود و هنگامی که میان صفا و مروه سعی می کند از ظلمت گناهانش بیرون می شود و وقتی در عرفات وقوف می کند از گناهانش پاک می شود و زمانی که در مشعر توقف می نماید از گناهانش خارج می گردد و وقتی رمی جمره ها را می کند از گناهانش بیرون می رود.

امام صادق علیه السلام (که روایت به واسطه ی ایشان نقل شده) در این جا می فرمایند:

سپس رسول خدا چنین و چنان از دیگر مواقف حج را بر شمردند که همه ی آنها او (حاجی) را از گناهانش خارج می کند. و سپس فرمودند:

وَ اَنّی لَکَ اَن تَبلُغَ ما بَلَغَ الحاجُّ.(۱)

چگونه تو می رسی [و ادراک می کنی] به آنچه حاجی بدان رسیده است؟

نکته ی جالب توجه این که: پیش از رسیدن حاجی به سرزمین وحی، از همان ابتدا که باروبنه ی سفرش را می بندد، برکات ملکوتی را بر خویش نازل می بیند. هم در هنگام تدارک سفرش و هم در جریان عزیمتش، خداوند به او لطف ها می نماید. برایش حسنه ها می نگارد. از او زشتی ها را رفع می کند و درجات اخروی اش را بالا و بالاتر می برد. این الطاف تا رسیدن او به مقصد امتداد می یابند. تا اینکه او به حضور بیت الله مشرّف می شود؛ طواف هفت دوره ی او چنین جایگاه و شأنی داراست که از وادی تاریک گناهان بیرونش بیاورد و او را به نور توبه و

۱- وسایل الشیعه، ج۱۱، ص ۲۳۳.

طهارت بکشاند. این رخداد خواستنی تنها در هنگام طواف رخ نمی دهد. سایر مواقف حج (چون سعی، عرفات، مشعر، رمی و...) نیز می توانند جان زنگار زده ی حاجی را صیقل دهند. گناهان انباشته، بسیار خطر ساز و بحران آفرینند. گناه، روح انسان را ظلمانی و سنگین می کند. موانع مختلفی را در دستیابی آدمی به فیوضات الهی ایجاد می نماید. در روایات اهل بیت علیهم السلام بی گناهان در دنیا مایه ی خسارت های سنگین دانسته شده از جمله: «کاسته شدن رزق»، «کوتاهی عمر»، «رفع نشدن حاجات»، «محرومیت از عنایت اهل بیت علیهم السلام» و «سخت جان دادن».

پس از مرگ هم برخی عواقب آن عبارتند از: «فشار قبر»، «دشواری های قیامت» و «آتش دوزخ».(۱) به این ترتیب اگر حاجی از چرک گناهانش شستشو نشود، چگونه حج او برایش سلامت بدن و عمر طولانی آورده و اگر توبه نکرده و آلوده به حج بیاید، چگونه رزق و روزیش ازدیاد یابد؟ چگونه حاجاتش را برآورده بیابد؟ گناهان تلمبار شده اش مانع رسیدن برکات الهی به او می شوند. زشتی ها دستش را از دامان عنایت پروردگار کوتاه می کنند. تا امروز از گناهانش جدا نشود، نمی تواند آینده ی روشنی را در آخرت برای خویش توقع داشته باشد. اهل ایمان باید از گناهان خود تطهیر شوند تا عذاب های قبر و قیامت و زبانه های جهنم از ایشان بازداشته شود. اگر مؤمن در دنیا- با توبه یا به واسطه ی سختی ها و مرارتها - پاک نشده باشد عذابهای پس از

۱- برای ملاحظه ی تفصیلات و مستندات رجوع کنید به کتاب «در ضیافت ضریح» بخش اول، فصل دوم.

مرگ او را پالایش می کنند؛ عذاب هایی که تاب آوردن یک لحظه ی آنها از حد طاقت آسمانها و زمین خارج است.(۱)

اینجاست که اهمیت پاکدامنی و تطهیر از گناهان، خود را نشان می دهد. اولاً فواید و فضیلت های دنیوی حج و عمره به شرط برداشته شدن مانع گناهان، دستگیر آدمی می شوند. ثانیاً سعادت و آسودگی اخروی نیز جز به این شرط به کف نمی آید بهشت جای پاکان است. کسی که یک نقطه سیاه در قلبش باشد بدبخت و از آن محروم خواهد بود. پس خوشا بر آنان که با رفتن به این سفر معنوی از لجنزار گناهانشان بیرون بزنند. این چنین هم سدّ راه فیوضات پروردگار را برمی دارند و هم زمینه ی گشایش اخروی خویش را فراهم می آورند. شاید این همان مرتبه ای باشد که فهم عظمت و حساسیتش از دایره ی ادراک ما خارج است. از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل شده است که فرمودند:

ألحَجَّهُ ثَوابُهَا الجَنّهُ وَ العُمرَهُ کَفّارَهُ کُلِّ ذَنبٍ وَ اَفضَلُ العُمرَهِ عُمرَهُ رَجَبٍ.(۲)

پاداش حج، بهشت است و عمره گزاردن، کفاره ی همه ی گناهان است و بهترین عمره، عمره ی رجب است.

وقتی می شود با عمره به جای آوردن، از معصیت ها شستشو شد باید پا پیش گذاشت. می توان با حج گزاردن، پاک نهادی و بهشت را هدیه گرفت. پس چه انگیزه ای زیباتر از این؟ سعادت بشر به این است که به

۱- برای ملاحظه ی تفصیلات و مستندات مراجعه کنید به کتاب معرفت امام عصر علیه السلام، بخش دوم، فصل چهارم.

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۲۰.

چنین جایگاهی برسد و چنین گویی را در میدان سبقت برباید.

بخش پایانی روایت شریف بهترین زمان را برای انجام عمره ی مفرده بیان می کند که ماه رجب می باشد. پس از ماه رجب - چنانکه در برخی روایات آمده - ماه مبارک رمضان برای انجام عمره ی مفرده افضل است و پس از آن نوبت به سایر ماهها می رسد.(۱)

آبشار رحمت و بهره های متفاوت

آنچه ذکر شد ثوابهایی بود که اعطای آنها را به طور کلی وعده فرموده بودند. در برخی روایات فضایل حج و عمره، بهره وری گروه های مختلف را متفاوت از یکدیگر دانسته اند. پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم سه دسته ثواب و اجر متفاوت از یکدیگر را در قالب سه ویژگی چنین مطرح می فرمایند:

لِلحاجِّ وَالمُعتَمِرِ احدی ثَلاثِ خِصالٍ اِمّا یُقالُ لَهُ قَد غُفِرَ لَکَ ما مَضی وَ ما بَقِیَ وَ اِمّا اَن یُقالَ لَهُ قَد غُفِرَ لَکَ ما مَضی فَاستَأنِفِ العَمَلَ وَ اِمّا اَن یُقالَ لَهُ قَد حُفِظتُ فی اَهلِکَ وَ وُلدِکَ وَ هِیَ اَخَسُّهُنَّ.(۲)

۱- وسایل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۰۰ - ۳۰۵.

۲- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۶، به نقل از قرب الاسناد، قرب الاسناد ص ۵۱. در ضبط کنونی این عبارت در بحارالانوار و مصدر آن (قرب الاسناد) به جای «اخسّهن»، «احسَنُهُنَّ» آمده است. به نظر می رسد با توجه به مضمون روایت شریف و دو روایت دیگری که در متن آمده، اولی صحیح و دومی ناشی از سهو قلم ناسخان باشد. به عنوان مثال به روایت دوم این بحث مراجعه شود که درباره ی گروه سوم فرموده اند: «و ذلک أدنی ما یرجع به الحاج» که کاملاً با تعبیر «اخسهنّ» همخوانی دارد.

برای حاجی و عمره گزار یکی از سه ویژگی است: یا به او گفته می شود: «گناهان گذشته و باقیمانده ی عمرت بخشوده شد» و یا به او گفته می شود: «گناهان گذشته ی عمرت بخشوده شد، پس در [باقی آن] عمل صالح را از سر گیر» و یا به او گفته می شود: «در خانواده و فرزندانت از گزند حفظ شدی» و این [ویژگی پایانی] فروترین آنهاست.

حاجیان و عمره گزاران، از نظر نصیب معنوی و مادی به سه گروه تقسیم می شوند. گروهی کمترین و پایین ترین بهره را می برند و حدّاقل فیض به دستشان می رسد. اینان کسانی هستند که خدای متعال خانواده و فرزندانشان را حفظ می کند. گروهی دیگر بهره ای والاتر دارند. اینان کسانی هستند که گذشته و سابقه ای نامطلوب داشته اند. از سوی خدای متعال به آنان بشارت بخشودگی و مژده ی عفو داده می شود. در موقعیتی قرار می گیرند که انگار اوّل راه بندگی هستند. با حسابی پاک و کتابی بی خدشه، گویی تازه می خواهند وارد عرصه ی عمل بشوند. امّا اولین گروه که سرآمد این سه دسته اند اوّلاً همین بهره را دارند، یعنی گناهان پیشین عمر خویش را آمرزیده می یابند. ثانیاً برای آینده ی آنان نیز سعادتی عظیم و فوزی فراوان فراهم آمده است. تعبیر «قد غفر لک ما مضی و مابقی» آینه دار این فوز و سعادت است. منظور از غفران گناهان پیشین روشن است. امّا بخشودگی گناهان باقیمانده به چه معناست؟ معنای بخشودگی گناهان باقی عمر، هرچه باشد قطعاً این نیست که «پس از سفر حج، هرچه فرد در آینده ی عمرش سیه کاری کند، به حساب نمی آید.» این وعده ی الهی هرگز برای ما جواز معصیت و گناه صادر نمی کند. چنین نیست که خیالمان را راحت کند تا هرچه خواستیم بکنیم. این توجیه نادرست است که: «خداوند متعال وعده ی

مغفرت گناهـان پس از این را به مـا داده، پس دسـتمان را برای گناه باز گذاشـته است.» چنین برداشتی از روایت هرگز با روح دین و توصـیه هـای اکیـد آیـات و روایـات سازگاری نـدارد. روح دین بنـدگی در لحظه لحظه ی زنـدگی است، حفظ تقوا و پروای الهی تا آخرین ساعت عمر است. پس باید این روایت را به گونه ای معنا کرد که با فضای سایر فرمایش های ائمه علیهم السلام تضاد و تناقضی نداشته باشد. معنای روشن این بخش از روایت شریف را می توان در سایر احادیث که با همین مضمون صادر شده اند دریافت:

الحاجُّ یَصـدُرُونَ عَلی ثَلاثَهِ اَصـنافٍ صِـنفٌ یُعتَقُونَ مِنَ النّارِ وَ صِـنفٌ یَخرُجُ مِن ذُنُوبِه کَهَیئَهِ یَومٍ وَلَـدَتهُ اُمُّهُ وَ صِـنفٌ یَحفَظُهُ فی اَهلِه وَ مالِه فَذلِکَ اَدنی ما یَرجِعُ بِهِ الحاجُّ.(۱)

حاجیان در سه گروه بیرون می آینـد. گروهی از آتش جهنم نجات می یابنـد و گروهی از گناهانشان خارج می شونـد؛ بمانند روزی که از مادر تولـد یافته انـد و گروهی را [خداونـد] در خانواده و مالش نگاه می دارد؛ که این بهره ی واپسین پایین ترین چیزی است که حاجی آن را برمی گرداند.

از مضـمون دو روایت مـذکور برمی آیـد که این دو(آزاد شدگان از آتش و کسانی که گناهان گذشـته و آینده شان بخشـیده شـده) یـک گروه هسـتند. یعنی کسـانی که در مورد مال، اولاد و فرزنـدان حفظ می شونـد پایین ترین رتبه را دارا هسـتند.(۲) مرتبه ی بالاتر از آن کسانی است که گناهان

۱- وسایل الشیعه، ج۱۱، ص ۱۱۸.

۲- امام صادق علیه السـلام در وصف این گروه، حـج آنان را نامقبول دانسـته و فرموده اند: إنّ أدنی ما یَرجِعُ بِهِ الحاجُّ الّذی لا یُقبَلُ منه أن یَحفَظَ فی أهلِه و مالِه (وسایل الشیعه، ج۱۱، ص ۹۷ فروترین چیزی که حاجی با دریافت آن باز می گردد - کسی که [حج] از او پذیرفته نمی شود- این است که درباره ی خانواده و مالش، حفظ می شود.

پیشین شان بخشوده میگردد، پاک می شوند چون روزی که از مادر تولد یافته اند و به آنها خطاب می رسد که عمل صالح را از سر گیرند. امّا بالاترین درجه را آنانی دارا هستند که گناهان گذشته و مابقی عمرشان بخشوده می شود. اینان همان آزاد شدگان از آتش جهنم هستند؛ یعنی اجری که به خاطر حج به آنان داده می شود، نگاشته شدنشان در گروه سُعداست. این گروه از مؤمنان «جهنمی» نخواهند بود و از جاودانگی در عذاب نگه داشته می شوند.

اگر هم به واسطه ی برخی گناهانشان از آتش جهنم چیزی به آنها برسد، موقتی و ناپایدار است. آری عاقبت کار آنها ورود و جاودانگی در بهشت و رضوان الهی است. اینان «اهل جهنم» و باقی در آن نیستند. اگر در دنیا پاک نشوند عذاب برزخ و قیامت آنها را از گناهانشان پاک می کند. نهایتاً عاقبت به خیر و سعادتمند و سرانجام اهل نجات خواهند بود. در روایت دیگری از نبی اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم که از امام باقر علیه السلام نقل شده - سه گروه یاد شده چنین تصویر شده اند:

الحاجُّ ثَلاثَةٌ فَافضَلُهُم نَصیباً رَجُلٌ غُفِرَ لَهُ ما تَقَدَّمَ مِن ذَنبِه وَ ما تَأَخَّرَ وَ وَقاهُ اللهُ عَذابَ النّارِ وَ اَمَّا الَّذی یَلیهِ فَرَجُلٌ غُفِرَ لَهُ ما تَقَدَّمَ مِن ذَنبِه وَ یَستَأنِفُ العَمَلَ فیما بَقِیَ مِن عُمرِه وَ اَمَّا الَّذی یَلیهِ فَرَجُلٌ حُفِظَ فی اَهلِهِ وَ مالِه.(۱)

۱- الخصال، ج ۱، ص ۱۴۷.

حج گزاران سه دسته اند: پس برترین آنها از نظر بهره و نصیب کسی است که گناهان گذشته و آینده اش بخشوده می گردد و خداوند او را از عذاب آتش نگه می دارد. و امّا گروهی که پس از آن می آید کسی است که گناهان پیشینش بخشیده می شود و در [مدّت زمان] باقیمانده ی عمرش عمل [صالح] را از سر می گیرد و امّا گروهی که پس از آن می آید کسی است که در خانواده و مالش [از سوی خداوند] محافظت می شود.

برطبق روایت شریف برترین بهره را کسانی می برند که گناهان «ما تقدم و ما تأخر» - گذشته و آینده - آنها مورد مغفرت قرار می گیرد. به این معنا که خدای متعال از آتش دوزخ خلاصشان می کند و جاودانگی در جهنم را برایشان رقم نمی زند.(۱) اگر کسی عظمت و عمق نعمت های اخروی را درک کند، آنگاه می تواند حساسیت این عطای سترگ را بفهمد. این نعمت (رهایی از ابدیّت در عذاب) بسیار ارزشمند و مهم است، وقتی سیدالشهدا علیه السلام در دعای عرفه به فرازهای پایانی آن می رسند این خواهش حساس را اینچنین مطرح می کنند:

وَ اَسأَلُکَ اللّهُمَّ حاجَتِیَ الَّتی اِن اَعطَیتَنیها لَم یَضُرَّنی ما مَنَعتَنی وَ اِن مَنَعتَنیها لَم یَنفَعنی ما اَعطَیتَنی اَسأَلُکَ فَکاکَ رَقَبَتی مِنَ النّارِ.(۲)

۱- به این ترتیب در دو عبارت «غُفر له ما تقدّم من ذنبه و ما تأخر» و «وقاه الله عذاب النار» جمله ی دوم اثر و نتیجه ی جمله ی اوّل را بیان می دارد و اشاره به گروهی متفاوت نمی کند.

۲- البلد الامین، ص ۲۵۸.

و از تو می خواهم خدایا! حاجتم را که اگر آن را به من بدهی هرچه را از من باز داری، به من زیان نمی رساند و اگر آن را از من باز داری، هرچه از نعمت که به من بدهی مرا سود نمی بخشد. از تو رهایی گردنم را از آتش می طلبم.

سعادت اخروی و عاقبت خیر آنقدر اهمیت دارد که هیچ نعمتی نمی تواند جای آن را بگیرد. شاید از آن رو که هر نعمت دنیا گـذرا و میراست. ولی این نعمت (رهـایی از دوزخ) بهشتی را در پی می آورد که نه نقصـانی در آن هست و نه پایانی؛ بهشتی که نـور و رضـوان الهی را دم به دم و جـاودانه نصـیب انسـان می کنـد. در مواقع و اوقـات بسـیار حسـاس می بینیم که ائمه این نعمت بی نظیر را از خداوند طلب کرده و بران اصرار ورزیده اند.

به طور مثـال در شب قـدر پس از آنکه قرآن کریم را رو به روی خود گشودیم پیش از بر سر گرفتن آن، به اقتـدای معصوم از خداوند چنین می طلبیم:

اللّهُمَّ اِنّی اَسأَلُکَ بِکِتابِکَ المُنزَلِ وَ ما فیهِ وَ فیهِ اسمُکَ الاَعظَمُ الاَکبَرُ وَ اَسماؤُکَ الحُسنی وَ ما یُخافُ وَ یُرجی اَن تَجعَلَنی مِن عُتَقائِکَ مِنَ النّارِ.(۱)

خداونـد! به حق کتـاب فرو فرسـتاده ات و آنچه در آن است -در حـالیکه در آن [کتـاب] سـترگ ترین و بزرگـترین اسم تو و اسماء نیکوی توست و آنچه درباره اش بیم و امید می رود [در آن است]- از تو می خواهم که مرا در [زمره ی] آزاد شدگانت از آتش قرار دهی.

۱- الکافی، کتاب فضل القرآن، باب النّوادر، ح ۹.

شب قـدر پرارج ترین بازه ی زمانی است که مؤمنان در طول سال درک می کنند. با فضـیلت ترین هنگام، وقتی است که فرد، کتـاب عظیم حق را برابر خود قرار می دهـد و خداونـد را به قرب آن قسم می دهـد. در این بحبوحه ی برکت مطرح شـدن هر خواسـته ای که اولویت داشـته باشـد مقـدم می گردد. طرفه آنکه در دعـای شـریف به عنوان اولین خواسـته تقاضـای آزادی از دوزخ قرار داده شده است. سـپس فرموده اند که باقی حاجاتتان را بخواهید. اوّلیت طرح این خواسـته به روشـنی بیانگر عظمت آن در چشم ائمه علیهم السلام است. همین امر، اهمیت مضاعف آن را به ما گوشزد می کند.

در روایت دیگری شبیه به روایت اخیر برترین نصـیب را از آن گروهی دانسـته انـد که علاوه بر عاقبت به خیری از فشار قبر نیز در امان می مانند:

فَاَفضَلُهُم نَصیباً رَجُلٌ یُغفَرُ لَهُ ما تَقَدَّمَ مِن ذَنبِهِ وَ ما تَأَخَّرَ وَ وَقاهُ اللهُ عَذابَ القَبرِ.(۱)

پس برترین آنهـا از نظر بهره وری کسـی است که گناهـان گذشـته و آینـده اش بخشـوده گردد (جهنمی نباشـد) و خداونـد از عذاب قبر نگاهش دارد.

این دسـته در واقع زیر مجموعه ای از گروه اوّل (آزاد شـدگان از آتش) هسـتند. خداونـد متعـال، هم آنهـا را از جهنمی شـدن حفـظ می کنـد و هم، پیش از آن، عـذاب قبر و عالم برزخ را نیز از آنها دور می دارد. توضـیح آنکه اگر فردی از آتش جهنم خلاصی یافت، این لزوماً بدان معنا نیست

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۲۶.

که به کلی از عـذابهای برزخی و اخروی در امـان می مانـد. امـان یافتن ناظر به خاتمه ی کار اوست و به مانـدگار نبودن او در جهنم مربوط می شود. امّـا ممکن است برای پاک شـدنش به عـذاب هایی چون فشار قبر یا هول محشـر یا... مبتلا گردد. گروه مـذکور علاوه بر دوزخ از فشار قبر نیز آسوده می گردنـد. به هر روی براساس روایات یقیناً گروهی از حـج گزاران به رتبه ای می رسـند که خداونـد سـعادتشان را رقم بزنـد و گردنشان را از عذاب ابدی برهاند. این خود شایسـته ترین نصـیب و زیباترین فیض است. البته در میان این گروه کسانی در رتبه ی بالاتری قرار دارنـد که علاوه بر رهایی از آتش دوزخ از عذاب برزخ نیز در امان می مانند.

حج و عمره ی تمتع: وظیفه ای الهی

درباره ی آیه ی «وَ لله عَلَی النّاسِ حجُّ البَیتِ مَنِ استَطاعَ اِلَیهِ سَبیلًا»(۱)

و برای خداوند بر مردم، گزاردن حج بیت الله است بر هرکس که توان و استطاعت پیمودن راه آن را دارد.

از امـام صـادق علیه السالم پرسـیده شـد که: «آیا این آیه صـرفاً حـج را در بر می گیرد یا به عمره نیز مربوط است؟» حضـرتش فرمودند:

یَعنی بِهِ الحَجَّ وَ العُمرَةَ جَمیعاً لِأَنَّهُما مَفرُوضانِ.(۲)

منظور از آن، حج و عمره هر دوست چرا که آن دو واجبند. وجوب حج از سوی خداوند متعال روشن است. اما منظور از

۱- آل عمران / ۹۷.

۲- الکافی، ج۴، ص ۲۶۴.

عمره ی مفروض، عمره ی مفرده نیست. حتی کسی که وظیفه ی حج بر گردنش است و استطاعت آن را ندارد، اگر برای عمره ی مفرده مستطیع گردد انجام آن برایش واجب نیست.(۱) منظور حضرت صادق علیه السلام از عمره ی واجب، عمره ی تمتع(۲) است که خود کفایت از عمره ی مفرده می کند. البته مستحب مؤکد بودن عمره ی مفرده را نباید از نظر دور داشت.

نیکویی صرف مال در حجّ و برتری حجّ بر صدقه

نکته ی دیگری که فضیلت حج را بیشتر نمایان می کند فضیلت و برتری آن نسبت به صدقه است. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

لَو کانَ لِاَحَدِکُم مِثلُ اَبی قُبَیسٍ ذَهَبٌ یُنفِقُهُ فی سَبیلِ اللهِ ما عَدَلَ الحَجَّ وَ لَدِرهَمٌ یُنفِقُهُ الحاجُّ یَعدِلُ اَلفَی اَلفِ دِرهَمٍ فی سَبیلِ اللهِ.(۳)

اگر برای یکی از شما به قدر کوه ابوقبیس طلا باشد که آن را در راه خداوند انفاق کند، ثوابش معادل حج نخواهد شد و یک درهم که حاجی آن را خرج کند معادل دو ملیون درهم در راه خداست.

در روایتی مشابه این نیز بر برتری حج بر صدقه و نیکویی پول خرج کردن در این سفر چنین سخن رفته است:

۱- به عنوان نمونه رجوع کنید به مناسک حج، آیه الله سیستانی مسأله ی ۱۳۶.

۲- درباره ی چهار تفاوت این دو نوع عمره به بحث (اعمال و آداب حج) در همین مجلد بنگرید.

۳- وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۱۸.

مَکَّهُ حَرَمُ اللهِ وَ حَرَمُ رَسُولِه وَ حَرَمُ امیرِالمؤمِنین... الدِّرهَمُ فیها بِمِائَهِ اَلفِ دِرهَمٍ.(۱)

مکه حرم خداوند و رسولش صلّی الله علیه و آله و سلّم و امیرالمؤمنین علیه السلام است و [خرج کردن] یک درهم در آن برابر صد هزار درهم است.

در این روایت یک درهم خرج در این سفر مبارک را معادل صد هزار درهم در غیر آن دانسته اند. بنابراین به طور کلی صرف مال در این مسیر مطلوب خداوند است. این مال خرج شده، چه از نظر مادی و چه معنوی جایگزین و مضاعف خواهد شد.

از بعد مادی می توان این معادله را به زمینه ی وسعت روزی در اثر حج مرتبط دانست. هر قدر انسان در سفر حجش خرج کند، نه تنها جایگزین می شود، بلکه این جاگزینی با برکت و زیادتی همراه خواهد شد. به طور کلی نیکوست انسان در این سفر آزاد خرج کند و بر خود و خانواده اش تنگ نگیرد. به طور مثال خوب است انسان در خورد و خوراک یا خرید سوغات و... با دستی گشاده عمل نماید. یا اینکه نیکوست انسان در یاری دادن به همسفران از نظر مالی دریغ نکند و از کمک به نیازمندان و تنگ دستان کم نگذارد.

البته توجه به این نکته بر جای خود باقی است که آزاد خرج کردن و گشاده دستی هرگز به معنای اسراف و ریخت و پاش نیست. حاجیان آگاه پا را از حد معمول فراتر نمی نهند و به گونه ای عمل نمی کنند که خدای متعال را از خویش ناراضی بدارند. درست است که صرف مال در این راه موجب برکت و وسعت است امّا مگر نه این که به

۱- الکافی، ج۴، ص ۵۸۶.

فرموده ی امام صادق علیه السلام:

اِنَّ مَعَ الاِسرافِ قِلَّهُ البَرَکَهِ.(۱)

همانا همراه با اسراف کمی و کاستی برکت است.

پس حفظ حالت تعادل در همه حال مطلوب است. عمده ی مطلب آن است که انسان با دانستن این فضیلت مادی سخاوت بیشتری به خرج می دهد. مؤمن هوشیار خصوصاً در تأمین شرایطی که به زیارت پر فیض تر یا آسایش بیشتری می انجامد، همّت می گمارد. به طور مثال کسی که مؤمنانه با این گونه روایات برخورد می کند دیگر برای خرید هر چیز چرتکه نمی اندازد. دائماً قیمت ها را با شهر خود مقایسه نمی کند. شرایط سختی برای خود و خانواده اش در نظر نمی گیرد و برای آسوده تر برگزار شدن سفر به تردید نمی افتد.

امّا از بعد معنوی ثواب حج بسیار بیش از اعطای صدقات است. خدای متعال اجری اخروی برای حج در نظر گرفته که افزون بر ثواب صدقه دادن کوهی از طلاست. پس کسانی که موفق به انجام حج می شوند، نزد خداوند قدری افزونتر نسبت به اهل انفاق و خیرات دارا هستند.

برتر از دهها حج

در ابتدای مباحث (ذیل عنوان «فواید و آثار اخروی حج و عمره») روایتی را نقل کردیم. حضرت صادق علیه السلام «نگاشته شدن شش هزار حسنه»، «بالا رفتن شش هزار درجه»، «محو شدن شش هزار معصیت» و «برآورده گشتن شش هزار حاجت» را به حج گزاران وعده فرموده

۱- الکافی، ج۴، ص ۵۵.

بودند. در ادامه ی روایت مذکور راوی که از این وفور رحمت به شگفتی آمده، به حضرتش عرضه می دارد: «به فدایت گردم این ثواب ها چه فراوانند!»

حضرت صادق علیه السلام شگفتی او را در می یابند و بابی دیگر از عطایای الهی را چنین بر او می گشایند:

- آیا می خواهی تو را به ثوابی فراوانتر از این آگاه کنم؟ - آری.

- لَقَضاءُ حاجَهِ امرِئٍ مُؤمِنٍ اَفضَلُ مِن حَجَّهٍ وَ حَجَّهٍ وَ حَجَّهٍ حَتّی عَدَّ عَشرَ حِجَجٍ. (۱)

برآوردن نیاز فرد مؤمنی، برتر از حجی است و حجی و حجی تا اینکه [حضرت] ۱۰ حج را برشمردند.

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام یکی از مصداق های این دستگیری را - در ضمن بیان فضیلت حج - چنین معرّفی فرموده اند:

لَأَن اَحُجَّ حَجَّهً اَحَبُّ اِلَیَّ مِن اَن اَعتِقَ رَقَبَهً وَ رَقَبَهً حَتَّی انتَهی اِلی عَشرَهٍ وَ مِثلِها وَ مِثلِها حَتَّی انتَهی اِلی سَبعینَ وَ لَأَن اَعُولَ اَهلَ بَیتٍ مِنَ المُسلِمینَ اُشبِعُ جَوعَتَهُم وَ اَکسُو عَورَتَهُم وَ اَکُفُّ وُجُوهَهُم عَنِ النّاسِ اَحَبُّ اِلَیَّ مِن اَن اَحُجَّ حَجَّهً وَ حَجَّهً وَ حَجَّهً حَتّی انتَهی اِلی عَشَرٍ وَ عَشَرٍ وَ عَشَرٍ وَ مِثلِها وَ مِثلِها حَتَّی انتَهی اِلی سَبعینَ.(۲)

۱- وسایل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۰۵.

۲- الکافی، ج۴، ص ۲.

اگر حجّی انجام دهم برایم دوست داشتنی تر است از اینکه بنده ای و بنده ای را آزاد کنم ([حضرت برشمردند] تا اینکه به ده [بنده] رسیدند و همانند آن و همانند آن تا هفتاد [بنده) و اگر خرج خانواده ای از مسلمانان را به عهده گیرم که گرسنگی شان را سیر کنم و عریانیشان را بپوشانم و صورتشان را از مردمان برگردانم (چنان کفایتشان کنم که محتاج مردم نباشند) برایم دوست داشتنی تر است از اینکه حجی کنم و حجی و حجی (تا اینکه حضرتش] تا به ده حج رسیدند و ده تا و ده تا و ده تا و همانند آن و همانند آن تا به هفتاد [حج] رسیدند).

رسیدگی به برادران مؤمن و برآوردن نیازشان بر دهها حج برتری دارد. اگر کسی بتواند خانواده ی مسلمانی را اداره کند و آبروی شان را پیش این و آن نگاه دارد، کارش با اجر هفتاد حج برابری می کند. در این جا توجه به دو نکته ی اساسی ضروری می نماید:

۱- آنچه در حدیث اوّل به عنوان «رفع حاجت برادران مؤمن» مطرح شده است تنها نیازهای مادی (خورد و خوراک و پوشاک و...) ایشان را در برنمی گیرد. این یکی از مصادیق برآوردن حاجت مؤمنان است. در کنار این نیازها، و بلکه مهم تر از آنها، نیازهای روحی، تربیتی و معنوی مطرح هستند. اگر عالمانی بصیر حریم اهل ایمان را در برابر شبهات اعتقادی پاس بدارند مهم ترین نیاز آنها را برآورده اند. اگر مربیان آگاهی در مزرعه ی جان جوان ها، بذر خداجویی بپاشند، روح آنها را اداره کرده اند. اگر اهل معنایی طعم طاعت و محبت امام عصر علیه السلام را به دور افتادگان از ایشان بچشاند، مهمترین دستگیری ها را از مؤمنان کرده است. اهمیت افزون مسائل روحی به این دلیل است که

اگر به آنها رسیدگی نشود مشکلات و خساراتی به یقین فاجعه بارتر را به بار می آورند. احتیاجات روزمره که با تن آدمی مرتبطند زودگذرند و تاب آوردن برابرشان آسان تر است. مؤمن اهل بصیرت می فهمد که گرسنگی جان نسبت به غذای معنوی مرگ بارتر است. عریانی روح از نور معرفت لرزاننده تر است. حرمان قلب از شهدایمان کشنده تر است. آن چنان که هیچ عریانی و محرومیتی به پای آن نمی رسد. فقر و بی چیزی در دنیا دیر یا زود به پایان می رسد. فقیر تن، همین دو روزهای دنیا را در ضجر و اندوه طی می کند. امّا آنکه دستش از اعتقاد و عمل صالح تهی گردد همین که از دنیا می رود در برابر خود حیاتی ماندگار و جاوید خواهد داشت. حیاتی که آمیخته با دشواری ها و مشقت هایی بسیار ژرف تر است. پس روایت نخست تنها بر کسانی سایه نمی افکند که ثروتی هنگفت دارند و آن را انفاق می کنند. آنانی که سرمایه ی علم و عمل اندوخته اند چه بسا می توانند در زمینه ی برآوردن حاجات مؤمنان تأثیرگذارتر باشند. شعاع اثرگذاری معنوی می تواند آنقدر گسترده باشد که جامعه ای را با تحول مثبت روبه رو کند. آنانی که منشأ چنین برکاتی شوند غایت والاتری را هدف گرفته اند.

به این ترتیب انجام مکرّر عبادتی مانند حج، مطلوب و مورد توصیه هست، امّا اگر کسی به دنبال کسب رضایت بیشتر خدای متعال باشد می تواند از راههای دیگری ثواب دهها حج را نصیب خود سازد. به دیگران انفاق کند، پولش را در راه های خیر صرف نماید. یا آنکه از عمر و توانایی خود برای رسیدگی معنوی به جامعه ی مؤمنان، مایه بگذارد.

۲- در این جا ممکن است پرسشی ذهن را مشغول کند که: «با وجود تأکیدات پیش گفته - در زمینه ی برتری حج بر صدقات - چگونه

می توان برتری «رسیدگی به مؤمنان» بر حج را نیز پذیرفت»؟ نخستین پاسخ را در این زمینه از امام صادق علیه السلام می شنویم. راوی از حضور ایشان می پرسد:

- کدام یک برتر است؟ حج یا صدقه؟

آن حضرت در پاسخ می پرسند: مال چقدر است؟ آنقدر هست که دارنده اش بتواند با آن به حج رود؟

عرض می کند: خیر.

حضرتش چنین ادامه می دهند:

اِذا کانَ مالاً یَحمِلُ اِلَی الحَجِّ فَالصَّدَقَهُ لا تَعدِلُ الحَجَّ، الحَجُّ اَفضَلُ وَ اِن کانَت لا یَکُونُ اِلَّا القَلیلَ فَالصَّدَقَهُ.(۱)

اگر مال [به قدری] است که [صاحبش] را به حج برساند پس [ثواب] صدقه با حج برابری نمی کند، حج افضل است و اگر [مال] نباشد مگر کمی، پس صدقه برتر است].

برتری حج واجب بر همه ی مستحبات از جمله صدقه محل انکار نیست. اما انجام حج مستحبی و نیز عمره ی مفرده بستگی به میزان دارایی فرد دارد. اگر اموال او به قدری هست که برای رفتنش به حج کفایت می کند، حج بر صدقه برتری دارد. اما اگر مال فرد، کفاف هزینه ی سفرش را نمی دهد، بهتر است که این مال را انفاق کند. علاوه بر فرمایش امام صادق علیه السلام در عمل باید به این نکته هم توجه کنیم که مقایسه ی دو عبادت مذکور به این برمی گردد که افراد تا چه حد در معرض برآورده کردن نیاز نیازمندان هستند؛ گاه هست که برآوردن

۱- کامل الزیارات، ص ۳۳۵، ح ۱۲.

نیـاز مـادّی مؤمنی به ما حواله می شود. مثلاً از جایی به طور خاص آگاه می شویم که فلان برادر مؤمن و آبرومنـد به پول نیاز دارد یـا آنکه فردی مسـتقیماً به مـا ابراز نیاز می کنـد. در اینجا ما در معرض سؤال قرار گرفته ایم. پس تکلیف بر گردنمان می آید که حاجت افراد را بر طرف کنیم. دستور ائمه علیهم السلام است که:

اَعطُوا السّائِلَ وَ لا تَرُدُّوا سائِلاً.(۱)

خواهان [نیازمند] را عطا کنید و خواستار را [از خویش] مرانید.

فرض کنید کسـی پولی را پس انداز کرده تا با آن به عمره ی مفرده برود. یکباره خبردار می شود که مؤمنی گرفتار و آبرومند هست که می توان از او گره گشـایی کرد. در این جـا صـاحب مالی که رضای خداونـد را هـدف گرفته این مال را به انفاق یا قرض صـرف می کنـد و خم به ابرو نمی آورد. ولی اگر کسـی به او رجوع نکرد چه؟ در این صورت، بعید است وظیفه داشـته باشـد در پی همه فقیران بگردد و پول زیارتش را خرج آنها کند. برآوردن نیاز مؤمنان از منزلتی والا برخوردار است، ولی ائمه هیچگاه باب حج را نبسـته اند یا توصیه به ترک عمره نفرموده اند. این در حالی است که در عصر ایشان نیازمندان شیعه فراوان بوده اند.

با این تفاصـیل نباید به کسانی که موفق به زیارت مکرّر حرمین شـریفند به دید انسان هایی نگریست که بی تفاوت و بی توجه به نیازهـای جامعه انـد. ملاک محک زدن عبادات در مصادیق به دست ما نیست. به راحتی نمی توان درباره ی افراد مختلف و اعمال آنها حکمی صادر کرد.

۱- الکافی، ج۴، ص ۱۵.

صلاح یا فساد رفتارهای افراد را ملاک های الهی تعیین می کنند. فراتر از آنها نمی توان از پیش خود قضاوتی داشت. اتفاقاً بسیاری از همین کسانی که فراوان اهل زیارتند، همان هایی هستند که دست به خیر دارند و مردم از جانب آنها بهره می برند. پس نمی توان اهل زیارت را به چوب «بی درد و بی خیال» بودن راند. در این جا معیار سنجش صرفاً بیان الهی است که از آن سخن رفت.

این مسأله از بعد دیگری نیز قابل بررسی است. افرادی که حاضرند در مسیر زیارت پول خرج کنند روحیات متفاوتی دارند. برخی از این افراد اگر مال خود را در این مسیر صرف ننمایند آن را خرج صدقات نیز نمی کنند. و همین باعث می شود که از هر دو خیر محروم بمانند. برای چنین افرادی مسئله فرق می کند. نباید با این منطق که «صرف مال در راه خیر افضل از حج و عمره است» آنان را از قدم نهادن در مسیر زیارت باز داشت.

برتری زیارت مشاهد مشرفه ی ائمّه علیهم السلام بر حج و عمره

اشاره

با این پاداش های پر برکت که برای حج و عمره بر شمردیم، عظمت قدر این عبادات تا حدّی برایمان آشکار شد. می گوییم «تا حدّی» چرا که نبی مکرم اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم چنین تعبیری به کار بردند:

أَتی لَکَ اَن تَبلُغَ ما بَلَغَ الحاجُّ؟(۱)

چگونه تو می رسی و [ادراک می کنی] آنچه را حاجی بدان رسیده است.

۱- وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۳۳.

ایشـان این جمله را پس از بر شـمردن ثوابهـا و فضایـل حـج فرموده انـد. گویی ایشـان فرموده باشـند که: «تحفه های الهی حج گزاران بسـی فراتر از آن است که در میـدان دیـد محـدود بشـر جـای گیرد. تنها خـدای تعالی است که می دانـد حاجی به چه جایگاه ارجمندی رسیده است.»

امّـا ره به همین جـا خاتمه نمی پـذیرد. می توان در زیارت مشاهـد مشـرفه ی معصومین علیهم السـلام نقش به رتبه ای از ثواب دست یافت که ثواب حـج اساساً با آن قابل مقایسه نباشد. آنقدر این سـروران نزد خداوند، عزت و محبوبیت دارند که خداوند در عوض زیارتشـان به زائر مقبول، حـج هـا و عمره هـا می بخشـد؛ حـج و عمره ای که یـک بـار به جا آوردنش، ثوابی ورای ادراک بشـر دارد. تو خود حـدیث مفصّـل از این مجمـل بخوان و دریـاب که منزلت این سـروران در چه اوجی است که ثواب زیارتشـان چنین وزین است! به طور مثـال در زیارت امیرالمؤمنین علیه السـلام هر قـدم زائر به سوی قبر آن بزرگوار برابر ثواب یک حج و یک عمره است. به عنوان ثوابی منحصر به فرد اگر زائر این سفر پیاده باز گردد هر قدم او در راه بازگشت، دو برابر هنگام رفت ثواب به ارمغان می آورد. امام صادق علیه السلام در بیان این دریای مواج ثواب چنین می فرمایند:

مَن زارَ اَمیرَالمُؤمِنینَ ماشیاً کَتَبَ اللهُ لَهُ بِکُلِّ خُطوَهٍ حَجَّهً وَ عُمرَهً فَإِن رَجَعَ ماشیاً کَتَبَ اللهُ لَهُ بِکُلِّ خُطوَهٍ حَجَّتَینِ وَ عُمرَتَینِ.(۱)

هرکه پیاده به زیارت امیرمؤمنان رود خداوند برای هر قدم او

۱- تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۰.

حجی و عمره ای می نگارد و اگر پیاده باز گردد خداوند به ازای هر قدمی، دو حج و دو عمره برایش ثبت می کند.

این است قدر مولای بی بدیل ما! قدم به قدم زائرش حج ها و عمره ها برای او به یادگار می گذارد. به راستی اگر زیارت انسان، قبول پروردگار قرار گیرد دیگر ثروتی از این پربارتر می تواند یافت؟ نباید از این وعده به شگفتی افتاد. باید از والایی امیرمؤمنان علیه السلام انگشت حیرت به دهان گرفت! باید سرافکنده در برابر هیبت آن بی همتا، در راه دیدار ضریح شاهانه اش کوتاهتر قدم زد. اینگونه می توان خرمنی انبوه تر از کشتزار بهشتی بارگاهش برداشت.

هر شبنمی در این راه، صد بحر آتشین است*** دردا که این معمّا شرح و بیان ندارد

ثواب چندین حج و عمره در زیارت امام رضا علیه السلام نیز مشاهده می شود. امام موسی بن جعفر علیهما السلام می فرمایند:

مَن زارَ قَبرَ وَلَدی عَلیٍّ کانَ لَهُ عِندَاللهِ کَسَبعینَ حَجَّهً مَبرورهً.

هرکه قبر فرزندم علی را زیارت کند، برای او نزد خداوند مانند هفتاد حج مقبول است.

راوی که از این ثواب عظیم، متعجّب شده می پرسد: «هفتاد حج؟!» حضرت بر این ثواب می افزایند و می فرمایند:

نَعَم وَ سَبعینَ اَلفَ حَجَّهٍ.

بله و بلکه هفتاد هزار حج.

راوی باز با تعجب می پرسد: «هفتاد هزار حج؟!»

می فرمایند:

رُبَّ حَجَّةٍ لا تُقبَلُ.(۱)

چه بسا حجّی که قبول نشود!

بیانهـای مختلف از ثواب این زیـارت پر منزلت نمایانگر درجات مختلفی است که زوّار امام رضا علیه السـلام می تواننـد به آن برسـند. ممکن است این ثواب هـا براسـاس درجـات ایمـان، معرفت، تقوا یـا اخلاـص آنهـا اعطا شود. به علاوه امام کاظم علیه السـلام در پاسـخ به تعجب راوی رتبه ی بالاـتری را به تصویر کشـیدند تـا به او بفهماننـد که این ثواب بزرگ هیچگونه جـای شگفتی نـدارد (چه رسـد به انکـارا) آنقـدر خزانه ی بخشـش خداونـد بی حـد و حصـر است و از آن سو آنقـدر مرتبه ی امـام رؤوف ماشـکوه دارد که می ارزد بیش از اینها به زوّار مقبول حرمش عطا کننـد - که می کنند! جمله ی پایانی امام موسـی بن جعفر علیه السـلام عبـارتی بسـیار درس آموز است. ایشـان نخست ثواب هفتـاد بلکه هفتـاد هزار حـج را به عنوان ثواب زیارت فرزنـد گرامیشان، ذکر می کننـد. سـپس می فرمایند: «چه بسا حجی که مقبول نمی افتد!» پیرامون این جمله نکته ای قابل توجه است:

اهمیت «قبولی عبادات و خصوصاً حج»

گـاه افراد بـا خرج و رنـج بسیار در راه حـج قـدم می گذارنـد. امّـا در عین حال ممکن است نهایتاً خداونـد عملشان را ذرّه ای ارزش نگذارد و بی چیز و دست خالی برشان گرداند. مطابق فرمایش امام کاظم علیه السـلام، بسـیارند کسانی که چنین اتفاقی درباره شان می افتد. حجّ مقبول که پذیرفته ی ضوابط الهی باشد بسـیار ارزشمند امّا کمیاب است. اهمیت یک حج مقبول - با آن همه زحمتها و تکاپوها - ناگفته روشن است.

۱- الکافی، ج۴، ص ۵۸۵.

ثواب هفتاد یا هفتاد هزار حج مقبول برای زیارت امام رضا روشن می کند که این زیارت خود چه تحفه ی الهی مهمّی است.

بسیاری از حج گزاران، کارنامه ی خود را با مهر مردودی دریافت می کنند. با این حال به زوّار مقبول امام رضا ده ها و هزاران حج مقبول می دهند. آیا این نماینده ی فضیلت بی منتهای حریم رضوی نیست؟ البته ثواب «حج های مقبول» را نیز به «زیارت مقبول» می دهند. چنین نیست که هر فرد آلوده ای با هر نوع عمل ناصالح بتواند چنین خوشه های زرّینی را درو کند. ضوابط الهی بر جای خود باقی است. دریافت ثواب ها قاعدتاً بدون احراز شرایط قبولی عمل، ناممکن است. اینگونه چه بسا زیارت هایی که نامقبول و مردودند؛ بنابراین وعده ی دریافت چنین برکاتی را نمی توان با ساده انگاری درباره ی شخص خود جاری دانست. البته اینقدر هست که با مرور روایاتی از این دست، والا مقامی امام رضا علیه السلام و فضیلت زیارتشان بر حج نمایان می شود. زیارت آن حضرت از چنین شأن و جایگاهی برخوردار است که هفتاد یا هفتاد هزار حج را نصیب زائر کند. از این پس زائر است که باید خود را قابل این فیض کند. او باید لایق شود تا از این کوثر ثواب، سیرابش کنند. در روایات دیگری تا هزار(۱) و بلکه هزار هزار حج(۲) را به عنوان ثواب زیارت امام رضا علیه السلام برشمرده اند. هر یک از این بشارتها بیانگر درجاتی هستند که برای زوّار حریم رضوی در نظر گرفته شده است.

نخل پر از حاصل و رطب به وفور است*** کیست که دست طلب به اوج رساند؟

برتری زیارت سیدالشهدا علیه السلام بر حج

در برخی دیگر از روایات - که ثواب زیارات ائمّه علیهم السلام را بیان می کنند - قصه از این شمارش ها فراتر می رود. به وضوح قله های مرتفع تر و افق های روشن تری به چشم می آید. در فضیلت زیارت حضرت سیدالشهدا علیه السلام، آن را با ده ها حج(۱) یا صد حج به همراه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم(۲) مقایسه فرموده اند. امّا در حدیث زیبایی امام صادق علیه السلام خطاب به یکی از موالی خود چنین می فرمایند:

وَ اللهِ لَو اَنّی حَدَّثتُکُم بِفَضلِ زیارَتِهِ وَ بِفَضلِ قَبرِه لَتَرَکتُمُ الحَجَّ رَأساً وَ ما حَجَّ مِنکُم اَحَدٌ.(۳)

به خدا قسم اگر شما را از فضیلت زیارت او (امام حسین علیه السلام) و قبرش خبر می دادم به کلی حج را ترک می کردید و احدی از شما حج نمی گزارد. عبارت فوق ما را به این نکته یادآور میشود که آنچه در قیاس بین زیارت سیدالشهدا علیه السلام و حج و عمره بیان شده، هنوز قطراتی از برتری زیارت آن حضرت بر حج را هم ننموده است. گویی آن را اصلاً بیان نکرده اند. تعبیر «لو» در بیان امام صادق علیه السلام - که نشان از امری تحقق نیافته دارد -این مدّعا را تأیید می کند. بارش رحمت الهی در پی زیارت کربلا امتداد و اتصال شگفتی دارد واقعاً اگر کسی به حقیقت آن آگاهی می یافت، حج را به کلی رها می کرد و صرفاً به زیارت سیدالشهدا علیه السلام

۱- کامل الزیارات، باب ۶۶، ح ۱ - ۴.

۲- کامل الزیارات، باب ۶۶، ح ۵.

۳- کامل الزیارات، باب ۸۸، ح ۲.

اقـدام می نمود. البته بایـد توجه داشت که زیـارت سیدالشـهدا علیه السـلام بـاعث نمی شود که تکلیف حجه الاسـلام از دوش انسـان برداشـته شود. روایت شـریف در مقـام آن است که فضـیلت بی کران زیارت سیدالشـهدا علیه السـلام را یادآور شود. به علاـوه در پی آن است که برتری و شـرافت آن نسـبت به حـج آشـکار گردد. بـا این بیان که: «اگر می دانستیـد چه گنـج های ماندنی در اثر زیارت عزیز رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نصیبتان می شود، دیگر ثوابهای حج و عمره به چشمتان نمی آمد. همه اش دلتان می خواست که این ثواب های افزونتر را برداشت کنید. این چنین احدی از شما راه حج نمی گرفت. سر و دست برای زیـارت سیدالشـهدا علیه السـلام می شـکستید و بـا هم برای دریـافت عطایـای الهی آن مسابقه می گذاردیـد.» امام صادق علیه السلام در بیان دیگری می فرمایند:

لَو یَعلَمُونَ ما فی زیارَتِهِ مِنَ الخَیرِ وَ یَعلَمُ ذلِکَ النّاسُ لَاقتَتَلُوا عَلی زیارَتِهِ بِالسُّیسوفِ وَ لَباعُوا اَموالَهُم فی إِتیانِهِ.(۱)

اگر زوار اباعبدالله علیه السلام می دانستند چه خیری در زیارت ایشان است و مردم این مطلب را می فهمیدند، به خاطر رفتن به زیارت او به شمشیر با هم می جنگیدند و اموالشان را برای آمدن به سوی ایشان می فروختند.

آری، با این همه روایاتی که در فضـیلت این سـفر فرموده اند باز کس نمیداند که چه غوغایی از لطف الهی در آن حرم مصفا بپاست؛ اگر میدانستیم و می دانسـتند از یکدیگر سبقت میجستیم و برای رسیدن به آن حریم، رقابت می کردیم دیگر از صرف مال در این راه با کمان نبود.

۱- کامل الزیارات، باب ۲۷، ح ۱۶.

حاضر بودیم فرش زیر پایمان را هم بفروشیم اما در عوض، شرف حضور در جوار شش گوشه ی بهشت نصیبمان شود. اینگونه اگر از قافله ها عقب می ماندیم، دریغ می داشتیم. اگر توفیق رفیقمان نمی شد تأسف می خوردیم. اگر پایمان یاری برای رفتن نمی کرد حسرت می خوردیم. جای آن است که آتش اشتیاق خاکسترمان کند. اما افسوس که معرفتمان ناچیز است و آگاهیمان بی مقدار چه خوش فرمایش است فرمایش امام باقر علیه السلام:

لَوْ یَعْلَمُ الناس ما فی زیارَهِ قَبرِ الحُسَینِ مِنَ الفَضلِ لَماتُوا شَوقاً وَ تَقَطَّعَت اَنفُسُهُم عَلَیهِ حَسَراتٍ.(۱)

اگر مردم به برتری زیارت قبر امام حسین آگاه بودند، از شوق می مردند و جان هایشان به خاطر حسرت بر آن پاره پاره می شد.

با این اوصاف آیا جای قیاس میان حج و عمره و این ضیافت آسمانی می ماند؟ حج کجا و وصل کربلا؟ عُمره کجا و دیدار شش گوشه؟ وقت آن است که افسوس، داغ به دل عقب ماندگان بگذارد و شرار هاجران، هستی واماندگان را بسوزاند. کاش سر سوزنی از طعم نوشین مناجات با سیدالشهدا را بچشیم کاش ذره ای از آفتاب مهر حسینی بر ما بتابد. کاش نمی از اقیانوس جلال حسینی به لبهای خشکیده ی ادراک ما بنشیند. آن وقت اگر دیدیم دیگران دست به دامان ضریح محبوبمان رسانده اند و ما دست بسته ایم، گریبان جان چاک خواهیم کرد. و در حسرتش، زار خواهیم گریست.

۱- کامل الزیارات، باب ۵۶، ح ۳.

فصل ۲: دعا برای تشرّف به حجّ تمتّع

دعای نامقید به وقت خاص

خوب است مشتاقان حج، در کنار تلاش برای فراهم آوردن امکانات این سفر به نکته ای اساسی متذکّر باشند که: تضرع بر در خانه ی خدا و دعا در درگاه الهی برای قسمت شدن حج بسیار کار ساز است. اقدامات اولیه و تهیه ی مقدّمات سفر لازم است. اما باید توجه داشت که خداوند خود باید مهمان خانه ی خویش را دعوت کند. تا او نخواهد کس نمی تواند قدم از قدم بردارد. بنابراین کسانی که در تهیه ی این امکانات در قدم اول، با مشکل مواجهند نباید از رحمت حق مأیوس باشند یا کسانی که آهی در بساط ندارند، تا با آن تدارک سفرشان را کنند، نمی توانند از حج رفتن ناامید باشند. اگر خدای متعال بخواهد خیری را به بندهای خود برساند هیچ کس جلودارش نخواهد بود او می تواند همه ی کارها را به سامان آورد و هیچ کمبود امکاناتی در این

طریق مانع نیست. بنابراین – خصوصاً برای افرادی که اولاً امیـدی به فراهم آمـدن شـرایط ندارند – نقش نیایش در درگاه الهی بسیار پررنـگ خواهـد بـود. جـالب است که ائمه علیهم السـلام نیز به این گـونه افراد توصـیه به دعـا فرموده انـد. به طور مثـال شخصی به نام عبدالله بن فضل خدمت امام صادق عرضه میدارد:

«من دین ها و نان خورهای زیادی دارم و قدرت (مالی) برای بجای آوردن حج ندارم. پس دعایی به من تعلیم فرمایید تا آن را بخوانم.» حضرت به او توصیه می فرمایند که:

«در پس هر نماز واجبی این دعا را بخوان»:

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اقضِ عَنّی دَینَ الدُّنیا وَ دَینَ الآخِرَهِ.

پروردگارا بر محمّد و آل محمّد درود فرست و دین دنیا و بدهی آخرت مرا ادا کن و برآور.

سپس راوی از حضرتش می پرسد: «دین دنیا را دانستم چیست. پس دین آخرت کدام است؟»

حضرت پاسخ می دهند:

دَیْنَ الآخرهِ الحَجُ.(۱)

دین آخرت، حج است.

بجای آوردن حـج در واقع دینی است که خدای متعال برگرده ی هر مسـلمانی دارد. در صورت فراهم بودن شـرایط، ادای این حق بر همه

۱- معانی الاخبار، ص ۱۷۵ .

واجب است. راوی خدمت حضرت از مقروض بودن و در عین حال عیال وار بودنش شکایت می کند. به این ترتیب خود را ناتوان از رفتن به بوده و عملاً توانایی فراهم کردن مقدّمات سفرش را نداشته است. این است که از امام صادق علیه السلام می خواهد به او دعایی بیاموزند که به وسیله ی آن از طرق غیر عادی موجبات سفرش فراهم شود. حضرت این دعای کوتاه را به او تعلیم می فرمایند.

در روایات دیگری علاوه بر دعا، به گفتن اذکاری با تعداد مشخص توصیه کرده اند که برای برآوردن این حاجت معنوی مؤثّر است. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

مَن قالَ «ما شاءَ اللهُ» اَلفَ مَرَّهٍ فی دَفعَهٍ واحِدَهٍ رُزِقَ الحَجَّ مِن عامِه فَاِن لَم یُرزَق اَخَّرَهُ اللهُ حَتّی یَرزُقَهُ.(۱)

هر که در یک دفعه (نه با فاصله) هزار بار «ماشاء الله» بگوید در همان سال حج قسمتش میشود و اگر روزی اش نشد خداوند آن حج را با تأخیر نصیبش می کند.

یا در روایت دیگری چنین آمده است:

مَن قالَ اَلفَ مَرَّهٍ «لا حَولَ وَ لا قُوَّهَ الاّ باللهِ» رَزَقَهُ اللهُ تَعالَی الحَجَّ فَاِن کانَ قَد قَرُبَ اَجَلُهُ اَخَّرَهُ اللهُ فی اَجَلِهِ حَتّی یَرزُقَهُ الحَجَّ.(۲)

۱- وسایل الشیعه، ج ۷، ص ۹۲.

۲- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۷، به نقل از محاسن.

هرکه هزار بار بگوید «لا حول و لا قوه الاً بالله»، خداوند متعال حج را قسمتش می کند. پس اگر مرگش نزدیک باشد خداوند آن را به تأخیر می اندازد تا حج را روزی اش نماید.

محتوای این دو ذکر شریف به روشنی می رساند که همه کارهای عالم خدای متعال است. اگر او بخواهد می تواند بهره ای را به کسی برساند؛ هر چند اسباب آن به حساب ظاهر فراهم نباشد. بنابراین اگر خواست الهی به رفتن فرد به حج تعلق گیرد در نهایت راهی این سفر خواهد شد؛ هر چند در قدم اوّل امیدی به آن نداشته باشد. البته دعای انسان نیز در تحقق این خواست الهی مؤثر است. مثلاً ـ اگر برای تشرّف به حج ثبت نام نکرده باشد، خداوند متعال، در پی این دعا و همتش برای انجام مقدّمات، از غیر طریق عادی شرایط تشرّف را برایش فراهم می کند. البته ممکن است در همان سالی که فرد دعا می کند، حج نصیبش نشود ولی بالاخره خداوند پیش از مرگ، این سفر معنوی را روزی اش خواهد کرد.

به هر روی مهم آن است که انسان زمام کار را به دست خداوند متعال بسپارد. مهم این است که معتقد باشد اگر قرار است به حج مشرف شود، خداوند اسباب سفرش را فراهم می نماید. بنابراین وقتی انسان «لا حول و لا قوه الاّ بالله» می گوید نتیجه ی هر تلاشی را به خدای متعال واگذار می کند و موانع راه را در برابر اراده ی الهی رفع شدنی میداند. او یقین دارد همه چیز به حول و قوه ی الهی صورت می پذیرد و به خواست خدا اثر می بخشد. بنابراین دیگر نگرانی و دلهره ندارد. پشتش به پروردگار گرم می شود و روح توکّل نیز همین است. اصلاً چه بسا انسان به امری چندان امیدوار نباشد ولی خدای متعال به مشیت

خود آن را تحقق خارجی بخشد؛ چنان که امام صادق علیه السلام فرموده اند:

کُن لِما لا تَرجُو اَرجی مِنکَ لِما تَرجُو.(۱)

به آنچه امید (وقوعش را) نداری از آنچه امید (وقوعش) را داری امیدوارتر باش.

انسان گاهی بر حسب قرائن ظاهری به انجام چیزی امیـد می بنـدد. گاهی هم روی همان قرائن از وقوع آن ناامید است. حدیث شریف به مـا می آموزد که امیـد فرد مؤمن به گشـایش و لطف الهی است. بر همین اسـاس به وقوع اموری که روی حسابهـای عادی از انجامش ناامیـد است، امیـدوارتر از چیزی هایی است که برحسب زمینه های عادی به آنها امید دارد. به این ترتیب در نومیـدی بسـی امیـد خفته است. دور نیست که بر خلاف همه ی قراین ظاهری یکباره همه چیز دست به دست هم دهد و انسان را راهی حج کند. مهم آن است که انسان به دعا و ذکری که می گوید حقیقتاً اعتقاد داشته باشد و در نتیجه بخشی آن ذره ای تردید به خود راه ندهد. همین موقع است که آن دعا و این ذکر به نتیجه می نشیند. انسان باید به خدای خویش خوش گمان و به وعـده ی ولیّ او مطمئن باشـد. بایـد سـفت و محکم از پروردگـار بخواهـد تـا خداونـد به او نظر کنـد و چنین روزی معنوی ارزشمندی به او ببخشد. عمل به این اذکار و ادعیه با نیت «ببینیم چه می شود» و «امتحان کنیم شاید که شد» سودی نمی بخشد و اثری نـدارد. نتیجه بخشـی آن فرع بر این است که انسـان گره خوردگی روحی و اعتقـاد قلبی به آن داشـته باشـد. این چنین، حتی اگر مرگ فرد پیش از رفتنش به حج، تقدیر و قضا شده باشد خداوند متعال

۱- الکافی، ج ۵، ص ۸۳.

در این تقدیر و قضا بداء می کند. اجل فرد را به تأخیر می اندازد تا حاجش را انجام دهد.

دعا برای حج در ماه رمضان

ماه رمضان بهار دعاست. به فرموده ی نبی اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم - در خطبه ی جمعه ی واپسین ماه شعبان - دعا در آن مستجاب است.(۱) در این ماه یکی از خواهش هایی که معصومین علیهم السلام باقی متعدد از پروردگار متعال تقاضا کرده اند، عبارتست از: روزی شدن حج بیت الله الحرام و نیز زیارت مشاهد مشرّفه ی معصومین علیم السلام. شاید این اصرار از آن جهت باشد که در شب قدر، تقدیر سال آینده ی هر انسانی رقم می خورد و به نظر مبارک امام عصر علیه السلام می رسد. بنابراین اگر بنا باشد کسی در آن سال به حج برود باید اوّلاً خداوند متعال آن را در شب نوزده ماه مبارک رمضان تقدیر (اندازه گیری) فرماید. ثانیاً آن را در شب بیست و سوم قضاء (حکم برای عملی شدن) نماید. امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام فرمودند:

... فی لَیلَهِ تِسعَ عَشَرَهَ یُکتَبُ فیها وَفدُ الحاجِّ.(۲)

در شب نوزدهم [ماه مبارک رمضان] اسامی گروه حاجیان نگاشته می شود (تقدیر می شود).

و درباره ی شب بیست و سوم امام صادق علیه السلام فرمودند:

مَن لَم یُکتَب لَهُ فِی اللَّیلَهِ الَّتی یُفرَقُ فیها کُلُّ اَمرٍ حَکیمٍ لَم

۱- وسایل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۱۳.

۲- تهذیب الاحکام، ج۴، ص ۱۹۶.

یَحُجُّ تِلکَ السَّنَهَ وَ هیَ لَیلَهُ ثَلاثٍ وَ عِشرینَ مِن شَهرِ رَمَضانَ لِاَنَّ فیها یُکتَبُ وَفدُ الحاجِّ وَ فیها یُکتَبُ الاَرزاقُ وَ الآجالُ وَ ما یَکُونُ مِنَ السَّنَهِ اِلَی السَّنَهِ.(۱)

هرکه در شب بیست و سوم از ماه رمضان – شبی که هر امر محکمی در آن جدا میگردد (قضا می شود)- برایش [حج] نگاشته نشود در آن سال به حج نمی رود. زیرا در آن شب اسامی گروه حاجیان نگاشته می شود و روزی ها و زمان های مرگ و هر آنچه از سالی تا سال دیگر است در آن شب نوشته می شود.

بنابراین اگر کسی بخواهد تشرّف به حج را از آن بارگاه کرامت بگیرد، باید ماه رمضان و خصوصاً شبهای قدر را غنیمت شمرد. باید با اصرار تقاضای خود را در عین خاکساری با خدایش در میان بگذارد. چنانکه گفتیم دعاهای متعدّدی در ماه رمضان وارد شده که ثمربخشی این خواسته را در شب قدر از پروردگار خواسته اند. به طور مثال در دعای هر شب ماه مبارک رمضان از امام صادق علیه السلام وارد شده است:

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِی حَجَّ بَیْتِکَ الْحَرَامِ فِی عَامِی هَذَا وَ فِی کُلِّ عَامٍ مَا أَبْقَیْتَنِی فِی یُسْرٍ مِنْکَ وَ عَافِیَهٍ وَ سَعَهِ رِزْقٍ وَ لاَ تُخْلِنِی مِنْ تِلْکَ الْمَوَاقِفِ الْکَرِیمَهِ وَ الْمَشَاهِدِ الشَّرِیفَهِ وَ زِیَارَهِ قَبْرِ نَبِیِّکَ صَلَوَاتُکَ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ فِی جَمِیعِ حَوَائِجِ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ فَکُنْ لِی اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ فِیمَا تَقْضِی وَ تُقَدِّرُ مِنَ الْأَمْرِ الْمَحْتُومِ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ

مِنَ الْقَضَاءِ الَّذِی لاَ یُرَدُّ وَ لاَ یُبَدَّلُ أَنْ تَکْتُبَنِی مِنْ حُجَّاجِ بَیْتِکَ الْحَرَامِ الْمَبْرُورِ حَجُّهُمْ الْمَشْکُورِ سَعْیُهُمْ

۱- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۲۰.

الْمَغْفُورِ ذُنُوبُهُمْ الْمُكَفَّرِ عَنْهُمْ سَيِّئَاتُهُمْ وَ اجْعَلْ فِيمَا تَقْضِی وَ تُقَدِّرُ أَنْ تُطِیلَ عُمُرِی (فِی طَاعَتِکَ) وَ تُوَسِّعَ عَلَیَّ رِزْقِی وَ تُؤَدِّیَ عَنِّی أَمَانَتِی وَ دَیْنِی آمِینَ رَبَّ الْعَالَمِینَ (۱)

خداونـدا! حـج خانه ی محترمت را در امسال و هر سال، تا زنـده ام می داری، روزی ام فرما، با آسانی و در سـلامت و فراوانی روزی از جانب خودت. و مرا از آن جایگاه های بلند مرتبه و مشاهد با شـرافت و زیارت قبر پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم – که درود تو بر او و خانـدانش بادمحروم مـدار و در تمامی حاجت های دنیا و آخرت، برایم [یار] باش. خداونـدا از تو می طلبم در آنچه در شب قـدر تقـدیر و قضا می کنی – از امر محتوم از قضائی که برگردانده نمی شود و تبدیل نمی پذیرد – که مرا از حاجیان خانه ی با حرمتت بنگاری: حاجیانی که حجشان مقبول و سـعیشان مشـکور و گناهانشان بخشوده و بدیهایشان پوشـیده می گردد. و در آنچه تقدیر و قضا می کنی قرار ده که عمر من را در طاعت خود طولانی نمایی و روزی ام را وسـیع گردانی و امانتم و دینم را ادا کنی، آمین ای پروردگار جهانیان!

نکته ی زیبای این دعای شـریف تقاضا از خداست که انسان را جزء حاجیان مقبول قرار دهد. اگر آدمی به حج مشـرّف شود و با نمره ی مردود بازگردد، ثمری نبرده و حجش به پشیزی نمی ارزد؛ هر چند در انجام آن رنج و زحمت فراوانی کشیده باشد. نیز در این دعا از خداوند «سـعی مشکور» خواسته ایم؛ شکر خدا در قبال اعمال ما به معنای این است که خداوند آن را «اظهار» کند و به اعطای ثواب در اثر آن، بر ما

۱– الاقبال بالاعمال الحسنه، ص ۲۴.

منت گـذارد. به تعـبیری از خداونـد می خواهیم که به تلاش مـا در راه عبـادتش، ثواب دهـد و اینگونه آن را مشـکور بـدارد. سـومین ویژگی حاجیـان مقبـول که مـورد خواهش مـا در این دعـای شـریف قرار میگیرد، آن است که خداونـد گناهانشـان را ببخشایـد و بـدی هایشان را بپوشانـد. این یکی از مهمترین آثاری است که می توانـد در پی انجام حج به دست ما بیاید. غایت همه ی عبادتها و تلاشهای ما این است که سعادت اخروی را به کف آوریم. در غیر این صورت از زیستنمان حاصلی نداشته و از این مزرعه، جز باد درو نکرده ایم اگر در پی انجام حج، فرصتی دوباره به ما بدهند بهره ی بزرگی نصـیبمان شده است. اگر پیشـینه ی زشـتمان را ببخشاینـد و پاکیزه بازمان گرداننـد، لطف عظیمی کرده انـد. فرصتی دوباره برای شـروعی دوباره، خیری است که به این آسـانی نصـیب کسـی نمی شود. دعای دیگری نیز در ماه مبارک رمضان از امام صادق وارد شـده که خواهش همین سعادتها به زیبایی در آن بازتاب دارد:

أللَّهُمَّ اِنّی بِکَ اَتَوَسَّلُ وَ مِنکَ اَطلُبُ حاجَتی مَن طَلَبَ حاجَةً إلَی النّاسِ فَاِنِّ لا اَطلُبُ حاجَتی إلاَّ مِنکَ وَحدَکَ لا شَـریکَ لَکَ وَ أَسأَلُکَ بِفَضـلِکَ وَ رِضوانِکَ أَن تُصَـلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ عَلَی اَهلِ بَیتِهِ وَ أَن تَجعَلَ لِی فِی عامِی هَـذَا إلَی بَیتِکَ الحَرام سَبِیلاً حَجَّةً مَبرُورَةً مُتَقَبَّلَةً زَاکِیَةً خَـالِصَةً لَـکَ تُقِرُّ بِهـا عَینی وَ تَرفَعُ بِهـا دَرَجَتی وَ تَرزُقُنی أَن أَغُضَّ بَصَـری وَ أَن اَحفَظَ فَرجی وَ أَن أَکُفَّ بِها عَن جَمِیعِ مَحَارِمِکَ حَتَّی لا یَکُونَ شَیءٌ آثَرَ عِندِی مِن طَاعَتِکَ وَ خَشیَتِکَ وَالعَمَلِ بِمَا أَحبَبتَ

وَ التَّرکِ لِمَـا کَرِهتَ وَ نَهَیتَ عَنهُ وَاجعَـل ذلِـکَ فِی یُسرٍ وَ یَسَـارٍ وَ عَـافِیَهٍ وَ أَوزِعنِی شُـکرَ ما اَنعَمتَ بِهِ عَلَیَّ وَ أَسأَلُکَ أَن تَجعَلَ وَفَـاتی قَتلاً فی سَبیلِـکَ تَحتَ رَایَهِ نَبِیِّکَ مَعَ اَولِیائِکَ وَ أَسأَلُکَ أَن تَقتُلَ بِی أَعـداءَکَ وَ أَعـداءَ رَسُولِکَ وَ أَسأَلُکَ أَن تُکرِمَنی بِهَوَانِ مَن شِئتَ مِن خَلقِکَ وَ لا تُهِنّی بِکَرَامَهٍ أَحَدٍ مِن أَولِیَائِکَ اللَّهُمَّ اجعَل لِی مَعَ الرَّسُولِ سَبیلاً حَسبِیَ اللهُ ما شاءَ اللهُ.(۱)

خـدایا من به تو متوسل می شوم و از تو خواسـته ی خود را می طلبم. هر که نیاز خود را از مردمان طلب کند پس من خواهش خویش را نمی خواهم مگر از تو که یگـانه ای و شـریکی برایت نیست و از تو میخواهم به حق فضـل و رضوانت که بر پیامبر و خانـدان او درود فرستی و همین امسـال برایم راهی به خـانه ی با حرمتت قرار دهی؛ با حجی پـذیرفته و مقبول و پاک و خالص برای خودت؛ که دیـدگانم را به آن روشـنی دهی و درجه ام را به واسـطه ی آن بالاـ بری و روزی ام کنی که دیـدگانم را فرو انـدازم و دامـانم را نگـاه دارم و بـا آن از همه ی محرّمـات تو سر برتـابم؛ تـا آنکه نزد من چیزی مطلوب تر نباشـد از طاعت و خشـیت تو و عمل به آنچه دوست میـداری و ترک آنچه خوش نمی داری و از آن نهی نموده ای، و این را در آسانی و راحتی و عافیت قرار ده و شـکر نعمتهایی را که به من ارزانی داشـته ای قسمتم کن و از تو میخواهم که مرگم را زیر پرچم پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم به همراه

۱- الکافی، ج۴، ص ۷۴.

اولیائت، کشته شدن در راهت قرار دهی؛ و می خواهم که به واسطه ی من دشمنانت و دشمنان پیامبرت را به قتل برسانی و می خواهم که مرا بزرگ داری به خواری هر کس از آفریدگانت که می خواهی و مرا با بزرگداشت کسی از اولیایت خوار نکنی، خداوندا! برای من به همراه پیامبر، راهی قرار ده! خدا مرا کافی است. آنچه خدا بخواهد همان [می شود].

نکته ی زیبایی که مجدّداً بر آن تأکید می کنیم این که از خداوند حج مقبول خواسته ایم. امّا در این دعای شریف دو محور بسیار مهمی که از شاخصه های قبولی عمل هستند نیز مورد تأکید قرار گرفته اند. اوّلاً حجی که خالصانه به خاطر تقرّب به خدا قرار گیرد مقبول است. اگر خدای نکرده نیت حاجی آمیخته به غیر خدا باشد از اخلاص فاصله گرفته است. اگر شهرت و اعتبار یا همین لقب «حاجی» را بجوید، در واقع مقصودش را «خود» قرار داده است. چنین کسی کعبه و مناسک حج را بهانه قرار داده تا خودی نشان دهد. به حج آمده تا به خیال خود دینداری اش را به نمایش بگذارد. این در حالی است که بدون اخلاص، خداوند عمل او را نمی پذیرد. اخلاص یعنی آنکه عمل به تمامی به قصد تقرّب به خدا و کسب رضای حق انجام شود. عمل خالصانه عملی است که ذرّه ای شائبه در آن نباشد.(۱) این چنین است که حج انسان «زاکیه» (پاک و زلال) می شود و خداوند است که آن را تزکیه می نماید. این دعا در واقع توفیق خواستن از خداست که ما را در راه رعایت اخلاص یاری رساند.

۱- برای مشاهده ی بحث تفصیلی در این موضوع به عنوان شرایط قبولی عمل، رجوع کنید به کتاب «در ضیافت ضریح»، بخش چهارم.

شاخصه ی دوم که از خدا طلب می کنیم «تقوی» است. خداوند بدون تقوا نه حج و نه هیچ عملی را از کسی نمی پذیرد. تقوا یعنی پاکدامنی، پاک چشمی، عقب نشستن از آنچه خداوند نمی پسندد و اقدام به آنچه خداوند دوست می دارد.(۱) همه ی اینها را از خداوند خواسته ایم تا با آسایش و عافیت نصیبمان کند. تقوا و ورع شرط بالا رفتن عملند. کسی که محروم از این فضیلتها باشد نادانسته رنج عمل را بر خود هموار می کند و در عین حال زیانکار می ماند. تنها با پروای خدا و حساب گشودن برای او در زندگی است که هر عبادتی اعتبار می یابد. بی تقوایی بنای عمل را سست بنیاد و فروریختنی می کند. این است که در کنار اخلاص دیگر شاخصه ی مهم، تقواست(۲) که نیاویختن به این ریسمان همان و غرقه ی مرداب شدن همان!

شرط اثربخشی دعا: نبود مانع استجابت

گفتیم که برآورده شدن حاجت حج با ذکر و دعا منوط به این است که فرد به اثربخشی دعایش معتقد و مطمئن باشد. اکنون دو نکته ی دیگر را یادآور می شویم. اولاً: خود این طلب و گدایی بر درگاه پروردگار متعال، موضوعیت دارد و سعادتی مثال زدنی است. ثانیاً، برای رسیدن ما به مقصود و حاجتمان، این دعاها و ذکرها نقش «مقتضی» را بازی

۱- برای مشاهده ی بحث تفصیلی در این موضوع به عنوان شرایط قبولی عمل، رجوع کنید به کتاب «در ضیافت ضریح»، بخش چهارم.

۲- امیرمؤمنان علیه السلام می فرمایند: صِفَّتان لا یَقبَلُ اللهُ الاعمالَ اِلّا بِهِما التُّقی وَ الاِخلاصُ (غررالحکم، ج ۲۹۱۴ دو ویژگی است که خداوند اعمال صالح را نمی پذیرد مگر به [شرط وجود] آنها: تقوا و اخلاص، (توضیحات تفصیلی پیرامون این روایت در کتاب ضیافت ضریح، بخش چهارم، آمده است).

می کننـد. برای تحقق یافتن این آرزوی الهی شـرط اول وجود «مقتضـی» است. امّا بایـد در کنار آن، مانعی هم نباشد. توضـیح آنکه دعا برای حـج مسـلماً این شان را دارد که خـدای متعال در اثر آن ما را به حـج برساند. امّا این شـرط برای اثربخشـی دعا لازم است نه کافی، باید در کنار آن از استجابت این دعا رفع مانع نیز بشود. موانع مختلفی ممکن است بر سر راه استجابت دعا قرار گیرد یـا نگـذارد ذکر «لا حول و لا قوه الا بالله» یا «ما شاء الله» تأثیر خود را بگذارنـد. این موانع یا خود ساخته ی ما هسـتند (مثل اینکه تقوا نداریم یا گناهانی کرده ایم یا خلوص در دعا به همراهمان نیست یا) و یا اینکه به شـرایط بیرونی بازمی گردند (مثل اینکه ممکن است رفتن به این سفر باعث قطع رحم، شود یا تحقق آن ما را به یک گناه اندازد یا...). به هر روی وقتی این موانع - که بسیاری از آنها را هم نمی شناسیم - بر سر راه قرار میگیرند. دیگر این مقتضی اثر خود را نمی گذارد.(۱)

۱- برای مشاهده ی مستندات و تفصیلات بنگرید به کتاب «مناجات منتظران» بخش اول، فصل سوم.

فصل ۳: معرفت به مکّه: دیار حجّ و عمره

شرافت مکه ی مکرمه

اشاره

سرزمین وحی و تنزیل - مکه - یکی از شریف ترین و برگزیده ترین شهرها نزد خداوند است. این بلندا تا آنجا فرا رفته که خدای متعال آن را با وصف «امین» ستوده و به آن سوگند یاد کرده است:

وَالتّینِ وَالزَّیتُونِ وَ طُورِ سینینَ وَ هذَا البَلَدِ الأَمینِ.(۱)

سوگند به انجیر و زیتون و طور سیناء و این سرزمین امن.

ذیل این آیه ی شریفه امام موسی بن جعفر علیهما السلام به نقل از رسول گرامی اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم فرموده اند:

اِنَّ اللّهَ تَبارَکَ وَ تَعالی اختار مِنَ البُلدانِ اَربعَهً فَقالَ عَزَّوَجَلَّ: «وَالتِّینِ وَالزَّیتُونِ وَ طُورِ سینینَ وَ هذَا البَلَدِ الاَمینِ». «التِّینِ«

۱- تین / ۱ - ۳.

المَدینَهُ وَ «الزَّیتُونِ» بَیتُ المَقدِسِ وَ «طُورِ سینینَ» الکُوفَهُ وَ «هذَا البَلَدِ الاَمینِ» مَکَّهُ.(۱)

به درستی که خداوند از میان شهرها چهار [شهر] را برگزید پس او - که عزیز و جلیل است - فرمود: قسم به «تین» و «زیتون» و «طور سینا» و «این سرزمین امن»: منظور از «تین» مدینه است و [مقصود از] «زیتون»، بیت المقدّس و «طور سینا» کوفه است و «این سرزمین امن» مکه می باشد.

شاید وجه تسمیه ی مکه ی معظمه به «بلد امین» امن بودن آن برای هر جنبده ای باشد. خدای متعال در این حرم امن خویش به کسی اجازه ی تعرّض به دیگری نداده است. از همین رو هر که بدان وارد شود گویی در خانه ی آسایش پای گذارده و کسی حق هتک حرمتش را ندارد.

تفسیر حقیقت بلد امین و راه رسیدن به آن

سوگند خدای متعال به این دیار عزیز، خود بیانگر شرافت آن است امّا «بلد امین» تنها مکه نیست و «تین و زیتون و طور سینا» تنها نام های «مدینه و بیت المقدس و کوفه» نیست. این اوصاف حقیقت دیگری را نیز می جویند:

عَن مُوسَی بنِ جَعفَرٍ علیهما السلام فی قَولِه: «وَالتِّینِ وَالزَّیتُونِ» قالَ: الحَسَنُ وَالحُسَینُ وَ «طُورِ سینینَ» قالَ عَلیُّ بنُ ابی طالِبٍ علیه السلام «وَ هذَا البَلَدِ الاَمینِ» قالَ: مُحَمَّدٌ صلّی الله علیه و آله و سلّم.(۲)

۱- معانی الاخبار، ص ۳۶۴.

۲- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۱، به نقل از مناقب.

از امام موسی بن جعفر علیه السلام است که فرمود: «تین و زیتون»: حسن و حسین علیهما السلام اند و «طور سینا» علی بن ابی طالب علیه السلام و «این سرزمین امن» پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم می باشند.

در بطن آیه ی شریفه چنین گوهرهایی یافت می شوند. «تین و زیتون» دو میوه ی دل پیامبر اکرم، امام حسن و امام حسین ، هستند. منظور پروردگار از «طور سینا» امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام است. مراد از «بلد امین» هم نبی اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم می باشد. امام موسی بن جعفر علیهما السلام در وجه تسمیه ی نبی اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم به «بلد امین» چنین می فرمایند:

«وَ هذَا البَلَدِ الاَمینِ» قال» هُوَ رَسُولُ اللهِ أَمِنَ النّاسُ بِهِ اِذا اَطاعُوهُ.(۱)

[در تفسیر] «سوگند به این سرزمین امن» فرمود: آن رسول خداست مردمان اگر از او اطاعت کنند، در امان هستند.

و در روایت دیگری چنین بیانی دارند.

«وَ هذَا البَلَدِ الاَمینِ» قالَ: ذلِکَ رَسُولُ اللهِ وَ نَحنُ سَبیلُهُ آمَنَ اللهُ بِهِ الخَلقَ فی سَبیلِهِم مِنَ النّارِ اِذا اَطاعُوهُ.(۲)

در تفسیر «سوگند به این سرزمین امن» فرمود: آن رسول خداست و ما راه های اوییم که خداوند مردمان را هنگامی که از او فرمان برند به سبب ایشان، در مسیرشان، از آتش ایمنی داده است.

میان «بلد امین» – «مکّه» – و حقیقت آن، «نبی اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم»، نسبتی

۱- بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۱۰۵.

۲- بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۱۰۸.

عمیق بر قرار است. کسی که قصد مکه می کند، خویش را به امان الهی پناهنده ساخته است. کسی که دست به دامان حضرت مصطفی صلّی الله علیه و آله و سلّم می زند در حقیقت در راه نجات و حیات طیبه پای نهاده است. اطاعت و فرمانبری از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم وسیله ی امنیت اخروی و سعادت جاوید است. اگر کسی رهایی از آتش عذاب خداوند را می طلبد باید در سرای آن یکتا آفریده ی حق متعال را به خضوع بکوبد و به امر و نهی ایشان گردن بگذارد. البته باید توجه داشت که رسیدن به بلد امین پیامبر امین، از راهش ممکن است. کسی که از بیراهه ها و کوره راهها قصد آن کند، نه تنها به آن نمی رسد بلکه سر از کوره های جهنم در خواهد آورد. راه رسانا به مقصود جز اوصیاء نبی اکرم نیستند. قبول نبی اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم هنگامی رخ داده است که ایمان آوردگان، راه های این دیار امین و سرزمین محترم را بشناسند. در غیر این صورت حیران و راه گم کرده اند؛ اگرچه ظاهراً پایشان به مکه رسیده باشد. این همان حقیقتی است که در فرمایش امام کاظم علیه السلام نهفته است؛ آنجا که تأکید دارند: «نحن سبیله» ما راههای رسیدن به پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم هستیم.

دعای ابراهیم برای اهل بیت علیهم السلام

اشاره

امن شدن این آبادی عظیم به دعای حضرت ابراهیم علیه السلام بوده است. آن هنگام که خلیل خدای متعال از بنای بیت الله فارغ شد، دست به دعا برداشت و عرضه داشت:

رَبِّ اجْعَل هذا بَلَداً آمِناً وَارزُق أهلَهُ مِن الثَّمَراتِ مَنْ آمَنَ مِنهُم بِاللهِ.(۱)

۱- بقره/ ۱۲۶.

پروردگار این شهر را شهر امن قرار ده و اهل آن را - کسانی از آنها که به خداوند ایمان آورده اند- از «ثمرات» بهره ور نما.

حضرت ابراهیم علیه السلام ابتدا دعا فرمود که خداوند مکه ی مکرمه را شهر امن و آسودگی قرار دهد. به علاوه از خداوند خواست به اهل آن از ثمرات، روزی گرداند. منظور از این «ثمرات» مطابق فرمایش امام صادق «ثمرات قلوب» است. به این معنا که حضرتش دعا فرمودند خداوند دلهای مردمان را به سوی اهل این دیار متمایل کند. امام سجاد علیه السلام می فرمایند:

مِن ثَمَراتِ القُلوبِ اَی حَبِّبهُم اِلَی النّاسِ لِیَنتابُوا اِلَیهِم وَ یَعُودُوا اِلَیهِم.(۱)

«از ثمرات دل ها»، یعنی آنها را محبوب مردم گردان تا مردم ایشان را به طور مکرّر قصد کنند و به سوی آنها مراجعت نمایند.

امّا اهل بلد امین کیانند؟ امام سجّاد علیه السلام می فرمایند:

ایّانا عَنی بِذلِکَ وَ اَولیاءَهُ وَ شیعَهَ وَصیّهِ.(۲)

منظور او [از اهل مکه]، فقط ماییم و دوستداران ابراهیم و شیعیان جانشین او.

دلهای اهل ایمان، کبوتر گنبد دلدادگی به معصومین علیهم السلام است. این، هم به خاطر برگزیدگی ایشان در درگاه خدا و هم اجابت دعای ابراهیم علیه السلام است. آن حضرت در مناجاتش از خداوند طلبیده دل های

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۶۲.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۵۹.

مردمان را سوی این بزرگواران بکشاند؛ همانگونه که وطنشان را شـهر خاک و صخره ی آن شرافت بخشیده است. امام صادق علیه السلام فرمودند:

مَکَّهُ حَرَمُ اللهِ وَ حَرَمُ رَسُولِهِ وَ حَرَمُ اَمیرِالمُؤمِنینَ علیه السلام.(۱)

مکه حریم خداوند و حریم رسول او و حریم امیرمؤمنان است.

مکه وطن پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم است و نیز زادگاه امیرمؤمنان علیه السلام. جایی که میهن نبی صلّی الله علیه و آله و سلّم و مطلع وصـی علیه السـلام باشد، حرم الهی نیز هست. خدا این شـهر را برگزیده و آن را آسایشگاه بندگان خویش ساخته است. همو قلبهای اهل خیر را به سوی فرزنـدان بی مانند این سـرزمین کشانده است. حضـرت ابراهیم علیه السـلام نیز از خداوند چنین می خواست؛ آن روز که خانواده اش را در بیابان بی آب و علف سکنی داد.

رَبَّنا اِنّی أَسکَنتُ مِن ذُرِّیَّتی بِوادٍ غَیرِ ذی زَرعٍ عِندَ بَیتِکَ المُحَرَّمِ رَبَّنا لِیُقیمُوا الصَّلاهَ فَاجعَل اَفئِدَهً مِنَ النّاسِ تَهوی اِلَیهِم وَارزُقهُم مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُم یَشکُرُونَ.(۲)

پروردگارا! من فرزندان خود را در دشتی بی آب و علف سکنی دادم؛ در نزد خانه ی با حرمت تو، پروردگارا! برای آنکه نماز را بپا دارند. پس دل های مردمان را متمایل به آنها قرار ده و از بهره ها روزیشان کن؛ باشد که شکرگزار باشند.

۱- الکافی، ج ۴، ص ۵۸۶.

۲- ابراهیم / ۳۷.

امام باقر علیه السلام فرمودند:

فَنَحنُ وَاللهِ دَعوَةُ اِبراهیمَ الَّتی مَن هَوانا قَلبُهُ قُبِلَت حَجَّتُهُ وَ اِلاّ فَلا.(۱)

پس به خدا سوگند ما دعای ابراهیم بوده ایم که هر که دلش به سوی ما تمایل کند، حجش مقبول است و گرنه، نه.

این شهر الهی را شهریارانی است و هر که هوای آنها را داشته باشد را بدان می پذیرند وگرنه می رانندش، روح این شهر است که شرافت به کالبد آن می دمد، امنش می بخشد و امانش می دهد. این روح، «ولایت» است. مکه حرم امیرمؤمنان علیه السلام است و نبض مودّت تشیع در آن می زند. اگر ابراهیم برای ذریه ی خویش «ثمرات قلوب» را می طلبد، در واقع از خداوند می خواهد که دلها را بسته و پیوسته به اهل بیت علیهم السلام فرماید. پس این دلهای پر کشیده به سوی اهل بیت علیهم السلام هستند که ره به خانه ی حق می برند. این شیعیانند که از صاحب خانه عطا میگیرند. کسی که اهل ولایت نباشد ایمانی در توشه ندارد تا دروازه ی این وادی را به رویش بگشایند. بلد امین، نبی اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم است. امیرمؤمنان و صدیقه ی کبرا علیهما السلام هم، نفس نفیس(۲) و روح شریف(۳) پیامبر اکرمند. پس کسانی که

۱- الکافی، ج ۸، ص ۳۱۱.

۲- رجوع کنید به تفاسیر روایی ذیل آیه ی مباهله (آل عمران / ۶۱) ذیل این آیه امام مجتبی علیه السلام درباره ی نسبت اهل بیت با پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم می فرمایند: «فَنَحنُ اَهلُهُ وَ لَحمُهُ وَ دَمُهُ وَ نَفُهُ وَ نَحنُ مِنهُ وَ هُوَ مِنّا.» (الامالی (طوسی) مجلس ۲۱، ح ۱) پس ما اهل اوییم و گوشت او و خون او و جان او و ما از اوییم و او از ما.

۳- اشاره به روایت پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم که درباره ی حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند: فاطِمَهُ بِضعَهٌ مِنّی وَ هِیَ رُوحِیَ الَّتی بَینَ جَنبَیَّ (بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۶۲).

ذره ای ارادت به غاصبان حق آنان دارند نه از عذاب در امانند و نه از ثمرات حج ذرّه ای بهره خواهند برد.

همه چیز مکه: محبوب خدا

این شهر مکرم، چنان نزد خداوند محبوبیت دارد که حتی سنگ و درخت و آب و کوهسار آن نزد خداوند محبوب ترینند، امام صادق می فرمایند:

اَحَبُّ الاَرضِ اِلَی اللهِ تَعالی مَکَّهُ وَ ما تُربَهٌ اَحَبَّ اِلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ مِن تُربَتِها وَ لا حَجَرٌ اَحَبَّ اِلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ مِن حَجَرِها وَ لا شَجَرٌ اَحَبَّ اِلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ مِن شَجَرِها ولا جِبالٌ اَحَبَّ اِلَی الله عزَّوَجَلَّ مِن جِبالِها وَلا ماءٌ اَحَبَّ اِلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ مِن ماءِها.(۱)

محبوب ترین زمین نزد خدای تعالی، مکه است و خاکی نزد خدای عزوجل محبوبتر از خاک آن و سنگی نزد خدای عزوجل محبوب تر از سنگ آن و درختی پیش خدای عزوجل محبوبتر از درخت آن و کوه هایی نزد خدای عزوجل محبوبتر از کوه های آن و آبی نزد خداوند عزوجل محبوبتر از آب آن، نیست.

این سرزمین و خورشیدهای سر زده از آن، دوست داشتنی ترین ها هستند. تربت آن محبوب ترین است و در و دیوار، آب و آبادانی آن در پیشگاه پروردگار عزیزترین است. همه ی این ها به اعتبار اراده ی الهی و انتساب این آب و جماد و نبات به حق متعال است؛ وگرنه اینها همان ها

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۴۳.

هستند که همه جا هستند. در ساحت این حرم کسی مجاز به کندن درختی یا آزار رساندن به حیوانی نیست. زمزمش مایه ی شفا و برکت است، کوهسارانش منزل رحمت و رزق واسع اند، سنگ و صخره اش با حرمتند و این همه قدمتی به پیشینه ی آفرینش دارد؛ آن جا که آدم نبی را بر این خاکدان هبوط دادند:

پس خداوند، قبه ای از نور را بر او (آدم) نازل فرمود که جایگاه بیت در آن است. پس نور آن در کوه های مکّه ساطع شد و «حرم» آنجاست؛ پس خداوند به جبرئیل فرمان داد که بر آن نشانه هایی بگذارد.(۱)

محدوده ی امروزین «حرم» بازه ی مشخص و مرز معلومی دارد که از دوران های گذشته وجود داشته و اکنون به دست ما رسیده است. بر اساس روایت شریف پیشینه ی آن به زمان هبوط آدم می رسد. آن حضرت در فراق بهشت ضجّه زنان بود و پشیمان و پریشان میگریست. خداوند هم خواست که اسباب توبه ی او را فراهم کند.(۲) به همین جهت در جایگاه شریف خانه اش، قبه ای از نور فرود آورد. درخشش آن کوه های مکه را فراگرفت و تا محدوده ی مشخصی را نورانی کرد. جبرئیل امین، آن را به امر خدای متعال نشانه گذاری نمود. این حدّ و مرز شریف البته احکامی نیز دارد که در کتب مناسک ذکر گردیده، از جمله اینکه: بریدن یا کندن درخت و یا شکار حیوانهای صحرایی در آن حرام است. برای انجام مجدّد عمره ی مفرده ی نیز باید تا حدّ آن پس رفت و سپس وارد مکه ی مکرمه شد.

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۴.

۲- همان.

جایگاه والای کعبه ی معظم

اشاره

خـدای متعـال در جایگاه کنونی کعبه، قبه ای از نور را برای آدم علیه السـلام قرار داد و پرتوهای آن را تا حـدود حرم پراکنـد. این جـا همـان مقامی است که حضـرت ابراهیم علیه السلام در آن، امر به بنا کردن خانه ی خـدا شـد؛ امام صادق علیه السـلام چنین می فرمایند:

هنگامی که اسـماعیل مردی شـد، خداونـد به ابراهیم امر فرمود که [خانه ی خـدا] را [تجدید] بنا کند ابراهیم گفت: پروردگارا در کـدامین بقعـه خـانه ات را [بنـا کنـم؟] خداونـد فرمـود: «در بقعه ای که بر فراز آن [قبه و گنبـدی] را بر آدم فرو فرسـتادم و «حرم» بدان روشـنی یافت» آن قبه ای که خداوند بر آدم فرو فرستاد، همواره به پا بود تا آنکه ایام طوفان -ایام نوح علیه السلام - فرا رسـید. پس وقتی دنیا (کره زمین) غرق شـد، خداوند آن قبه را بالا برد و همه ی دنیا (زمین)، به جز جایگاه خانه، در آب غرق شدند.

فَسُمِّیَتِ البَیتِ العَتیقَ لِأَنَّهُ اُعتِقَ مِنَ الغَرَقَ.(۱)

پس [کعبه] «بیت عتیق» نامیده شد بدان جهت که از غرق شدن آزاد گردید.

در ایام عذاب قوم نوح، طوفانی وحشتناک و سیلابی بی سابقه زمین را برداشت و همه چیز را در خود فرو برد. امّا جایگاه کعبه از میان آن همه غرقاب بیرون مانـد. خداوند نیز هنگام دستور به ابراهیم برای بنای بیت الله الحرام، همان محدوده را-که قبه ی نورانی پیش از آن بر فرازش

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۶۰، در روایتی دیگر، امـام باقر علیه السـلام وجه عتیق (آزاد) نام گرفتن کعبه ی معظم را این دانسـته اند که کسی از مردم، مالک آن نیست (الکافی، ج۴، ص ۱۸۹).

بود - به آن حضرت نمایانـد.نکته ی زیبـای روایت شـریف وجه تسـمیه ی کعبه به بیت عتیق است. چنانکه در قرآن کریم می خوانیم:

وَلیَطَّوَّفُوا بِالبَیتِ العَتیقِ.(۱)

و به گرد بیت عتیق طواف کنند.

«عتق» در لغت به معنای آزادی و رهایی است. بنابراین «عتیق» به معنای آزاد و رها و خلاص است.(۲) هر چند کلمه ی عتیق به معنای قـدیمی نیز به کار رفته(۳)امّـا دربـاره ی کعبه ی مشـرّفه «البیت العتیق» به معنـای «خـانه ی آزاد شـده» از غرق است. این فرمـایش به غرق نشـدن کعبه و اسـتثنا شـدن آن در هنگـام عـذاب الهی اشاره دارد و خود بیانگر عزت و محبوبیت این جایگاه ارجمند می باشد.

نکتـه ی شـنیدنی دیگر آن که این مکـان معظم نخسـتین جـایی است که خداونـد متعـال از کره ی زمین خلـق نمـوده است. از روایات اهل بیت علیهم السلام چنین بر می آید که خدای متعال در روز «دحو الارض»(۴)- گسترش

۱- حج / ۲۹.

۲- العتق: خلاف الرَّق و هو الحُّریه (لسان العرب، ج ۱۰، ص ۲۳۴، ماده ی عتق).

۳- العتیق: القدیم من کل شییء (کتاب العین، ج ۱۰، ص ۱۴۶، ماده ی عتق).

۴- ایـن روز مبـارک، روز بیسـت و پنجـم ذیقعـده است. مرحـوم شـیخ عبـاس قمی در کتـاب مفاتیـح الجنـان برای شب و روز دحوالارض اعمال خاصی را ذکر فرموده اند. در دعای مأثوری که در این روز وارد شده در وصف آن می خوانیم: اَسأَلُکَ فی هـذَا الیَوم مِن اَیّامِکَ الَّتی اَعظَمتَ حَقَّها وَ أَقـدَمتَ سَـبقَها وَ جَعَلتَها عِندَ المُؤمِنینَ وَدیعَهً وَ اِلَیکَ ذَریعَهً... (البلدالامین، ص ۲۴۳) [خدایا!] در این روز از روزهایت از تو می خواهم [روزی که] حقش را بزرگ داشته ای و از قدیم آن را سبقت داده ای و نزد مؤمنین ودیعه و به سوی خود وسیله قرارش داده ای.

زمین - کل کره ی زمین را از این محل با حُرمت گسترانده است. خدای متعال می فرماید:

اِنَّ اَوَّلَ بَیتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذی بِبَکَّهَ مُبارَکاً وَ هُدیً لِلعالَمینَ.(۱)

به درستی نخستین خانه ای که برای مردمان نهاده شد در «بکّه» است در حالی که مبارک و رهنمای جهانیان می باشد.

این بیت، بیت برکت و هدایت است. از دور و نزدیک، عالمیان برای گشتن به گرد آن و کسب برکات الهی از دامان آن به مسجد الحرام می شتابند. می آیند و از وفور نعمت ریزان الهی در جوار آن بهره ور می شوند. تصویر این برکت در کلام امام صادق علیه السلام چنین آمده است:

اِنَّ لِلّهِ تَبارَکَ وَ تَعالی حَولَ الکَعبَهِ عِشرینَ وَ مِائَهَ رَحمَهٍ مِنها سِتُّونَ لِلطّائِفینَ وَ اَربَعُونَ لِلمُصَلّینَ وَ عِشرونَ لِلنّاظِرینَ.(۲)

برای خداوند متعال در کنار کعبه صد و بیست رحمت است: شصت رحمت آن از برای طواف کنندگان و چهل [رحمت] از آن نمازگزاران و بیست رحمت از برای تماشاگران [کعبه].

نماز گزاردن و طواف کردن گرداگرد این بیت مصفا، انسان را مشمول آبشار مهر الهی می کند. به علاوه صرف نگریستن به کعبه ی معظم نیز آدمی را بر سر خوان سخاوت پروردگار می نشاند، مهمان می کند و از آن موائد آسمانی بهره ورش می سازد. البته همه ی برکات این

۱- آل عمران/۹۶، الکافی، ج۴، ص۱۸۹.

۲- الکافی، ج۴، ص ۲۴۰.

خانه ی پربرکت برای کسانی است که برای اهل بیت علیهم السلام همان حرمت و حقی را قائل باشند که برای کعبه قائل اند. چنان که امام صادق علیه السلام می فرمایند:

مَن أَتَی الکَعبَهَ فَعَرَفَ مِن حَقِّنا وَ حُرمَتِنا مِثلَ الَّذی عَرَفَ مِن حَقِّها وَ حُرمَتِها لَم یَخرُج مِن مَکَّهَ اِلاّ وَ قَد غُفِرَ لَهُ ذُنُوبُهُ وَ کَفاهُ اللهُ ما یَهُمُّهُ مِن اَمرِ دُنیاهُ وَ آخِرَتِه.(۱)

هرکس به زیارت کعبه بیاید پس از حق ما و حرمت ما بشناسد همانند آنچه از حق و حرمت آن می شناسد، از مکه خارج نمی شود، مگر آنکه گناهانش برایش بخشوده می شود و خداوند از امر دنیا و آخرتش آنچه برای او اهمیت دارد را کفایت می کند.

بخشودگی گناهان و کفایت امور مهم دنیوی و اخروی، مصادیقی از رحمت هایی است که کعبه ی شریف را در بر گرفته اند. اما این نصیب تنها از آن کسانی است که همانند حرمت و حق کعبه را برای امامان خود قائل اند. معرفت به حق و حرمت اهل بیت علیهم السلام همسنگ شناخت حق و حرمت کعبه است. بلکه از برخی روایات می توان دریافت که حرمت امام بسیار ارزشمندتر از کعبه است. امام صادق علیه السلام فرمودند:

المُؤمِنُ أعظَمُ حُرْمَهً مِنَ الکَعبَهِ.(۲)

حرمت مؤمن، بیشتر از کعبه است.

در نقل دیگری آن حضرت فرمودند:

۱- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۶۲، به نقل از محاسن.

۲- الخصال، ج ۱، ص ۲۷.

وَ اللهِ إنَّ المُؤمِنَ لَأَعظَمُ حَقّاً مِنَ الكَعبَهِ.(۱)

قسم به خدا، که حق مؤمن، یقیناً بزرگ تر از کعبه است.

پس حق و حرمت مؤمن یقینا بـا عظمت تر از حق و حرمت کعبه ی شـریف است. اینگونه پیـداست امامی که در رأس همه ی مؤمنـان قرار دارد و هیـچ کس به مقـام والای او نمی رسـد، چه حق و حرمت عظیمی داراست. به علاوه مگر جز این است که مؤمن همه ی شـرافت و قـدری که یـافته را وامـدار ایمـان خود است؟ مگر جز این است که پـایه و مـایه ی ایمـان هر مؤمنی را معرفت او به امامش تشـکیل می دهد؟ مگر جز این است که اگر کسـی معرفت به امامش نداشـته باشد خدا را نشـناخته و به او ایمان نیاورده؟ پس می توان نتیجه گرفت که اولاً حرمت و حق مؤمن عظیم تر از کعبه است. ثانیاً و به طریق اولی حرمت و حق امـامت والاـتر و پاسداشـتنی تر از بیت الله الحرام می باشـد، چرا که هر ارزشـی که برای مـؤمن در نظر گرفته می شود منوط به ایمان اوست و ایمان هیچ کس پذیرفته نیست مگر با معرفت امام علیه السلام و شناخت حق او.(۲)

کعبه در «بکّه»

نکتـه ی دیگری کـه آیـه ی شـریفه بر آن تکیـه دارد واقـع شـدن بیـت الله در نقطـه ای بـه نـام «بکّه» اسـت. راوی از حضـرت امیرالمؤمنین علیه السلام می پرسد: «بکّه از مکّه کجاست؟»

حضرت پاسخ می فرمایند: «مکّه [اطراف و] اکناف حرم و بکّه

۱- الاختصاص، ص ۲۸.

۲- برای نظر به تفصیلات و مستندات مراجعه کنید به: کتاب معرفت امام عصر، بخش دوم، فصل دوم (ارتباط ایمان با معرفت امام).

جایگاه بیت است.» عرضه می دارد: «چرا مکّه، مکّه نامیده شده؟»

حضرت می فرمایند:

لِاَنَّ اللهَ مَکَّ الاَرضَ مِن تَحتِها أَی دَحاها.

از آن رو که خداونـد زمین را از زیر آن بیرون آورد، یعنی گستراند. سؤال می کند: «پس چرابکّه، بکّه نامیده شد؟» در جواب فرمودند:

لِأَنَّها بَکَّت عُیُونَ الجَبّارینَ وَ المُذنِبینَ.(۱)

برای آنکه دیدگان جباران و گناهکاران را شکافته (خیره کرده) [یا پایین انداخته] است.

و در نقل دیگری آمده است:

لِأَنَّها بَکَّت رِقابَ الجَبّارینَ وَ اَعناقَ المُذنِبینَ.(۲)

به خاطر آنکه گردن های متکبران و گردن های گنهکاران را خرد کرده است.

«بـکّ» در لغت به «خرد کردن گردن»(۳) و شکافتن یا جدا کردن»(۴) معنا شده است. طبق فرمایش امیرمؤمنان علیه السـلام، به این علت، مکـان بیت مشـرف الهی را بکّه نامیـده انـد که در برابر آن چشم ها خیره میشود، سـرها به زیر می افتـد، گردن های فراخته، شکسته می گردد و شانه های

۱- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۸۵، به نقل از ارشاد القلوب.

۲- بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۱۲۶، به نقل از ارشاد القلوب.

۳- بَکَّ: دقّ العنق (کتاب العین، ج ۵، ص ۲۸۵، ماده ی بکّ).

۴- بَکّ الشی یبکّه بَکّاً: خرقه او فرقه (لسان العرب، ج ۱۰، ص ۴۰۲، ماده ی بکّ).

بالا رفته، فرو می افتند. این جایگاه، چنان است که گناهکاران را در برابر خود پشیمان و خیره می سازد. روسیاهان را از تک و تا می انـدازد. متکبران خودپسـند را به خضوع وا می دارد. در این کهکشان رحمت و عبودیت، در هر مداری گدا و شاه مقابل نشسـته اند، عالم و عامی به یک صورت و لباس اند و همه در پی فرمانبری. همه چون بندگان حلقه به گوشـی هستند که خود را ملزم به پـذیرش امر مولا و طاعت او می داننـد. هیـچ کس مجاز نیست به دیگری فخر بفروشد. اینجاست که هیچ طبقه ای و رتبه ای اعتبار ندارد. ملاک برتری، فقط تقوا و تقرب افزون تر به خدا است. این تعبیر و نامگذاری نشان می دهد که روحیه ی انسان در این حرم بایـد چنین روحیه ای باشـد مگر نه این است که انسان پا به هستی نهاده تا عبد باشد؟ مگر نه آنکه بندگی و تـذلل برابر پروردگار، شـرافت اوست؟ مگر نه آنکه سرشکسـتگی و خضوع برابر حق، هـدف آفرینش اوست؟ مگر نه آنکه او مملوک خدای خویش است؟ مگر جز این است که دم به دم باید از غیب مددش دهند تا بر پای ایسـتد؛ وگرنه ذرّات وجودش یکسره از هم می پاشند؟ پس با این همه آیا جایی برای آن میماند که کلاهش را کج بگذارد؟ اصلاً جا دارد که خودش را به حساب آورد؟ او به «بکّه» آمده است. حتی اگر هم کبری داشـته باشد در این جامی شکند چون کمر به خدمت خدا بسته و بی چون و چرا حلقه به گوشی می کند. این جا جایی است که از فرازش بت های ظاهر و مجسمه های سنگی را فرو انداخته اند و خرد کرده انـد. حالا نوبت بت «خود» است. این جا بایـد در نیستی کوفت و سـرنگونی کرد تا خداونـد انسان را هستی بخشد و سر بلند و سرفراز کند.

راهکار ایجاد تذلل: پیاده رفتن به زیارت بیت الله

اگر بخواهیم برای دستیابی به این تـذلل و افتادگی راه کاری بجوییم، می توان به توصـیه هایی مهم در سـیره و بیان معصومین علیهم السـلام اشاره کرد. این شـیوه «پیاده مشرّف شـدن به مکه یا به سوی کعبه ی شـریف» است. امام صادق علیه السـلام می فرمایند:

ما عُبِدَ اللهُ بِشَیءٍ اَفضَلَ مِنَ المَشیِ اِلی بَیتِه.(۱)

خداوند به چیزی با فضیلت تر از بین رفتن به سوی خانه اش(۲) عبادت نشده است.

وقتی انسـان بـا پـای پیـاده – خصوصاً با پای برهنه – راهی حرم شود روحیه ی فروتنی اش بیش از هنگامی است که سواره و با خدم و حشم،

۱- مستدرک الوسایل، ج ۸، ص ۲۹. در روایات اهل بیت علیهم السلام نقش عبادات دیگری چون دعا (الکافی، کتاب الدعاء، باب فضل الـدعاء، ح ۱) یـا انتظار فرج و گشایش از خداونـد (کمال الـدین، ج ۱، ص ۲۸۷) را نیز برترین عبادت شـمرده اند. جمع اینگونه روایـات می توانـد بـدین صورت باشـد که بگوییم این اعمـال و عبادات شـریف در کنار هم و در عرض هم، قله هـای سایر عبادتها هسـتند یا آنکه بگوییم افضـلیت هر یک از عبادات در شـرایط و جهات خاصّـِی و برای افراد مختلف تفاوت می کنـد یا آنکه بگوییم هر یک از این عبادات از جهت تأمین اثر خاصـی افضـلیت دارند و حیثیت افضـلیت آنها با هم تفاوت می کنـد. ولی به هر حـال این تأکیـدات و عبـارات شـریف می رسانـد که پیاده رفتن به سوی کعبه از ثواب ویژه ای برخوردار است.

۲- مرحوم شـیخ حر عاملی شبیه این روایت شریف را چنین نقل کرده اند: ما عُبدالله بِشَیءٍ مثلِ الصَّمتِ والمَشی الی بَیتِه(وسایل الشیعه، ج ۵، ص ۲۰۰) (خـدا به چیزی مثل سـکوت و پیاده رفتن به سوی خانه اش عبادت نشـد) و آن را در بابی تحت عنوان «اسـتحبابُ المَشـی الی المساجد» آورده اند. این نشان می دهد که ایشان مفهوم «بیت الله» را به همه ی مساجد توسـعه داده اند. ولی به هر روی چه این توسعه را بپذیریم و چه نپذیریم تفاوتی در فضیلت پیاده رفتن به سوی کعبه ایجاد نمی کند.

رهسپار گردد. خستگی پاها و احیاناً خلیدگی آنها، خواری انسان را یادآورش می شود و ضعف او را تذکّر می دهد. البته این ذلت در برابر پروردگار بایـد به عمق جان انسان نفوذ کند و از دلش بجوشد. ممکن است انسان هزاران فرسنگ پیاده راه آید امـا هنوز در درونش احساس فخر و بالاـ نشینی کنـد. در این صورت او بهره ای از «روح عبودیت حق» نبرده است. پای پیاده، بستر مناسبی است که این حالت قلبی در آدمی تقویت شود. زمینه ای است که او افزون بر ظاهر، در باطن نیز به مرتبه ی شکستگی در برابر خدای متعال برسد. هیچگاه بنده ی فقیر محتاجی که به گدایی بر در خانه ای می رود، خود را نمی گیرد؛ چنین بنده ای، احساس کاذب استغنا از سرورش را کنار می گذارد، خود را پیش او می شکند، دست به سینه می ایستد و حیا می کنـد از اینکه چشم در چشم مولایش اندازد. این حالت وقتی تقویت می شود که فرد به یاد آورد این همان مولای مهربانی است که ثانیه به ثانیه اداره اش کرده و نعمتش داده است امـا او در مقابـل، نه تنها حق نعمت را ادا نکره بلکه نمک خورده و نمکـدان را شکسته است. او به یاد می آورد که با کفران نعمت و معصیت بر سرورش شوریده و همه ی اینها را آن مولا می داند.

اینگونه است که بنده، خوار می شود در خود فرو می رود. خویش را بی تعارف، حقیر فقیر و مسکین مستکین معرّفی می کند و دلش نیز به این امر گواهی می دهـد. پیاده به حـج و به مسجدالحرام مشرّف شـدن علاوه بر رشـد دادن تواضع روحی، البته ثواب عظیمی هم برای حاجی در بر دارد. امام صادق علیه السلام فرمودند:

ابن عباس گفت بر چیزی پشیمان نشدم به مانند پشیمانی ام بر اینکه

چرا پیاده حج نگزاردم. چرا که از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که می فرماید:

مَن حَجَّ بَیتَ اللهِ ماشِیاً کَتَبَ اللهُ لَهُ سَبعَهَ اَلفِ حَسَنَهٍ مِن حَسَناتِ الحَرَمِ.

هرکس پیاده حج خانه ی خدا بگزارد، خداوند برای او هفت هزار حسنه از حسنات حرم می نگارد.

گفته شد: «ای رسول خدا! حسنات حرم چیست؟»

فرمودند:

حَسَنَهُ اَلفِ اَلفِ حَسَنَهٍ.

حسنه ی [معادل با] هزار هزار حسنه.

سپس امام صادق علیه السلام فرمودند:

فَضلُ المُشاهِ فِی الحَجِّ کَفَضلِ القَمَرِ لَیلَهَ البَدرِ عَلی سائِرِ النُّجُومِ وَ کانَ الحُسَینُ بنُ عَلِیٍّ یَمشی اِلَی الحَجِّ وَ دآَبَّتُهُ تُقادُ وَرائَهُ.(۱)

فضیلت پیاده هایی که در حجّ اند [بر سایر حاجیان]، همانند برتری ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است و سید الشهدا علیه السلام بارها پیاده حج می گزاردند در حالیکه مرکبشان از پی ایشان کشیده می شد.

خداوند هفت هزار حسنه، که هر یک هزار هزار حسنه است، را برای زائران پیاده ی خویش می نگارد. این ثواب از حدّ درک و تصوّر ما

۱- المحاسن، ج ۱، ص ۷۰.

بیرون و از محاسبات ما افزون است؛ به حاجی پیاده آمده چنان فضیلت می دهند که او را در آسمان برتری، ماه شب چهارده می کند. مشی به سوی خانه ی خدا و اینگونه حج گزاردن، به خودی خود یک عبادت است. بنابراین لوازم و شرایطی که سایر عبادات باید به همراه داشته باشند در مورد آن نیز جاری است. به طور مثال کسی که می خواهد چنین عبادت ارجمندی را انجام دهد باید در اقدام به آن، نیت قصد قربت به خدای متعال کند. اگر خدای نکرده چنین کسی جلب نظر دیگران را در نیت خویش داخل نماید از اخلاص در عمل فاصله گرفته است. عمل ناخالص و از روی ریا هم، چنان ثوابی را نخواهد داشت. در ادامه ی روایت گزارشی از سفرهای پیاده ی حضرت سیدالشهدا علیه السلام به حج مطرح شده است. این گونه حج گزاردن البته سیره ی غالب ائمه ی معصومین علیهم السلام بوده است. حتی در برخی موارد در این راه آزار و اذیت می دیده اند، امّا به شوق ثواب الهی، آن را به جان می خریده اند. به عنوان نمونه در احوال امام مجتبی علیه السلام چنین آمده است:

امام حسن مجتبی علیه السلام یک سال با پای پیاده به سوی مکّه خارج شدند. پس دو پایشان ورم کرد. یکی از غلامانشان به ایشان عرض کرد: «اگر سوار بر [مرکب] می شدید این ورم از [پای] شما تسکین می یافت» آن حضرت فرمود: «هرگز سوار [نمی شوم] وقتی به این منزل رسیدیم [مرد] سیاهی با تو روبه رو می شود در حالیکه به همراهش روغنی است. آن را از او بخر و نگاهش ندار (پیش من بیاور)». غلام عرضه داشت: «پدر و مادرم به فدایت به منزلی وارد نشده ایم که در آن کسی این دو را بفروشد.» حضرت فرمودند: «چرا، آن پیش روی توست به

فاصله ی کمتر از یک منزل». پس به اندازه ی یک میل پیش رفتند که آن مرد سیاه پیدا شد. امام حسن به غلام خود فرمودند: «آن مرد که [گفتم] در برابر توست پس روغن را از او بگیر و بهای آن] را به او بده». وقتی غلام حضرت نزد او [رفت] مرد سیاه گفت: «ای پسر! این روغن را برای که می خواهی؟» جواب داد: «برای حسن بن علی علیهما السلام» مرد سیاه گفت: «مرا نزد وی ببر» پس رفت و به نزد ایشان (امام حسن) واردش نمود. مرد سیاه عرضه داشت: «پدر و مادرم به فدایت! نمیدانستم شما به این [روغن] احتیاج دارید، اجازه می دهید که برای آن از شما هیچ چیز نستانم - چرا که من غلام شمایم - ولی در عوض از خدا بخواهید فرزند پسر [سالم و] معتدلی نصیبم کند که شما اهل بیت را دوست بدارد. من همسرم را ترک کردم در [حالیکه] حامله بود.» حضرت فرمودند: اِنطَلِق اِلی مَنزِلِکَ فَقَد وَهَبَ اللهُ لَکَ ذَکَراً سَوِیّاً وَ هُوَ مِن شیعَتِنا.(۱)

به خانه ات برو که خدا به تو فرزند پسر سالمی بخشیده که از شیعیان ماست.

با آنکه پای مبارک آن حضرت آزار دیده بود و ورم داشت اما راضی نشدند که سوار بر مرکب شوند و آسوده تر باشند. خواستند که با همان حالت راه را ادامه دهند. پس به خاطر ثواب هایی که این عبادت شریف دارد و اینکه نشانه ی خاکساری در برابر خداوند است، می ارزد انسان سختی و خستگی را تحمل کند. در عوض او می تواند با نیت خالصش عملی مقبول و با فضیلت این چنینی به کف آورد. علاوه بر آنچه گفته

۱- الکافی، کتاب الحجه، بابا مولد الحسن بن علی، ح ۶.

شد، برهنه پا رفتن به این راه، ثواب پر قدرتر و فراوانتری دارد. در روایتی ابان بن تغلب نقل می کند:

هم رکاب با امام صادق علیه السلام در راه میان مدینه و مکه بودم. هنگامی که به [حدّ] حرم رسیدند از مرکب فرو آمدند و غسل کردند و کفشهایشان را به دستشان گرفتند. سپس پای برهنه وارد حرم شدند. من نیز همانند آن حضرت چنین کردم. ایشان [رو به من] فرمودند:

یا اَبانُ مَن صَنَعَ مِثلَ ما رَأَیتَنی صَنَعتُ تَواضُعاً لِلهِ مَحَااللهُ عَنهُ مِائَهَ اَلفِ سَیِّئَهٍ وَ کَتَبَ لَهُ مِائَهَ اَلفِ حَسَنَهٍ وَ بَنَی اللهُ عزّوجَلَّ لَهُ مِائَهَ اَلفِ دَرَجَهٍ وَ قَضَی لَهُ مِائَهَ اَلفِ حاجَهٍ.(۱)

ای ابان هرکس چنان که من کردم را، به خاطر تواضع مقابل خداوند، انجام دهد خدای متعال صد هزار گناه از او محو می کند و صد هزار حسنه برایش می نگارد و خدای عزوجل صد هزار درجه برایش بنا می کند و صد هزار حاجت او را بر می آورد.

نکته ی اساسی در فرمایش امام صادق علیه السلام این است که آن حضرت انگیزه ی انجام چنین عملی را تواضع در برابر خداوند برمی شمرند. شروط عطای چنان ثوابی را اینگونه نیتی می دانند. بنده وار به سوی پروردگار رفتن نشانه ی تواضع حاجی است. او آمده تا فروتنی کند. آمده تا قدم به قدم هر چه را خدایش خواسته انجام دهد. وقتی آدمی کفش هایش را به دست می گیرد و پا را برهنه می کند فروتنی خود را به ظهور می آورد. به این ترتیب است که خداوند او را مشمول چنان فوایدی می کند. البته بخشوده شدن گناهان، نگاشته شدن حسنات، بالا

۱- الکافی، ج۴، ص ۳۹۸.

رفتن درجات و قضای حاجات بی آنکه عمل، پذیرفته ی حق شده باشد تحقق نخواهد یافت. همین قبولی است که همه ی ارزش و اعتبار عبادت، بدان وابسته است. امیرمؤمنان علیه السلام خطاب به جناب کمیل چنین می فرمایند:

یا کُمَیلُ! لَیسَ الشَّأنُ اَن تُصَلِّیَ وَ تَصُومَ وَ تَتَصَدَّقَ اِنَّما الشَّأنُ أَن تَکُونَ الصَّلوهُ فُعِلَت بِقَلبٍ نَقِیٍّ وَ عَمَلٍ عِندَاللهِ مَرضِیٍّ وَ خُشُوعٍ سَوِیٍّ وَ اِبقاءٍ لِلجِدِّ فیها... یا کُمَیلُ! اُنظُر فیمَ تُصَلّی وَ عَلی ما تُصَلِّی اِن لَم تَکُن مِن وَجهِهِ وَ حِلِّه فَلا قَبُولَ یا کُمَیلُ! اِنَّ اللِّسانَ یَبُوحُ مِنَ القَلبِ وَ القَلبُ یَقُومُ بِالغِذاءِ فَانظُر فیما تُغَذّی قَلبَکَ وَ جِسمَکَ فَاِن لَم یَکُن ذلِکَ حَلالاً لَم یَقبَلِ اللهُ تَعالی تَسبیحَکَ وَلا شُکرَکَ.(۱)

ای کمیل! مهم آن نیست که نمازگزاری و روزه بگیری و صدقه دهی، بلکه مهم آن است که نماز با قلبی پاک و عملی پسندیده نزد خدا و خشوعی راست و بی عیب و باقی نگهداشتن کوشش در آن، انجام گیرد!... ای کمیل! بنگر که در چه [لباسی] نماز می خوانی و بر چه نماز می گزاری که اگر از آنچه که باید و حلال است نباشد مقبول نیست.

ای کمیل! زبان از قلب، پرده بر میدارد و قلب با غذا قوام می گیرد، پس بنگر که چه غذایی به قلب و جسمت می دهی که اگر آن حلال نباشد، خداوند متعال، نه تسبیح تو را می پذیرد و نه شکرت را.

۱- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۷۵، به نقل از بشاره المصطفی.

کمیت نماز و روزه– و بلکه هر عبادتی - کمتر از کیفیت آن اهمیت دارد. اگر فرد نمازگزار قلبی آغشته به سیاهی گناهان داشته باشد قبولی عملش با مشکل مواجه می شود. اگر عبادت با تذلّل و سرافکندگی برابر پروردگار به جای آورده نشود از مؤلفه ای مهم در قبولی آن غفلت شده است.

در این فضا نمی توان بر اساس ضوابط به پذیرفته شدن عمل، اطمینان داشت.(۱) شرایط قبولی عبادات - و خصوصاً نماز(۲)– فراوان و متنوعند. یکی از آنها، این است که جسم فرد از مال حلال تغذیه کرده و روح او از لقمه ی پاک قوام گرفته باشد. اگر چنین نباشد خداوند نه تسبیحی را از انسان می پذیرد و نه شکری را نه نمازی را قبول می کند و نه روزه ای را شایسته است که حاجیان هوشیار پیش و بیش از پرداختن به ظاهر اعمال به فکر روح و هویت آنها باشند. شایسته است زمینه و شرایطی را فراهم آورند که بر اساس ضوابط الهی، عملشان به معرض پذیرش پروردگار نزدیک شود.

وقتی حاجی هوشیار به پیروی از معصومین علیهم السلام پای برهنه و با حال تواضع وارد حدّ حریم الهی شد، همواره نگران و مضطرب است که «آیا این عملش پذیرفته می گردد؟» «آیا منشأ به کف آوردن حسنات پر شمار، نصیبش می شود؟» «آیا مایه ی روا شدن حاجت هایش به دستش می آید یا نه؟» همه ی این نگرانیها بدان خاطر است که از قبولی و

۱- برای مطالعه تفصیلی و مستندات رجوع کنید به کتاب «در ضیافت ضریح، بخش چهارم (قبولی)».

۲- چنانکه از امام صادق روایت است که فرمودند: لِلصّلوهِ اربعهُ آلاف حدٍّ (تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۲۴۲) برای نماز چهار هزار حد وجود دارد.

پسندیده شدن عملش در بارگاه ربوبی اطمینان ندارد. نمی داند آیا موفق شده همه ی موجبات قبولی عملش را فراهم آورد و موانع آن را رفع نماید یا خیر؟ پیاده رفتن به سوی بیت الله، ثوابی اینگونه ارزشمند و پرقدر دارد. خداوند به قدم های خسته در راه کعبه چنین عنایت می کند. اما اگر حسین بن علی به کعبه حرمت و کرامت بخشیده باشد،(۱) چه عجب که خداوند متعال به زائر اباعبدالله علیه السلام نیز اینگونه اجرای عطا کند؟

ثواب پیاده رفتن به زیارت حضرت سیدالشهدا علیه السلام

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

مَن اَتی قَبرَ الحُسَینِ ماشِیاً کَتَبَ اللهُ لَهُ بِکُلِّ خُطوَهٍ اَلفَ حَسَنَهٍ وَ مَحا عَنهُ اَلفَ سَیِّئهٍ وَ رَفَعَ لَهُ أَلفَ دَرَجهٍ فَإذا اَتیتَ الفُراتَ فَاغتَسِل وَ عَلِّق نَعلَیکَ وَ امشِ حافیاً وَ امشِ مَشیَ العَبدِ الذَّلیلِ.(۲)

هر که پیاده به [زیارت] قبر امام حسین بیاید، خداوند به ازای هر قدمی برایش هزار حسنه می نگارد و از او هزار [گناه و] زشتی را محو می کند و هزار درجه او را بالا می برد. پس هنگامی که به سوی فرات آمدی، غسل کن و کفش هایت را بیاویز و پای برهنه راه برو و همچون بنده ی ذلیل قدم بردار.

زائر مقبول حضرت اباعبدالله علیه السلام به ازای هر قدم، هزار حسنه به

۱- در این باره در صفحات آینده مفصّلاً سخن خواهیم راند.

۲- وسایل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۴۰.

کف می آورد، هزار گناهش بخشوده می شود و هزار درجه فراتر از آنچه که هست می رود. این گام ها، گام هایی معمولی نیستند. این قدمها، همتا و مانندی ندارند. مقصدشان مزار ملک پاسبانی است که شرافتی وصف ناشدنی دارد. این است که مؤمن با معرفت، در مقابل این شکوه بی همانند، خود را بسیار حقیر می یابد و کفش از پای به در می کند. برهنه پای، همانند بندگانی پست و حقیر، سوی مولایش راه می سپرد و این ابراز ذلت در برابر حجه الله چه معجزه ها که نمی کند! بنگرید:

جون، ابتدا غلام جناب ابوذر بود و سپس به امام مجتبی علیه السلام و پس از ایشان به سیدالشهدا علیه السلام تعلق داشت. در کربلا در رکاب مولایش بود، این غلام سیه چرده روز عاشورا به حضور اباعبدالله رسید. حضرت به او فرمودند:

اَنتَ فی اِذنٍ مِنّی فَاِنَّما تَبِعتَنا طَلَباً لِلعافیَهِ فَلا تَبتَلِ بِطَریقِنا.

تو از جانب من اجازه داری (آزادی که بروی) چرا که تو ما را به خاطر طلب آسایش دنبال نمودی، پس خود را به خاطر (همراهی با ما) به بالا گرفتار نکن. جون عرضه داشت:

ای پسر رسول خدا! من در آسایش [و راحتی] کاسه لیس شما بودم و در دشواری رهایتان کنم؟ به خدا سوگند که بویم بد است و جسمم پست و رنگم سیاه است. پس با منت گذاشتن بهشت بر من، فرج و راه نفسی برایم بگشا تا بویم خوش شود و حَسَبَم شرافت یابد و صورتم سپید گردد. نه به خدا از شما جدا نمی شوم تا اینکه این خون سیاه با خون شما در آمیزد.(۱)

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۲، به نقل از لهوف.

مرحوم آیت الله حاج شیخ جعفر شوشتری به درباره ی این غلام چنین می فرماید:

... چون بنده، خود را بی قابلیت داشت، که خود را «جناب» نداند، خود را هیچ بداند، پیش خدا زیاد قرب دارد. مثلا آن «غلام سیاه» از شهدای کربلا معلوم است که خجالت داشت از بی قابلیتی خودش، که خون سیاه او داخل خون خوبان شود. عرضی کرد: «یابن رسول الله! من قابلیت بهشت دارم؟» ببین همین خجالتش که: من سیاه؟! خون سیاه؟!... همین پیش خدا خیلی قرب دارد.

این است که حضرت رفت بالای سرش، برای او ادعا کرد که: «ای پروردگارا! رویش را سفید کن بویش را خوش کن! با محمّد و آل محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم او را محشور کن.» (۱)

در نهری افتاده بود، بعد از ده روز، نعش آن جناب را دیدند، او را که رفتند دفن کنند، بوی مشک از او ساطع بود.(۲)

خوب است هنگام گام برداشتن به سوی ضریح سیدالشهدا علیه السلام هم ظاهرمان حکایت از ذلت کند و هم باطنمان از چنین خضوعی، انباشته باشد. کسی که واقعاً بنده وار به سوی سرورش رهسپار می شود به این می اندیشد که: «سیاه رویی چون من قلبش از آلودگی ها سنگ شده و جانش بوی گنداب گناه را به خود گرفته است. این بدبخت کجا لیاقت آن را دارد که در محضر اباعبدالله علیه السلام حاضر شود؛ محضر آقایی که

۱- حضرت عرضه داشتند: اَللّهُمَّ بَیِّض وَجهَهُ وَ طَیِّب ریحَهُ وَاحشُرهُ مَعَ الاَبرارِ وَ عَرِّف بَینَهُ وَ بَینَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ (اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۵، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۳).

۲- مواعظ، ص ۹۵.

سراسر پاکی و سراپا سپیدی و نور است. با چه رویی می خواهد این جا بیاید و لب از لب باز کند؟» بنده ی خطا کار حالا به نزد مولای خطا پوش و عذرپذیر آمده است. چه زیباست که تعارف را کنار بگذارد و بدبویی و سیه رویی خود را به این خسرو خوبان اظهار کند. چه زیباست که از آقایش بخواهد رویش را سپید و بویش را نکو نماید و به بهشت مصاحبت با خویش راهش دهد؟ این حالت یکی از بهترین حالاتی است که طعم شیرین تواضع برابر مولا را به انسان می چشاند. اینگونه است که می توان برای نجات یافتن از باتلاق معصیت، به دستگیری آن بزرگوار امید بست. اینگونه است که برهنه پایی بیرونی را می توان نشانه ی سرافکندگی و شرمندگی درون گرفت!

کربلا، برتر از کعبه و مکه

اشاره

پیش از این روایتی نقل نمودیم که مکه ی مکرمه را به عنوان محبوب ترین بقعه های کره ی زمین معرفی نموده بود. در بخشی دیگر از روایات امّا، میان شهر مکه و شهر کربلا مقایسه ای صورت گرفته است که کربلا را حتی از مکه ی منوره نیز برتر معرّفی می نماید. اینگونه روایات نشان می دهد که برتری مکه بر همه ی سرزمین ها، به جز کربلای معلی، برقرار است. امام صادق درباره ی سیدالشهدا علیه السلام فرمودند:

وَاللهِ لَو اَنّی حَدَّثتُکُم بِفَضلِ زیارَتِه وَ بِفَضلِ قَبرِهِ لَتَرکتُمُ الحَجَّ رَأساً وَ ما حَجَّ مِنکُم اَحَدٌ وَیحَکَ اَما عَلِمتَ اَنَّ اللهَ اتَّخَذَ کَربَلاءَ حَرَماً آمِناً مُبارَکاً قَبلَ اَن یَتَّخِذَ مَکَّهَ حَرَماً.(۱)

۱- بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۳، به نقل از کامل الزیارات.

به خدا قسم اگر از فضیلت زیارت او (امام حسین علیه السلام) و فضیلت قبر او شما را با خبر می نمودم، اساساً حج را ترک می گفتید! و هیچکس از شما حج نمی گزارد وای بر تو! آیا نمیدانی که خداوند کربلا را حرم امن و مبارک خود قرار داد پیش از آنکه مکه را حرم قرار دهد؟

یکی از حکمت های برتری ثواب زیارت سیدالشهدا علیه السلام بر حج همین برتری سرزمین کربلا بر وادی وحی و توحید است. به گزارش امام صادق علیه السلام پیش از آنکه خداوند، نهر رحمت را سرازیر مکه ی معظمه کند کربلا را به عنوان حرم امن الهی قرار داده است. امّا خوب است بنگریم که چگونه خدای متعال، برتری کربلای معلی را به رخ مکه ی مکرمه می کشد و نسبت این برتری چگونه است؟ امام صادق علیه السلام در این باره می فرمایند:

زمین کعبه گفت: «کیست مثل من؟ در حالیکه خانه ی خدا بر پشتم بنا شده است، از هر راه دور و درازی مردم به سوی من می آیند و حرم خدا و [حریم] امن او قرار داده شده ام.»

پس خداوند به آن وحی نمود که:

«[از سخن گفتن] باز ایست و آرام گیر! آنچه تو به آن فضیلت یافته ای –در [مقایسه] با آنچه از [فضل] که به سرزمین کربلا داده شده است – نیست مگر به منزله ی سوزنی که در دریا فرو شود و از آب دریا بردارد.

و لَو لا تُربَهُ کَربَلاءَ ما فَضَّلتُکِ وَ لَو لا مَن تَضَمَّنَهُ اَرضُ کَربَلاءَ ما خَلَقتُکِ وَ لا خَلَقتُ البَیتَ الَّذی بِهِ افتَخَرتِ.

و اگر نبود خاک کربلا، تو را فضیلت نمیدادم و اگر نبود کسی که

خاک کربلا در برش گرفته است تو را خلق نمی کردم و خانه ای را که بدان فخر می کنی را نیز نمی آفریدم.»

[سپس خداوند متعال فرمود:]

«پس آرام گیر و سر جایت بمان و خوار و متواضع و پست و ذلیل باش، بی آنکه خودت را بگیری و در برابر سرزمین کربلا فخر بفروشی. وگرنه بر تو خشم می گیرم و در آتش جهنمت می افکنم.»(۱)

در این جا توجه به چهار نکته ی مهم ضروری می نماید:

۱) گفتگوی خداوند متعال با دو سرزمین مکّه و کربلا و فخر یا تواضع کردن آنها، امری نیست که عقلاً بعید یا محال باشد. برای درک بهتر این مسئله، از خود آغاز می کنیم. انسان می یابد که دارای کمالات و دارایی های مختلفی است و این دارایی ها قابل افزایش و کاهش هستند. به طور مثال انسان وقتی به خود می نگرد خویش را واجد کمالات مختلفی از قبیل عقل، علم، قدرت و... می یابد. می فهمد که هر یک از این دارایی ها قابل افزایش و کاهش و نیز قابل سلب و ایجادند. این امر محال نیست که علم «من» را از «من» سلب نمایند یا آن را توسعه بخشند. می شود که حوزه ی «قدرت» و «اختیار» مرا تنگ تر یا وسیع تر کنند. این مسئله درباره ی هر مخلوقی ممکن است. ماهیت هر مخلوقی می تواند پذیرای کمالات مختلفی باشد. ممکن است خداوند متعال به یک حیوان، جماد یا یک جایگاه و سرزمین، کمال عقل و اختیار ببخشد و از آن امتحان بگیرد. وقتی این دو کمال به مخلوقی داده شد، همانند وقتی که انسان مختار و عاقل به انتخاب آزادانه دست میزند،

۱- بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۰۶، به نقل از کامل الزیارات.

آن مخلوق نیز می یابد که می تواند چنین کند. پس عقلاً استبعادی ندارد که خداوند به این دو سرزمین عزیز، نور عقل و اختیار و توان تکلم عطا کند. هیچ بعید نیست که در پی تملیک این کمالات به آنها، از ایشان آزمون بگیرد. هیچ دور نیست که از میان این دو یکی خودستایی را پیش بگیرد و دیگری تواضع و سپاس را برگزیند. هر دوی این ها واجد کمال عقل و اختیار شده اند. عقاب یا پاداش بخشیدن به این دو نیز البته برخاسته از همین قدرت فهم و انتخاب آزادانه است.

این رفع استبعاد البته از طریق نقل نیز ممکن است. به طور مثال خداوند متعال، همه چیز آفرینش را تسبیح گوی خود می داند و می فرماید:

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمواتُ السَّبعُ وَ الأَرضُ وَ مَن فیهِنَّ وَ اِن مِن شَیءٍ اِلّا یُسَبِّحُ بَحَمدِه وَ لکِن لا تَفقَهُونَ تَسبیحَهُم.(۱)

آسمانهای هفتگانه و زمین و هر که در آنها هست برای او تسبیح می کنند و هیچ چیز نیست مگر آنکه [خدا را]؛ به ستایش او تسبیح می کند ولیکن شما تسبیح گفتن آنها را نمی فهمید.

نسبت دادن فعل تسبیح به آسمانها و زمین و همه ی اشیاء، هنگامی صحیح است که درجه ای از فهم و اختیار را برای آنها قائل باشیم. باید بفهمند چه می کنند و فعل خود را انتخاب کنند تا انتساب فعل به آنها، صحیح باشد. پس آسمانها، زمین و اشیاء را واجد درجه ای از این کمالات و وجدانها می دانیم تا بتوان این فرمایش الهی را به درستی دریافت.

۱- اسراء / ۴۴.

نکته ی بسیار مهم این که خداوند متعال در عین تأکید بر تسبیح همه چیز برای خود، تأکید می ورزد که: «شما انسانها این تسبیح را نمی فهمید و در دایره ی ادراکتان نمیگنجد.» این گواهی حق متعال نشان می دهد دریچه های فهم و ادراک انسان، به طور عادی، محدود است. به علاوه این حکم عقل را تأیید می کند که نمی توان هر آنچه در ورای محسوسات است را انکار نمود. بلکه چون کلام صریح وحی بر آن پای می فشرد باید در عین اینکه آن را نمی یابیم به وجود چنین واقعیتی اذعان کنیم. با این تفاصیل تصدیق روایت مذکور، چندان دشوار نیست. عقل و نقل، امکان و بلکه تحقق چنین رخدادی را می پذیرند.

۲) سرزمین مکه به خود می بالد و خویش را بی رقیب می شناسد. و همین «خود برتربینی» است که او را مورد عتاب و خطاب تند وحی قرار می دهد. سرزمین مکه با استفهام انکاری «چه کسی مثل من است؟» در واقع می گوید: «هیچ سرزمینی به برتری من نیست» خدای متعال در پاسخ به این فخر فروشی می فرماید: «من کربلا را برتر از تو قرار داده ام و شریف تر و با فضیلت تر از تو خواسته ام. حکایت تو و کربلا- حکایت قطره و دریاست» و بلکه کمتر از قطره از آن رو که وقتی سوزنی را در آب فرو کنیم و بیرون بیاوریم کمتر از یک قطره بر آن باقی می ماند. از سوی دیگر، نه تنها خداوند متعال چنین برتری کربلا را به رخ کعبه می کشد، بلکه همه ی شرافت آن را طفیلی عظمت کربلا می داند. به مکه می فرماید: «اگر امام حسین تا - که همه ی فضیلت کربلا به آن است - نبود نه تو را خلق می کردم و نه خانه ی کعبه ای را که بدان فخر می کنی.»

در فرمایش دیگری از امام باقر علیه السلام، قدمت زمان پر برکت قرار گرفتن وادی طف، چنین به تصویر کشیده شده:

خَلَقَ اللهُ تَبارَکَ وَ تَعالی أَرضَ کَربَلاءَ قَبلَ اَن یَخلُقَ الکَعبَهَ بِأَربَعَهٍ وَ عِشرینَ اَلفَ عامٍ وَ قَدَّسَـها وَ بارَکَ عَلَیها فَما زالَت قَبلَ خَلقِ اللهِ الخَلَقَ مُقَدَّسَهً مُبارَکَهً.(۱)

خداوند تبارک و تعالی، زمین کربلا را بیست و چهار هزار سال پیش از آنکه کعبه را خلق کند آفرید. و آن را مقدس قرار داد و بر آن برکت قرار داد. پس پیش از آنکه خدا مخلوقات را بیافریند، همواره مقدّس و مبارک بود.

آری پیش از آفرینش کعبه - و بلکه پیش از خلق هر آفریـده ای - پروردگار متعال به تقدیس خاک مطهر کربلا پرداخته بود. هزاران سال پیش از آنکه کعبه ای بنا شود، مشـهد مقدّس سیدالشـهدا علیه السـلام را برآن فضـیلت و برتری داده بود. البته این برتری بخشـیدن پیش از آن بـوده که این سـرزمین معظم به عنوان مزار آن حضـرت قرار گیرد. این شـرافت پس از گرفتن یک آزمون الهی از کربلای معلی به دست آمده است.

امام صادق علیه السلام از مخاطبه ی خداوند متعال با سرزمین کربلا چنین سخن می گویند:

خداونـد تبـارک و تعـالی برخی از سـرزمین ها و آب ها را بر برخی دیگر برتری داد. پس برخی از آنها فخر فروختنـد و برخی طغیان کردند. پس هیچ آب و زمینی نبود که با طغیان و فخر فروشی اش به خاطر ترک نمودن تواضع برای خداوند عقاب شد. [و کعبه نیز

۱- کامل الزیارات، باب ۸۸، ح ۴.

چنین کرد] تا اینکه خداوند مشرکان را بر کعبه مسلط نمود و به سوی زمزم آب شوری فرستاد تا اینکه مزه اش فاسد و [خراب] شد و کربلا و آب فرات اولین زمین و آبی بودند که خداوند تبارک و تعالی مقدّس قرارشان داد و خداوند بر آن دو برکت فرو فرستاد. پس خداوند به آن (کربلا) فرمود: «سخن بگو به آنچه خداوند تعالی تو را برتری بخشیده است.» پس وقتی برخی از زمین ها و آب ها بر برخی دیگر فخر فروختند گفت:

اَنا اَرضُ اللهِ المُقَدَّسَهُ المُبارَکَهُ، الشِّفاءُ فی تُربَتی وَ مائی وَ لا فَخرَ بَل خاضِعَهٌ ذَلیلَهٌ لِمَن فَعَلَ بی ذلِکَ وَ لا فَخرَ عَلی مَن دونی بَل شُکراً للهِ.

من زمین مقدّس مبارک خدایم. شفا در خاک و آب من است و فخری [به واسطه ی این، بر دیگران] نیست. بلکه [من] خاضع و ذلیلم در برابر کسی که با من چنین کرد و فخری [برای من] نیست بر پست تر از خودم، بلکه [می گویم] شکر خدای راست.

پس خداوند آن را بزرگ داشت و آن [کرامت] او را به واسطه ی امام حسین علیه السلام و اصحاب ایشان افزون نمود؛ به خاطر تواضعش و شکرش برای خداوند.

سپس امام صادق علیه السلام فرمودند:

مَن تَواضَعَ للهِ رَفَعَهُ اللهُ وَ مَن تَکَبَّرَ وَضَعَهُ اللهُ.(۱)

هر که برای خدا تواضع کند، خداوند رفعتش می دهد و هر که تکبر ورزد، خداوند پستش می کند.

۱- بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۰۹، به نقل از کامل الزیارات.

فخرفروشی مکه ی مکرمه بر سایر زمین ها او را مشمول خطاب عتاب آمیز پروردگار قرار داد. تفاخر او باعث شد که خداوند، مانع تسلط مشرکان بر کعبه نشود، نیز آب شوری به سوی زمزم بفرستد و شیرینی آن را ضایع نماید. اما در مقابل، خداوند متعال به تقدیس و تفخیم سرزمین کربلا پرداخت. وقتی نظر او را در این باره جویا شد کربلای معلی نه تنها به دیگر زمین ها فخر نفروخت بلکه این تعظیم الهی را اساساً مایه ی فخر ندانست. وقتی چیزی می تواند مایه ی فخر باشد که فرد آن را از پیش خود به کف آورده باشد. اما هنگامی که دیگری به انسان دارایی و منزلتی می بخشد، این شأن و جایگاه والا متعلق به هموست. پس فخر نمودن به آن معنا ندارد. این است که کربلای عالی مقام به جای تفاخر، اوّلاً در برابر خداوند تواضع می کند. ثانیاً خداوند را بر این نعمت والا و این مرحمت بی همتا شکر و سپاس می گوید.

این دو نتیجه ی با ارزش از آن روست که کربلای مکرم می داند خود با قابلیت و تکاپوی خویش به این جا که هست نرسیده است. می داند خداوند او را به این جا رسانده و همین «از خود ندیدن دارایی و کمال» و «از خدا دیدن» آن است که خضوع و شکر را به بار می آورد. خداوند هم به واسطه ی سربلندی او از امتحان و این دو روحیه ی ستوده ی کربلا، آن تکریم اولیه را فزونی می بخشد و نعمت را بر خاک کربلا تمام می کند. آقا و سرور شهیدان و یاران بی مانندش را به آغوش او می سپرد تا برای همیشه وقتی آتشفشان محبت از سینه ی دلدادگان حسین می جوشد، آرزوی کربلا را به زبان آورند.

۳) رفتار سرزده از این دو سرزمین شریف و نتیجه ای که در پی این دو گونه برخورد با تعظیم الهی به دست آمده، خود بسیار درس آموز است. امام صادق در انتهای روایت دوّم فرمودند: «هرکس برای خدا تواضع کند، خداوند رفعتش می دهد و هر که تکبر ورزد، خداوند او را فرو می نشاند.» تواضع انسان در برابر خداوند به این است که فقر ذاتی خود را دریابد و بفهمد که آنچه دارد را به اتکای پروردگار خود به دست آورده است. اگر انسان به ذات خویش رجوع کند چیزی جز فقر و ظلمت نمی یابد. همه ی کمالات انسان وامدار تملیک الهی است. او مستقلاً از خود هیچ ندارد. کسی که دستش خالی است اگر با امانت مال دیگری، فخر بفروشد نشان از غفلت او از حقیقت امر دارد. شناخت صحیح از ناداری خود و عاریتی بودن کمالات خود، باعث می شود انسان لزوم تواضع و تذلل در برابر بی نیاز بی همتا را تصدیق کند. وقتی این تصدیق صورت گرفت، عمل خارجی او نیز حاکی از این تصدیق قلبی خواهد بود. آن تواضع و تذلل قلبی، خود را در ظاهر رفتار فرد، نشان خواهد داد. اینگونه به پاداش این عمل پسندیده، خداوند متعال فرد را والایی می دهد و مرتبه ی بلند اعطا می کند. هنگامی که چنین رفتاری از انسان سر نزد و غافلانه آنچه دارد را از آن خود پنداشت، خداوند نیز پوچی این فخر او را نمایان می کند. عقابش این است که او را به فرو دست و جایگاه پست می نشاند.(۱)

۱- توجه شود که این سنت الهی یک امر لایتغیر و غیر قابل عدول نیست و دست خداوند را نمی بندد. بنابراین امکان این امر منتفی نیست که خداوند متعالی به حکمتهایی -از جمله امتحان - بنده ی فخرفروش بالانشینی را رفعت افزون تر عطا کند و بنده ی متواضعی را به حکمتهایی - از جمله اعطای اجر فراوان تر- در مذلت و سخت روزی نگاه دارد.

۴) مقـایسه ی این دو سـرزمین والا مقام با یکـدیگر هرگز به معنای آن نیست که مکه ی معظمه و کعبه ی مشـرّف از حرمت و اهمیـت ویژه برخـوردار نیسـتند. در این جـا سـخن از مقـایسه ی این دو سـرزمین شـریف است. می تـوان از این فرمـایش هـای معصومین علیهم السـلام نتیجه گرفت مکه و کعبه در عین اینکه محبوب ترین سـرزمین هـا و بقاع کره ی زمین هسـتند، ولی به شرف کربلاـی معلی و مرقـد حضـرت اباعبـدالله علیه السـلام نمی رسـند. بنابراین به حرمت و عظمت مکه ی مکرمه و کعبه ی مشـرّف معترفیم. امّا در مقام جمع میان روایات این مقام های کریم را در رتبه ای فروتر از مزار حضـرت سیدالشهدا علیه السلام می نشانیم.(۱)

سرزمین کربلا خطه ای از بهشت و وطن بهشتیان پیش از این روایتی را از حضرت امام باقر علیه السلام نقل نمودیم که ضمن آن فرموده بودند: «پیش از آنکه خداوند مخلوقات را بیافریند، کربلا را همواره مقدّس و مبارک قرار داده بود.» آن حضرت در ادامه ی این فرمایش خود می فرمایند:

ولا تَزالُ کَذلِکَ حَتّی یَجعَلَها اللهُ أَفضَلَ اَرضٍ فِی الجَنَّهِ وَ أَفضَلَ مَنزِلٍ وَ مَسکَنٍ یُسکِنُ اللهُ فیهِ اَولِیاءَهُ فِی الجَنَّهِ.(۲)

.۲

۱- در ایـن زمینه می توانیـد رجوع کنیـد به «عنـوان نهم» از کتـاب شـریف «خصـائص الحسـینّیه» مرحـوم آیت الله شـیخ جعفر شوشتری رحمه الله تحت عنوان: «در خصوصیات آن حضرت نسبت به بیت الله الحرام و مقاصد چهارگانه ی آن».

۲- کامل الزیارات، باب ۸۸، ح۴.

و همیشه چنین است تا آنکه خداونـد آن را برترین زمین در بهشت قرار دهـد و بهترین منزل و محل سـکونتی که خدا اولیایش را در بهشت، در آن سکنی می دهد.

سرزمین کربلا پیش از خلق آفریـدگان برترین زمین ها بوده و برکت و امان را به دامان گرفته است. به علاوه پس از پایان دنیا و برقراری قیامت نیز هم چنان این شـرافت بر قرار خواهد بود. خداوند در بهشت نیز برترین مسـکن و جایگاه مخصوص اولیای خویش را کربلای معلی قرار می دهد. آری کربلا قطعه ای از بهشت است بر بستر این سیاره ی خاکی. نگین جنات الهی است در صدر فردوس. اینگونه چه جای شگفتی اگر زیارت آن، آرزوی مقربان و خاصّان درگاه پروردگار باشد:

مَوضِعُ قَبرِهِ مُنـذُ یَوم دُفِنَ رَوضَـهٌ مِن رِیـاضِ الجَنَّهِ وَ مِنهُ مِعراجٌ یُعرَجُ فیهِ بِأَعمـالِ زُوّارِهِ اِلَی السَّمـاءِ فَلَیسَ مَلَـکٌ وَلا نَبِیٌّ فِی السَّمواتِ وَ لَا الاَرضِ اِلاّ وَ هُم یَسأَلُونَ الله جَلَّ وَ عزَّ اَن یَأذَنَ لَهُم فی زِیارَهِ قَبرِ الحُسَینِ فَفَوجٌ یَنزِلُ وَ فَوجٌ یَعرُجُ.(۱)

جایگـاه قبر او (امـام حسـین) از روزی که [آن حضـرت] دفن شـد، باغی از باغ های بهشت است و بخشـی از آن محل عروجی است که اعمال زوار آن حضـرت در آن به سوی آسـمان عروج می کند. پس هیچ فرشـته و پیامبری در آسمانها و زمین نیست مگر آنکه از خدای عزوجل درخواست می کنند(۲) که رخصتشان

۱- کتاب المزار، ص ۲۴.

۲- امـام سـجاد علیه السـلام یکی از اوقات شـریفی که تمام انبیاء به زیارت آن حضـرت می آینـد را نیمه ی شـعبان معرفی می فرماینـد: «هرکس دوست می دارد که صـد و بیست و چهار هزار نبی با او مصافحه کننـد قبر اباعبدالله – حسـین بن علی علیهما السـلام- را در نیمه ی شعبان زیارت کند چرا که ارواح پیامبران از خداوند برای زیارت ایشان اجازه می طلبند پس به آنها اذن داده می شود. از میان آنها پنج [پیامبر] اولوالعزم از پیامبرانند» و سپس حضرت در بیان نام آنها فرمودند: «نوح، ابراهیم، موسی، عیسـی و محمّـد» پیامبران و انبیاء والا مقام الهی نه تنها مشـتاقانه به زیارت قبر عزیز رسول خـدا صـلّی الله علیه و آله و سـلّم می آینـد بلکه به احترام آن حضـرت با زوار ایشان مصافحه می کننـد. ناگفته پیداست که از این مصافحه چه برکتها و لطف ها می تواند نصیب زائر شود. (کامل الزیارات، باب ۷۲، ح۲)

دهد قبر حسین علیه السلام را زیارت نمایند. پس گروهی فرود می آیند و گروهی صعود می نمایند.

این سرزمین بی قرین، باغی از باغهای بهشت است. روز و شب محل عبور و مرور فرشتگان می باشد؛ فوجی در حال هبوط و فوجی در حال صعود. آنقدر حضور در این بهشت، ارزشمند است که هیچ فرشته ی مقرب و نبی مرسلی نیست، مگر آنکه آرزوی زیارت این مکان آسمانی را دارد. خواهش انبیا و فرشتگان از خداوند متعال دریافت این شرف است. به این بهشت آمدن، از صفای سرشار آن نوشیدن و در ملکوت آن پرواز کردن، سعادت اندکی نیست. مقبول این درگه شدن آدمی را صاحب خانه ی بهشت می کند. به این فرمایش از امام صادق علیه السلام توجه کنید:

مَن لَم یَأتِ قَبرَ الحُسَینِ وَ هُوَ یَزعُمُ اَنَّهُ لَنا بِشیعَهٍ حَتّی یَمُوتَ فَلَیسَ هُوَ لَنا بِشیعَهٍ وَ اِن کانَ مِن اَهلِ الجَنَّهِ فَهُوَ مِن ضیفانِ اَهلِ الجَنَّه.(۱)

۱- کامل الزیارات، باب ۷۸، ح ۳.

هرکس به [زیارت] قبر امام حسین نیاید، در حالیکه گمان دارد که شیعه ی ماست، [و آنقدر به زیارت نیاید] تا بمیرد، پس شیعه ی ما نیست و اگر از اهالی بهشت باشد از میهمانان اهل بهشت است.

دست یافتن به کمال شیفتگی ممکن نیست مگر اینکه انسان دل در گرو این زیارت داشته باشد و در صورت استطاعت راهی این وادی مقدّس شود.(۱) مطابق فرمایش امام صادق علیه السلام اگر مؤمن اهل بهشتی بدون زیارت امام حسین از دنیا برود، میهمان اهل بهشت خواهد بود و آن جا صاحب خانه نیست. معلوم می شود میزبانان این میهمان ها - که بهشت، مسکن سند خورده ی آنان است - کسانی هستند که تاج غبار روبی از ضریح شش گوشه را به سر نهاده اند. دیگران، که اهل بهشتند امّا همانند اینان نیستند، در خانه ی آنان و بر آنان وارد می شوند.

عجب از این شکوه به وصف نیامدنی و این بلندای خیره کننده که خداوند به سیدالشهدا علیه السلام عطا نموده است. سرزمینش بهشت، مرقدش بوستان بهشتی، زائرانش اهل بهشت و صاحبان بهشت... شاید این همه از آن روست که خداوند بهشت را از نور مقدس آن حضرت آفریده است.

... فَتَقَ نُورَ الحُسَینِ فَخَلَقَ مِنهُ الجَنَّهَ وَ الحُورَ العینَ، فَنُورُ

۱- چنانکه از روایات اهل بیت علیهم السلام برمی آید نیت و همّت زیارت سیدالشهدا علیه السلام نیز بسیار ماجور و مورد رضای الهی است. کسی که با وجود شوق و همّت زیارت، پایش به کربلا نرسد یا نتواند در طول عمر به آنجا سفر کند، امّا آرزوی رسیدن به کربلا را داشته باشد - هر چند نتوانسته در محضر امام حسین علیه السلام حاضر شود- امّا خداوند متعال او را به همین قصد و عزم اجرا می دهد. (برای مشاهده ی تفصیلات و مستندات رجوع کنید به کتاب در ضیافت ضریح، بخش سوم «نیت و همّت»).

الجَنَّهِ وَ الحُورِ العینِ مِن نُورِ الحُسَینِ وَ نُورُ الحُسَینِ مِن نُورِ اللهِ وَالحُسَینُ أَفضَلُ مِنَ الجَنَّهِ وَ الحُورِ العینِ.(۱)

[خداوند متعال] نور حسین علیه السلام را شکافت پس، از آن بهشت و حورالعین را آفرید پس نور بهشت و حورالعین از نور حسین علیه السلام است و نور حسین علیه السلام از نور خداست و حسین برتر از بهشت و حورالعین است.

شایستگی توجه به «روح هویت حج»

به این ترتیب اگر اینگونه توجهات را در بردارنده ی «هویت» حج بدانیم، توجه و عرض ولایت و نصرت به اهل بیت - و خصوصاً حضرت سیدالشهدا علیه السلام - «روح هویت حج» است. به این روایت از امام باقر علیه السلام بنگرید:

آن حضرت به مردمی که به دور کعبه طواف می کردند نگریستند، پس فرمودند:

هکَذا کانُوا یَطُوفُونَ فِی الجاهِلِیَّهِ اِنَّما اُمِرُوا اَن یَطُوفُوا ثُمَّ یَنفِرُوا اِلَینا فَیُعلِمُونا وِلایَتَهُم وَ مَوَدَّتَهُم وَ یَعرِضُوا عَلَینا نُصرَتَهُم.

در جاهلیت [نیز] همینگونه طواف می کردند. [امّا پس از جاهلیت] تنها [بدین خاطر] امر به طواف شدند که پس از آن به سوی ما کوچ کنند، پس ما را به ولایتشان و مودتشان [نسبت به ما] آگاه کنند و یاری شان را بر ما عرضه بدارند.

۱- بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱۶، به نقل از ریاض الجنان،

و سپس این آیه را قرائت فرمودند:

فَاجعَل اَفئِدَةً مِنَ النّاسِ تَهوی اِلَیهِم.(۱)

پس پروردگارا دل های مردم را به سوی آنها متمایل قرار ده!

در نقل دیگری آمده که حضرت پس از قرائت این آیه ی شریفه فرمودند:

آلُ مُحَمَّدٍ آلُ مُحَمَّدٍ.

خاندان پیامبر، خاندان پیامبر!

و سپس فرمودند:

اِلَینا اِلَینا.(۲)

به سوی ما، به سوی ما.

امام باقر علیه السلام نخست می فرمایند که شکل و ظاهر طواف امروز امت اسلام نسبت به طواف عصر جاهلیت تفاوتی نکرده است. مردم دیروز نیز - که در شرکا جاهلیت گمراه بودند همینگونه طواف می کرده اند. امّا تفاوتی اساسی و بنیادین میان این دو طواف وجود دارد. مسلمانان امر شده اند پس از طواف به سوی اهل بیت علیهم السلام بروند و به آن بزرگواران عرض نصرت، محبت و ولایت نمایند. سپس حضرت بخشی از دعای حضرت ابراهیم را مرور می کنند. نیز دعای آن حضرت را مایه ی جلب و جذب دلهای انسانها به سوی خویش می دانند. بی اهل بیت علیهم السلام مکه دیاری بی روح، کعبه خانه ای بی هویت و حج عملی قشری خواهد

۱- ابراهیم / ۳۷، الکافی، کتاب الحجه، باب «ان الواجب علی الناسی... ان یأتوا الامام...» ح ۱ .

۲- بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۸۷، به نقل از تفسیر عیاشی،

بود. غرض از روی آوردن به بیت الله، اقبال به جانمایه ی آن است. اگر امام علیه السلام به دایره داری طواف نایستاده باشد این گردش گردشی بی معنا و این حرکت، حرکتی بی محور است. حال آنکه اگر انسان توجه کند برای چه و به چه هدفی به حج آمده، روحیه و حال و هوایش با دیگرانی که توجه به این مهم ندارند کاملاً متفاوت خواهد بود. او به همان نقطه ای دست یافته که شایسته و بایسته است. این گونه در کنار کعبه روی به باطن و هویت آن می آورد. زیارت عاشورا می خواند. نصرت خویش را به سیدالشهدا علیه السلام و سلف بی مانندش - امام عصر علیه السلام - عرضه می دارد. می بیند کار از کار گذشته و از راحله ی نینوا عقب مانده است. پس، از حنجره ی سوخته ی حضرت صاحب الزمان با آن مظلوم غارتزده چنین نجوا می کند:

فَلَئِن اَخَّرَتنِی الدُّهُورُ وَ عاقَنی عَن نَصرِکَ المَقدُورُ وَ لَم أَکُن لِمَن حارَبَکَ مُحارِباً وَ لِمَن نَصَبَ لَکَ العَداوَهَ مُناصِباً فَلَأَندُبَنَّکَ صَباحاً وَ مَساءً وَ لَأَبکِیَنَّ لَکَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَماً حَسرَهً عَلَیکَ وَ تَأَسُّفاً عَلی ما دَهاکَ وَ تَلَهُّفاً حَتّی اَمُوتَ بِلَوعَهِ المُصابِ وُ غُصَّهِ الِاکتِیابِ.(۱)

پس اگر روزگاران، [ولادت] مرا به تأخیر انداخت و مقدرات، مرا از یاریت بازداشت و برای کسانی که با تو کارزار کردند، جنگجو نبودم و با کسانی که با تو دشمنی کردند، ستیز نکردم. اکنون، صبح و شام برایت ناله میزنم و به جای اشک برایت خون می گریم، به خاطر حسرت بر تو و تأسف بر مصیبتی که به تو وارد

۱- بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۲۰، به نقل از مزار مفید.

شد و دریغ و آه بر از دست دادن یاری تو تا اینکه از بیقراری سختی ها و مصیبتها و غصه ی اندوهگینی باز ماندن از فرصتها بمیرم.

حجر الاسود

اشاره

اهل حج وارد فضای مسجدالحرام می شوند و دیدگان اشکبار را به اولین عملی که حاجی پس از ورود به مسجدالحرام، اقدام به آن می نماید، «طواف» است. این عمل باید از رکن حجرالاسود (گوشه ای از کعبه ی مکرم که حجرالاسود بر آن نصب است) آغاز شود امام رضا علیه السلام پس از بیان کیفیت ورود به مسجدالحرام فرموده اند:

ثُمَّ تَطُوفُ بِالبَیتِ تَبدَأُ بِرُکنِ الحَجَرِ الاَسوَدِ.(۱)

سپس به گرد خانه [ی خدا] طواف می کنی و از رکن حجرالاسود طوافت را آغاز می نمایی.

حجرالاسود: امانتدار عهد الهی

حجرالاسود سنگی همچون دیگر سنگها نیست. روبه رو شدن با آن آداب ویژه ای دارد. این سنگ، بهشتی، سرشت و مطهر است و حکایتها در دل خویش نهفته دارد. در روایت است که:

عمربن خطاب در زمان حکومتش حج گزارد. پس هنگامی که طواف را آغاز نمود در برابر حجرالاسود قرار گرفت و عبور کرد، آن را استلام کرد و بوسید و گفت: «می بوسمت در حالی که

۱- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۱۹۲، به نقل از فقه الرّضا.

می دانم تو سنگی هستی که نه ضرر می رسانی و نه نفع، ولی رسول خدا به تو علاقه مند بود و اگر ندیده بودم که می بوسیدت تو را نمی بوسیدم.» در میان گروه حج گزاران حضرت علی بن ابی طالب بود و فرمود:

«بلی، به خدا سوگند که او زیان و سود می رساند» [عمر] گفت: «به چه [اعتبار] چنین گفتی ای ابوالحسن» حضرت فرمودند: «به سبب کتاب خدای متعال» عمر پاسخ داد: «شهادت می دهم که تو صاحب علم به کتاب خدایی، پس آن کجای کتاب است که اشاره به [حجر دارد]؟»

حضرت ادامه دادند:

فرموده ی خدای عزوجل: «[و یاد کن] هنگامی که پروردگار تو از پشت فرزندان آدم ذرّیه های آنها را گرفت و آنان را بر خودشان شاهد گرفت و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: «آری شهادت می دهیم» و آگاهت می کنم که خدای سبحان هنگامی که آدم را آفرید پشتش را مالید، پس ذریهّ ی او را از صلبش استخراج کرد؛ مردمی به صورت ذره! پس آنان را ملازم عقل نمود و از آنها قرار گرفت که خود، پروردگار است و آنان بندگانند. و آنان برای او به ربوبیت اقرار نمودند و بر خویش به بندگی شهادت دادند و خداوند عزوجل می داند که آنان در این [بندگی] در رتبه های مختلف هستند. پس نام های بندگانش را در صحیفه ای نوشت –و آن روز برای این سنگ دو چشم و زبان و دو لب بود– پس به او گفت: «دهانت را بگشای!» دهانش را گشود پس آن صحیفه را در دهانش نهاد. سپس به او فرمود:

اِشهَد لِمَن وافاکَ بِالمُوافاهِ یَومَ القِیامَه.(۱)

روز قیامت برای هر کسی که نزد تو آمد به وفا [بر عهدی که بسته است]، شهادت بده.

مفاد عهدی که سپرده ایم: توحید، نبوت، ولایت

قرآن کریم از داستان میثاق و عهد گرفتن خدای متعال از فرزندان حضرت آدم علیه السلام، چنین گزارش می دهد:

وَ اِذ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنی آدَمَ مِن ظُهُورِهِم ذُرِّیَّتَهُم وَ أَشهَدَهُم عَلی أَنفُسِهِم أَلَستُ بِرَبِّکُم قالُوا بَلی شَهِدنا اَن تَقُولُوا یَومَ القِیامَهِ اِنّا کُنّا عَن هذا غافِلینَ.(۲)

و یاد کن هنگامی را که پروردگار تو از بنی آدم –از صلبشان – ذریه ی آنها را گرفت و آنان را بر خویش شاهد نمود و [فرمود:] «آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: «آری شهادت دادیم.» تا روز قیامت نگویید ما از این [پیمان] غافل بودیم.

این آیه ی شریفه درباره ی میثاقی سخن می گوید که همه ی فرزندان حضرت آدم در برابر پروردگار متعال سپرده اند. خداوند متعال فرزندان حضرت آدم تا روز قیامت را به صورت ذراتی از صلب آن حضرت خارج می نماید. به آنها عقل عطا می فرماید(۳) و آنگاه خویش را

۱- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۷۹، به نقل از علل الشرایع، پس از این، حضرت فرمایش خود را ادامه می دهند و عمر در پایان این بیانات خطاب به حضرت عرضه می دارد: لا عِشتُ فی امّهٍ لستَ فیها یا ابالحسن ! ای ابوالحسن ! در امتی که تو در آن نباشی، زندگی نکنم!

۲- اعراف / ۱۷۲.

۳- این عقل و نیز اختیار قدر اقلی است که برای اقرار به معرفت و انتخاب «بلی» گفتن به خداوند متعال لازم است. فرموده اند که برای این میثاق سپردن، «صَنَعَ مِنهُم ما اکتفی به» (از آنها برساخت آنچه را که برای این اقرار کفایتشان کند) یعنی آنچه را که برای اقرار کافی بود خداوند به آن ذرات عطا فرمود (بحارالانوار، ج ۵، ص ۲۵۸، به نقل از تفسیر عیاشی

به آنان می شناساند. سپس براین معرفت از ایشان قرار می گیرد. در این میان برخی از انسانها حقیقتاً و قلباً به ربوبیت پروردگار اعتقاد می ورزند واقرار می نمایند. برخی هم صرفا قرار زبانی می نمایند در حالیکه قلباً به این حقیقت مؤمن نمی شوند.(۱)

نکته ی دیگر این که خداوند متعال علاوه بر توحید درباره ی نبوت و امامت نیز از فرزندان حضرت آدم علیه السلام میثاق ستانده است. چنانکه امام باقر می فرمایند: پروردگار متعال در پی پرسش «اَلَستُ بِرَبِّکُم»فرمود:

وَ اَنَّ هذا مُحَمَّدٌ رَسُولی وَ عَلیٌّ اَمیرُالمُؤمِنینَ خَلیفَتی وَ اَمینی؟(۲)

و آیا چنین نیست که این محمّد فرستاده ی من است و علی - امیرمؤمنان - جانشین و امین من است؟

نه تنها انسانها فطرتاً خداشناس هستند بلکه پیامبر و امام شناس نیز به دنیا پای می نهند. نه تنها خداوند پیش از این خویش را به آنها معرّفی نموده بلکه رسول و ولی خویش را نیز به آنان معرفی کرده است. علاوه بر توحید، بر رسالت پیامبر اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم و امامت ائمه علیهم السلام نیز از انسانها قرار گرفته است. این اقرار نه تنها بر امامت امیرمؤمنان علیه السلام

۱- چنان که امام صادق علیه السلام می فرمایند: فَمِنهُم مَن اَقَّر بِلِسانِهِ فی الذَّرِّ وَ لَم یُؤمِن بِقَلبِهِ. (تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۸.)
۲- الکافی، کتاب الایمان و الکفر، باب طینه المؤمن و الکافر، باب آخر منه، ح ۱.

صورت گرفته که فرزندان آدم بر امامت همه ی ائمّه میثاق سپرده اند. امام صادق علیه السلام فرمودند:

كانَ الميثاقُ مَأخُوذاً عَلَيهِم لله بِالرُّبُوبِيَّهِ وَ لِرَسُولِهِ بِالنُّبُوَّهِ وَ لِأَميرالمُؤمِنينَ وَالأئِمَّهِ بِالاِمامَهِ.(۱)

میثاق از آنها گرفته شد؛ برای خدا بر ربوبیت و برای رسولش بر نبوت و برای امیرمؤمنان و ائمه علیهم السلام بر امامت.

امّا ارتباط حجر و رکن حجر با این میثاق و عهد الهی، ارتباطی شگفت انگیز است. در روایت مفصلی از امام صادق آمده است:

خداوند تبارک و تعالی، حجرالاسود را در رکن حجر قرار داد؛ در حالیکه گوهری بود که از بهشت به سوی آدم خارج شد. پس به خاطر اینکه شاهد [ادای] میثاق باشد در آن رکن رکن [حجر] قرار داده شد و این بدان خاطر بود که وقتی خداوند از بنی آدم، از صلبشان، ذریه ی آنها را گرفت، هنگامی که خداوند از آنها میثاق گرفت در این مکان چنین کرد و در این مکان پروردگارشان برای ایشان نمایان گشت.(۲)

خداوند متعال در این محل به ذریه ی آدم - که به صورت ذرّاتی از صلب او خارج شده بودند - معرفت خود را عطا فرمود و بعد از آنها میثاق گرفت. به علاوه همین جا بود که فهرست میثاق سپردگان بر توحید و نبوّت و امامت را در دهان حجرالاسود- که آن هنگام فرشته بود - قرار داد. از همین روست که حجرالاسود را به این رکن سپرد چرا که موقف و موضع میثاق نیز همانجا بود.(۳)

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۶.
۲- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۲۹.
۳- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۳۰.

حجرالاسود و شهادت در قیامت

اشاره

آری مطابق فرموده ی امیرمؤمنان علی رغم آنچه غافلان می پندارند حجرالاسود ضرر و نفع می رساند. سود و زیان رساندن او هـم کیفیـتی خـاص دارد. بر اسـاس صـحیفه ای کـه خداونـد به سـینه ی حجر سـپرده در روز قیـامت برای عـده ای شـهادت به عبودیت می دهـد و ایمـان برخی را نیز انکـار می کنـد. آن روز انسانها خواهنـد یافت که در عالم ذر چگونه امتحان پس داده انـد. در می یابنـد که آیا با اختیار خویش راه عبودیت خدا و فرمانبرداری از اولیاء او را پی گرفته اند یا آنکه فقط به زبان اقرار کرده و قلباً منکر این حقایق بوده اند؟

امام صادق علیه السلام، همراه اصحاب خویش در حال طواف بودند. در این هنگام سخنی همانند آنچه عمر به زبان آورده بود از یکی از خاندان و پیروان او شـنیده شد. آن فرد به مردی می گفت: «حجرالاسود سـنگی بیش نیست که نه ضرر می زند و نه نفع می رساند.» حضرت پس از شنیدن این گفتار جاهلانه، فرمودند:

کَذَبَ ثُمَّ کَذَبَ ثُمَّ کَذبَ اِنَّ لِلحَجَرِ لِساناً ذَلَقاً یَومَ القِیامَهِ یَشهَدُ لِمَن وافاهُ بِالمُوافاهِ.

دروغ گفته سپس دروغ گفته سپس دروغ گفته، روز قیامت حجر زبانی فصیح دارد که برای هر کس که نزد او آمده به آمدن شهادت می دهد. سپس در ادامه ی توضیحات خویش چنین بیان داشتند:

حجر در بهشت بود. خداوند عزوجل آن را بیرون آورد. پس میثاق همه ی آفریدگان را در دهانش نهاد. این است فرموده ی

خـدای عزوجل که: «و برای او تسـلیم شده هر که در آسـمانها و زمین است از روی میل یا با کراهت. و به سوی او بازگردانده می شوند».(۱)

پس هنگامی که خـدای متعال آدم را در بهشت سـکنی داد و او عصـیان (ترک اولی) کرد، خداوند متعال حجر را فرود آورد. پس آن را در رکن خانه ی خویش قرار داد و آدم را بر صفا هبوط داد. پس مکث نمود، آنقدر که خدا خواست. سپس آن را در خـانه [ی خـدا] دیـد پس آن را و میثـاقش را شـناخت و به یاد آورد. پس به سـرعت به سوی آن آمـد و بر آن افتاد و چهل صبح بر آن گریست در حالیکه از خطایش توبه گر بود و بر پیمان شکنی اش در برابر او (خداوند) پشیمان.

سپس فرمودند:

به این خاطر امر شده اید که هنگام استلام حجر بگویید:

اَمانَتی اَدَّیتُها وَ میثاقی تَعاهَدتُهُ لِتَشهَدَ لی بِالمُوافاهِ یَومَ القِیامَهِ.(۲)

۱- وَ لَهُ اَسلَمَ مَن فِی السَّمواتِ وَالأَرضِ طَوعاً وَ کَرهاً وَ اِلَیهِ یُرجَعُونَ (آل عمران / ۸۳).

۲- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۲۵، ذکر شـریفی است که هنگام آغاز طواف ها و مواجهه و اسـتلام حجرالاسود نیکوست خطاب به آن، گفته شود. در نقل دیگری این عبارات آمده است: اَمانَتی اَدَّیتُها و میثاقی تَعاهَدتُهُ لِتَشهَدَ لی بِالمُوافاهِ آمَنتُ بِاللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ کَفرتُ بِالجِبتِ والطّاغُوتِ واللاّتِ وَالعُزّی وَ هُبَل والأَصـنام وَ عِبادَهِ الأوثانِ وَالشَّیطانِ وَ کُلِّ نـدٍّ یُعبَـدُ مِن دونِ اللهِ جَل سُـبحانَهُ عَمَّا یَقولون عُلُوّاً کَبیراً (فقه الرّضـا، ص ۲۱۸). در روایت دیگری، امـام صادق به راوی توصـیه می فرماینـد که در هنگام روبرو شدن با حجر، تکبیر بگوید و صلوات بفرستد یا آن که بگوید: اللهُ اَکبَرُ اَلسَّلامُ عَلی رَسُولِ اللهِ (وسایل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۳۷).

امانتم را ادا نمودم و میثاقم را تجدید کردم برای آنکه روز قیامت به آمدنم شهادت دهی.

چه خوب است که وقتی انسان در مقابل حجر قرار میگیرد و این جمله را به زبان می آورد یادش بیاید که خداوند چه نعمت بزرگی را در اختیارش قرار داده است. مؤمنی که قادر ایمان خویش را میداند می فهمد که ولایت اهل بیت علیهم السلام - که عصاره ی توحید است - چه لطف بزرگی است. می فهمد که خداوند چه عطیه ی ارزشمندی را نصیبش ساخته است. این سعادت را در می یابد که خداوند توفیق سرسپردگی به ولایت را به او داده است. لذا شیعه در برابر حجر، میثاق خود بر توحید و رسالت و امامت را تازه می کند. در حقیقت با موالی خویش تجدید عهد می کند. از حجرالاسود نیز می خواهد که شاهد عهد او باشد.گویی با تمام وجود به پروردگار خویش عرضه می دارد: «خداوندا اکنون آن امانت الهی را می سپارم و به آن پیمان آسمانی وفا می کنم، در حالیکه به فضیلت پیمانی که ادا می کنم، آگاهم. هرچه از تو می طلبم را نیز به خاطر آن ادا می خواهم. امیدم این است که در روز قیامت از کسانی باشم که این سنگ برایم به ادای این عهد شهادت دهد؛ عهدی که آدم با آن منزلت والا، آنگونه که شایسته شأنش بود، ادا نکرد.»

شأن برگزیده ی حضرت آدم علیه السلام بر عبودیت حق متعال اقتضا می کرد که آن بزرگوار به ترک اولی نیز مبتلا نشود. اما هنگامی که این ترک اولی رخ داد و آن حضرت هبوط نمود با دیدن حجر به یاد میثاق خویش بر بندگی خداوند افتاد. همین بود که چهل صبح بر حجر افتاد و گریست. ما نیز با هر معصیتی که مرتکب شده ایم یکبار این پیمان خویش را نقض نموده ایم. با هر گناه یکبار در امانت بندگی خیانت

کرده ایم. چه به جاست که ما نیز همانند پدرمان - آدم علیه السلام - به دنبال دیدار با حجرالاسود به یاد این نقض پیمانهایمان بیفتیم. زانو بزنیم و پشیمانی و توبه در درگاه الهی را پیشه ی خویش کنیم.

نکته ی مهم این که حجرالاسود عده ای را تأیید و تصدیق می نماید. در مقابل عده ای را نیز تکذیب می نماید و میثاق سپاری آنان را انکار می کند. امام صادق درباره ی این تصدیق و تکذیب می فرمایند:

... او (حجر) شاهد است برای کسی که به آن مکان آمده و شاهد است برای کسی که میثاق - و عهدی که خداوند از بندگان گرفت - را به او ادا نموده است و امّا بوسیدن و لمس نمودن،(۱) به علت عهد است؛ برای تجدید آن عهد و میثاق و تجدید بیعت و برای آنکه مردم به سوی او ادای عهد کنند؛ عهدی که خداوند [در موقف] میثاق از آنها گرفت؛ پس هر سال نزد آن بیایند؛ و آن عهد را به پیشگاهش ادا کنند.

آیا نمی بینی که می گویی «اَمانَتی اَدَّیتُها وَ میثاقی تَعاهَدتُهُ لِتَشهَدَ لی بِالمُوافاهِ»؟

امانتم را ادا نمودم و میثاقم را تجدید کردم برای آنکه روز قیامت

۱- هر دوی این اعمال جزء اعمال مستحبی است که به عنوان سنت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم مطرح بوده است. در روایات اهل بیت علیهم السلام، حکمت استلام حجر، بیعت با پروردگار و حکمت بوسیدن آن «بوسیده شدنش توسط حضرت آدم در هنگام هبوط بر زمین» دانسته شده است. (برای رؤیت مستندات رجوع کنید به وسایل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۱۶- ۳۲۳، باب استحباب استلام الحجر...) نیز در روایات فرموده اند که در صورت امکان حجر را ببوسید و استلام کنید و گرنه از دور به آن اشاره نمایید و تکبیر بگویید. (تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۱۰۳) این مسئله به خصوص مورد توجه بانوان مؤمن و آگاه قرار می گیرد. به گونه ای که توجه دارند یک وقت به خاطر انجام این عمل مستحب، مرتکب امر حرامی چون برخورد بدنی و دیداری با نامحرمان نشوند.

به آمدنم شهادت دهی؟

وَاللهِ مـا یُؤَدّی ذلِکَ اَحَـدٌ غَیرُ شـیعَتِنا وَلا حَفِظَ ذلِکَ العَهـدَ وَ المیثاقَ اَحَـدٌ غَیرُ شـیعَتِنا وَ اِنَّهُم لَیَأتُونَهُ فَیَعرِفُهُم وَ یُصَـدِّقُهُم وَ یَأتیهِ غَیرُهُم فَیُنکِرُهُم وَ یُکَذِّبُهُم.

سوگند به خدا که آن [عهد] را احدی جز شیعیان ما ادا نمی کند و کسی جز شیعیان ما آن عهد و میثاق را نگاه نداشته و آنان (شیعیان) نزد او می آینـد پس آنها را می شـناسد و تصـدیق می کند و غیر آنها نزد او می آیند پس آنان را انکار و تکذیبشان می کند.

سپس فرمودند:

و این بدان خاطر است که کسـی غیر شـما آن [میثاق] را نگه نداشـته است. پس قسم به خدا که به نفع شما شهادت می دهد و سوگند به خدا که به ضرر آنها شهادت می دهد به کینه و انکار و کفر.

در روز قیـامت او از سوی خداونـد حجت رسـایی بر آنهـاست. می آیـد در حـالیکه زبان گویا و دو چشم در صورت اولیه اش دارد. آفریدگان او را میشناسند و او را ناشناس نمی یابند.

یَشـهَدُ لِمَن وافـاهُ وَ جَـدَّدَ العَهـدَ وَالمیثـاقَ عِنـدَهُ بِحِفظِ المیثاقِ وَالعَهـدِ وَ اَداءِ الاَمانَهِ وَ یَشـهَدُ عَلی کُلِّ مَن اَنکَرَ وَ جَحَـدَ وَ نَسِـیَ المیثاقَ بِالکُفرِ وَالاِنکارِ.(۱)

برای کسی که نزد او آمده و عهد و پیمان [ازلی] را پیش آن تجدید نموده به نگاهداری میثاق و عهد و ادا کردن امانت

۱- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۲۹.

شهادت می دهد. و بر هر کس که انکار و جحد پیشه کرده و میثاق را به فراموشی سپرده، به کفر و انکار [ش] شهادت می دهد.

میثاق کامل، میثاقی است که توحید و نبوّت و امامت را یکسره با هم داشته باشد. کسانی که در امامت امام دچار انکار یا حتی فراموشی هستند و به آن تن نمی دهند در امانت الهی خیانت کرده اند. اینان عهد خداوند را شکسته اند و پیمان ازلی را نگه نداشته اند. این است که امام صادق علیه السلام می فرمایند: حجرالاسود، این حجت بالغه ی الهی، هنگامی که قیامت می شود به صورت اولیه ی خویش(۱) پیش می آید و همگان او را میشناسند. وقتی هنگام شهادت دادن می شود، هرکه را در دنیا تصدیق کرده بوده آن جا نیز امانتدار و اهل وفا می شمرد. هرکه را در دنیا تکذیب کرده و نمی شناخته جزء اهل انکار و کفر اعلام می کند. مطابق فرمایش حضرت صادق امانتداران و اهل وفا کسی جز شیعیان اهل بیت نیستند. باقی افراد توسط حجر تکذیب می شوند و در شمار اهل کفر معرّفی میگردند. خداوند اسامی اهل عبودیت خویش را به سینه ی حجر سپرده است. پس میداند که چه کسانی حقیقتاً به توحید خداوند تن داده و شالوده ی آن (نبوت و امامت) را قلباً پذیرا شده اند. کسانی را که در دنیا با بوسه و استلام با وی بیعت راستین کرده اند در آخرت نیز می شناسد. پس اگر ادعا کنند امانتشان را سپرده اند راستگویشان می داند. در مقابل کسانی را که ره به نفاق و کفر برده اند مردود میشمرد و طرد می کند.

۱- برای آگاهی از این صورت نخست، به عنوان بعدی بنگرید.

پیشینه و حقیقت حجر الاسود

اما حجرالاسود از ابتدا به صورت یک سنگ نبوده است. از هنگامی که تبدیل به سنگ می شود نیز اینگونه سیاه رنگ نبوده است. در ادامه ی روایتی که در عنوان پیشین از امام صادق علیه السلام نقل نمودیم، آمده است:

... حجرالاسود فرشته ای بود از عظیمترین فرشتگان نزد خداوند متعال، پس هنگامی که خداوند از فرشتگان میثاق گرفت اولین کسی که به آن ایمان آورد و اقرار نمود، آن فرشته بود. پس خداوند او را امینی بر همه ی آفریدگانش قرار داد. پس میثاق را در دهان وی گذارد و نزد او به ودیعه نهاد. و خلق را به بندگی گرفت که در هر سال نزد او اقرار به میثاق و عهدی که خداوند از آنها گرفته را تازه کنند. سپس خداوند آن (فرشته) را همراه آدم در بهشت قرار داد تا میثاق را به یادش اندازد و او (آدم) هر سال نزد آن اقرار خویش به [میثاق] را تازه کند. پس هنگامی که آدم عصیان (ترک اولی) کرد و از بهشت اخراج گردید، خداوند عهد و میثاقی که از او و فرزندانش برای محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم و وصیش علیه السلام ستانده بود را از او فراموشاند. و او را بهت زده و حیران نمود. پس هنگامی که توبه ی آدم را پذیرفت آن ملك را به صورت درّی درخشان تغییر داد. پس، از بهشت به سوی آدم پرتابش کرد؛ در حالیکه او (آدم) در زمین هند بود. پس هنگامی که آن را دید بدان انس گرفت در حالیکه آن را به چیزی بیش از اینکه یک گوهر است نمی شناخت. پس خداوند عزوجل آن (سنگ) را به سخن آورد و گفت: «ای آدم! آیا مرا می شناسی؟»

– نه!

- آری، شیطان بر تو مسلط شده و یاد پروردگارت را از تو فراموشانده است. پس به صورتی که در بهشت با آدم بود متحوّل شد. پس به آدم گفت:

- کجاست آن عهد و میثاق؟

پس آدم به روی آن افتاد و یاد میثاق افتاد و گریست و برای آن خضوع نمود و بوسیدش و اقرار به عهد و میثاق را تجدید کرد، سپس خداوند متعال آن [فرشته] را دوباره به گوهری از سنگ مبدل ساخت؛ به صورت درّی رخشنده و صیقلی که می درخشید. پس آدم آن را به خاطر تجلیل و بزرگداشتش بر دوشش حمل نمود؛ پس هنگامی که باز می ماند و خسته می شد جبرئیل از جانب او حملش می کرد تا آنکه آدم آن را به مکه آورد پس همواره در مکه به آن مأنوس بود و هر روز و شب نزد او تجدید اقرار به میثاق می کرد.(۱)

آری همانگونه که خداوند از فرزندان حضرت آدم میثاق ستاند، از فرشتگان نیز - بر توحید و نبوت و امامت - عهد گرفت. حجر اولین فرشته ای بود که به این پیمان سپاری تن داد. همین باعث شد که امین خدا قرار گیرد و خداوند فهرست انسانهای عهد سپرده را به سینه ی او بسپارد. حجر از بهشت به سوی زمین فرستاده شد تا عهد الهی آدمش را به یاد وی اندازد و مونس توبه ها و تضرع های وی باشد.

۱- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۳۰ و ۴۳۱.

چرایی امین قرار گرفتن حجرالاسود از سوی خداوند متعال

پیشی گرفتن حجرالاسود بر میثاق سپاری یکی از حکمت های قرار گرفتن او به عنوان ودیعه نگهدار خداوند متعال است. ولی آنچه او را در میان ملائک از دیگران متمایز می کند محبت شدیدش به اهل بیت علیهم السلام است بنگرید:

... اِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ اَودَعَهُ العَهدَ وَالمیثاقَ وَ أَلقَمَهُ اِیّاهُ دُونَ غَیره مِنَ المَلائِکَهِ لِأَنَّ الله عَزَّوَجَلَّ لَمَا اَخَذَ المیثاقَ لَهُ بِالرُّبُوبِیَّهِ وَ لِمُحَمَّدٍ بِالنُّبُوَّهِ وَ لِعَلِیٍّ بِالوَصِیَّهِ اصطَکَّت فَرائِصُ المَلائِکَهِ وَ اَوَّلُ مَن اَسرَعَ اِلَی الاِقرارِ بِذلِکَ ذلِکَ المَلَکُ وَ لَم یَکُن فیهِم اَشَدُّ حُبّاً لِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ مِنهُ فَلِذلِکَ اختارَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ مِن بَینِهِم وَ اَلقَمَهُ المیثاقَ.(۱)

خداوند عزوجل عهد و میثاق را نزد او به ودیعت نهاد و آن را بجای هرکس دیگر از ملائکه در دهان وی نهاد، بدان خاطر که خداوند عزوجل هنگامی که برای خویش بر ربوبیت و برای پیامبر اکرم بر نبوّت و برای علی علیه السلام بر وصایت میثاق گرفت، شانه های ملائک از تحمل این [امانت] لرزید و نخستین کسی از آنها که به اقرار بر این میثاق شتاب کرد، آن ملک بود و در میان آنان کسی در محبّت به محمد و آل محمد شدیدتر از او نبود؛ پس بدین خاطر خداوند عزوجل از میان آنها (ملائک) او را برگزید و [صحیفه ی] میثاق را در دهان وی گذارد.

حجرالاسود در میدان قبول ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام از همه ی

۱- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۲۴، به نقل از علل الشرایع،

ملائک پیشی گرفته بود. به آبروی این بزرگواران بود که خداوند متعال او را به شرف امانتداری میثاق الهی مفتخر نمود. راستی که هر کس به هر جا رسید از پیوستن با این انوار مبارک و مطهر بود ورنه هیچ کس را آبرویی و وجاهتی در درگاه الهی نخواهد بود. ملکی که شدیدترین محبت به اهل بیت را داشت به این جایگاه رفیع دست یافت. شاید از همین روست که منکران اهل بیت را انکار می کند و داغ کفر را بر پیشانی شان می نشاند.

علت سیاه شدن حجرالاسود

امّا چه شد که این درّ صافی و لؤلؤ شاهوار بهشتی اینگونه سیاه گشت؟ علت این امر را در فرمایش امام صادق علیه السلام می نگریم که فرمودند:

كانَ الحَجَرُ الاَسوَدُ اَشَدَّ بَياضاً مِنَ اللَّبَنِ فَلَو لا ما مَسَّهُ مِن اَرجاسِ الجاهِلِيَّهِ ما مَسَّهُ ذو عاهَهٍ اِلاّ بَرَأَ.(۱)

حجرالاسود از شیر سپیدتر و [رخشان تر] بود. پس اگر نبود آنچه از ناپاکی های جاهلیت که او را لمس نمود، هیچ آفت زده ای آن را لمس نمی کرد مگر آنکه از آن [آفت] بری می شد.

دست های اهل جاهلیت دستهای ناپاکی بود که به این فرشته ی والا مقام رسید و سپیدی آن را به سیاهی بدل نمود. اگر آن پلیدی نبود، این سنگ فردوسی همه ی آفت زدگان را شفا می بخشید و بلایا را از هر مصیبت زده ای دور می نمود. امیرمؤمنان علیه السلام در این باره می فرمایند:

... وَ هُوَ مِن حِجارَهِ الجَنَّهِ وَ كانَ لَمّا اُنزِلَ فی مِثلِ لَونِ الدُّرِّ وَ

۱- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۲۷.

بَیاضِهِ وَ صَفاءِ الیاقُوتِ وَ ضِیائِهِ فَسَوَّدَتهُ اَیدِی الکُفّارِ وَ مَن کانَ یَلتَمِسُهُ مِن اَهلِ الشِّرکِ بِعِتائِرِهِم.(۱)

او (حجرالاسود) از سنگهای بهشت بود و هنگامی که فرود آمد همانند رنگ دُر بود و سپیدی اش و صفا و [صیقلی بودن] و درخشش یاقوت را داشت . پس دستان کفار آن را سیاه کرد و آنانکه از اهل شرک آن را لمس می کردند با دستان [آلوده به] خون گوسفندانی که برای بت هایشان قربانی میکردند.

«عتائر»(۲) گوسفندانی بودند که به پای بتها قربانی می شدند و خون آنها بر سر بتها میریخت. مشرکان کثیف این خونها را به حجرالاسود نیز می پاشیدند. از سویی دستان آلوده به فحشاء کفار آن را لمس می نمود. تا آنکه به کلی سیاه شد و هیچ نشانی از سپیدی بهشتی آن باقی نماند.

در روایت دیگر امام باقر علیه السلام سیاه شدن حجرالاسود را به گناهان همه ی انسانها مرتبط میدانند و می فرمایند:

... کانَ اَشَدَّ بَیاضاً مِنَ القَراطیسِ فَاسوَدَّ مِن خطایا بَنی آدَمَ.(۳)

[حجرالاسود] از کاغذها سپیدتر بود. پس از خطاهای فرزندان آدم سیاه گردید.

گناهان و خطاهای انسانها روی حجر را سیاه کرد. همین البته مایه ی تذکر یافتن انسانهاست، تا هرگاه به سیاهی این سنگ می نگرند یادشان بیفتد که با هر گناه، عهد الهی خود را شکسته اند.

۱- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۱۶، به نقل از علل الشرایع.

۲- العتیره: شاه تُذبح و یُصیبُ دمُها علی رأس الصنَم (کتاب العین، ج ۲، ص ۶۵).

۳- تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۵۹.

پیشینه ی نصب حجرالاسود

در ابتـدای سـخن روایت مفصّـلی ذکر شد که از مواجهه ی امیرمؤمنان علیه السـلام با خلیفه ی دوم گزارش می کرد. در خلال این روایت آن حضرت پیشینه ی مختصری از نحوه ی نصب حجرالاسود در گوشه ی خانه ی کعبه را ذکر می فرمایند.

ایشان بیان میدارند: پس هنگامی که حضـرت آدم هبوط نمود در حالی هبوط کرد که حجرالاسود با او بود،(۱) پس آن را در جایگاهش در این رکن حجرا گـذارد و پیش از آنکه خداونـد متعال آدم را بیافرینـد فرشـتگان به سوی این خانه می آمدنـد و حـج می کردند، سپس آدم آن [خانه] را حج کرد و پس از او نوح [چنین کرد] سپس خانه، خراب شد و پایه هایش پوسـیده گردید پس [حجرالاسود] به [کوه] ابوقبیس سپرده شد. پس هنگامی که ابراهیم و اسماعیل، ساختمان خانه را تجدید بنا کردند و سـتون هایش را ساختند به [امداد] وحی از سوی خدای عزوجل خجر را از ابوقبیس اسـتخراج کردند. پس آن را به گونه ای که امروز است در این رکن قرار دادند.(۲)

پیش از خلقـت حضــرت آدم علیـه السـلام کعبـه مطـاف فرشـتگان الهی بـود. پس از آن در پی هبـوط آن حضـرت از بهشـت حجرالاسود برای ایشان فرسـتاده شد. آن حضرت این سنگ سپید و درخشنده را همراه خویش و به کمک جبرئیل امین از هند به مکه آوردند. سپس در گوشه ی کعبه

۱- اینکه فرموده انـد: «حجرالاسود با آدم بود» با روایت پیشـین -که دریافت حجرالاسود توسط آدم را پس از هبوط میدانـد - قابـل جمع است چرا که از نظر زمـانی هبوط حجر و آدم فاصـله ی طولانی ای با یکـدیگر نداشـته و تقریباً همزمان اتفاق افتاده اند.

۲- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۱۷، به نقل از علل الشرایع،

- رکن حجر یا رکن اسود - نصب نمودند. پس از این، حضرت نوح نیز همانند آدم علیه السلام به خانه ی کعبه روی کرد و حج بجای آورد. تا اینکه گذشت زمان باعث خراب شدن و فرو ریختن بنای خانه شد. اینگونه بود که در هنگام ویرانی کعبه ی معظم حجرالاسود به کوه ابوقبیس - که مشرف به مسجد الحرام است - سپرده شد، آنگاه خداوند به حضرت ابراهیم و اسماعیل دستور فرمود که به تجدید بنای(۱) بیت الله بپردازند. پس از آنکه حضرت ابراهیم دست به بنای مجدّد بیت الله الحرام برد و نوبت به رکن حجر رسید، خداوند به او وحی فرمود که حجر را از ابوقبیس استخراج کند. در روایت از امام صادق یا امام باقر علیهما السلام درباره ی کیفیت بنای کعبه و مواجهه ی ابراهیم با کوه ابوقبیس چنین آمده است:

خداوند عزوجل ابراهیم را به بنا نمودن کعبه فرمان داد و امر کرد که ستونهای آن را بالا ببرد و به مردمان مناسکشان را ارائه نماید. پس ابراهیم و اسماعیل هر روز به سرعت به بنا نمودن خانه پرداختند تا آنکه به جایگاه حجرالاسود رسیدند. پس کوه ابوقبیس، ابراهیم را ندا کرد:

اِنَّ لَکَ عِندی وَدیعَةً.

برای تو، نزد من امانتی است.

آن سنگ را به او داد پس او آن را در جایگاهش گذارد.(۲)

۱- قرآن کریم از دعای ابراهیم و فرزند بزرگوارش اسماعیل پس از تجدید بنای کعبه چنین گزارش می کند: «و اِذ یَرفَعُ اِبراهیمُ القَواعِدَ مِنَ البَیتِ وَ اِسماعیلُ رَبَّنا تَقَبَّل مِنّا اِنَّکَ اَنتَ السَّمیعُ العَلیمُ» (بقره/۱۲۷).

۲- الکافی، ج۴، ص ۲۰۵.

بـار دیگری که حجرالاـسود از کعبه ی مکرّم جـدا افتاد، پنـج سال پیش از بعثت رسول مکرّم اسـلام بود. در آن سال سـیلی از ناحیه ی «معلاه» مکه به سـمت مسـجدالحرام جاری شد و کعبه را ویران نمود. هر طایفه ای از قریش ساخت گوشه ای از کعبه را به عهـده گرفت تا اینکه کار تجدیـد ساختمان آن به پایان رسـید. پس از این، نوبت به نصب حجرالاسود رسـید که نزد اهل مکه از امتیاز خاصی برخوردار بود. هر گروهی که به نصب آن توفیق می یافت به ویژگی قابل توجهی دست پیدا کرده بود. بر سر این امر میـان قریش بحث و جـدل شـد. حتی نزدیک بود که کار به جنگ و جـدال بینجامـد. در نهایت تصـمیم گرفته شـد نخستین کسـی که از مسجد الحرام وارد می شود حکم این دعوا قرار گیرد و او کسی نبود جز رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم. آن حضرت پیشنهاد فرمودند که حجر را در میان پارچه ای قرار دهند و سپس از هر طایفه یکی گوشه ی آن را بگیرد. آنان چنین کردند و سنگ را تا محل نصب بالا آوردند و آنگاه حضرتش حجرالاسود را در جای خود قرار دادند.(۱)

بارسوّم هنگامی بود که در زمان عبـدالملک مروان، حجاج بن یوسـفی ثقفی به مکه حمله نمود و عبـدالله بن زبیر را به دار زد. سپس بـا اجـازه ی عبـدالملک مروان تصـمیم به تجدیـد بنای کعبه گرفت. در جریان نصب حجر در این هنگام نیز، این سـنگ بهشتی جز در دستان ولی الله آرام نگرفت و امام سجاد آن را در جای خود قرار دادند.(۲)

آری این سـنگ دسـتان مطهر امام را میشـناخت. به خاطر محبت شدیـدش به اهل بیت به جز با اشارت آنان در جایگاه خویش آرام

۱- الکافی، ج۴، ص ۲۱۷.

۲- الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۶۷.

نمی گرفت. درباره ی رابطه ی امام زین العابدین با حجرالاسود روایت حیرت انگیزی نقل شده که گواه پیوستگی این سنگ فردوسی با معصومین علیهم السلام.

داستان از این قرار بوده که پس از شهادت سیدالشهدا علیه السلام محمدبن حنفیه به حضور امام سجاد می رسد. خود را – به جهت اینکه عموی آن بزرگوار بوده و سن بیشتری داشته – برای تصدی امامت شیعه شایسته تر از آن حضرت معرّفی می کند. ایشان ابتدا استشهادات مختلفی بر امامت خویش می فرمایند. سپس برای اتمام حجت، حکمیت میان خویش و عمو را به حجرالاسود می سپارند. در حدیث چنین آمده است:

آن دو رفتند تا نزد حجرالاسود رسیدند. پس علی بن الحسین تا به محمد بن حنفیه فرمود: «تو آغاز کن و به سوی خدای عزوجل تضرع نما که حجرالاسود را برایت به گفتار آورد. سپس صدق آنچه ادعا می کنی را از [آن] بپرسی!» او در دعای خویش جدّ و جهد کرد و از خداوند طلب نمود. سپس حَجر را خواند امّا اجابتش نکرد. سپس حضرت فرمودند: «ای عمو اگر تو وصی و امام بودی به یقین اجابتت می نمود.» سپس محمّد به ایشان عرضه داشت: «ای پسر برادر! تو خداوند را بخوان و از آن سؤال نما!» پس حضرت علی بن الحسین علیهما السلام خداوند را خواندند به آنچه اراده فرمودند. سپس به حجر فرمودند:

اَسأَلُکَ بِالَّذی جَعَلَ فیکَ میثاقَ الاَنبِیاءِ وَ میثاقَ الاَوصیاءِ وَ میثاقَ النّاسِ اَجمَعینَ لَمّا اَخبَرتَنا مَنِ الوَصِیُّ وَ الاِمامُ بَعدَ الحُسَینِ بنِ عَلِیٍّ علیهما السلام.

از تو می طلبم به حق آنکه میثاق انبیاء و میثاق اوصیا و میثاق همه ی مردم را در تو نهاد که ما را خبر دهی که وصی و امام پس از حسین بن علی علیهما السلام چه کسی است؟

یکباره حجرالاسود به حرکت در آمد تا آنکه میخواست از جایگاه خویش فرو افتد. پس خداوند آن را به زبان عربی آشکار به گفتار آورد و عرضه داشت:

اَللّهُمَّ اِنَّ الوَصِیَّهَ وَ الاِمامَهَ بَعدَ الحُسَینِ بنِ عَلِیٍّ اِلی عَلیِّ بنِ الحُسَینِ اَبی طالِبٍ وَ ابنِ فاطِمَهَ بِنتِ رَسُولِ اللهِ.(۱)

پروردگارا! وصایت و امامت پس از حسین بن علی به سوی علی بن الحسین فرزند علی علیه السلام و فاطمه دخت رسول خداست.

همین باعث شد که محمد حنفیه از ادعای خود دست بکشد و به ولایت علی بن الحسین علیه السلام ملتزم گردد.

حجرالاسود و امام عصر علیه السلام

میزان پیوستگی حجرالاسود به حجّت های بی مانند پروردگار بسیار مشهور و جا افتاده بوده است. به طوری که مرحوم ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه (صاحب کتاب شریف کامل الزیارات) وقتی می شنود که پس از فتنه ی قرامطه(۲) آنان حجرالاسود را به کعبه باز

۱- الکافی، کتاب الحجه، باب ما یفصل به بین دعوی المحق و المبطل فی امر الامامه، ح ۵.

۲- یکی از فرقه های اسماعیلیه بودند که در سال ۳۱۷ ه ق به مکه یورش برده و خانه ی خدا را ویران نمودند، حجرالاسود را از جای خود کندند و با خود بردند و پس از بیست سال آن را در همان تاریخی که مرحوم ابن قولویه نقل می فرماید به کعبه باز گرداندند.

گردانـده انـد، خود را مهیا می کنـد برای دیدار نصب کننده ی حجرالاسود راهی مکه ی معظمه شود؛ زیرا اطمینان داشـته امام عصـر علیه السـلام آن را در جایگاهش قرار خواهنـد داد. این چهارمین باری بوده که حجرالاسود از خانه جدا می شد و از آن پس (۳۳۷ ه-ق) تـا کنون از خـانه ی کعبه فاصـله نگرفته است. مرحوم ابن قولویه جریـان این اشتیاق و حرکت خود را اینگونه بیان میدارد:

من در سال ۳۳۷، هجری که اوایل غیبت کبری بود، (همان سالی که قرامطه، حجرالاسود را به مسـجدالحرام برگردانـده بودند) به عزم زیارت بیت الله، وارد بغـداد شدم و بیشترین هدفم دیدن کسـی بود که حجرالاسود را به جای خود نصب می کند؛ زیرا در کتابها خوانده بودم که آن را از جایش کنده و بیرون می برند و پس از آوردن، حجت زمان و ولی رحمان حضرت بقیه الله (ارواحنا فداه) آن را در جایش نصب می کنند.

... در بغـداد سـخت بیمار شـدم؛ به طوری که خود را در شُـرُف مرگ دیدم؛ لذا از آن مقصدی که داشـتم (تشـرّف به بیت الله الحرام) ناامید شدم. مردی را که به ابن هشام مشـهور بود از جانب خود نایب نمودم؛ نامه ای سر به مُهر به او سپردم و در آن از مدّت عمر خود سؤال کرده بودم و این که، آیا در این بیماری از دنیا می روم یا نه؟ و به او گفتم: عمده ی هدف من آن اسـت که این رقعه را به

کسی که حجرالاسود را به جای خود نصب می کند، برسانی و جوابش را از او بگیری؛ زیرا من تو را فقط برای همین کار می فرستم.

ابن هشام گفت: وقتی به مکه ی معظمه وارد شدم و خواستند حجرالاسود را در جای خود نصب نمایند، مبلغی به خدّام دادم تا بتوانم کسی که آن سنگ را بر جای خود قرار می دهد ببینم. چند نفر از ایشان را نزد خود نگاه داشتم، تا مرا از ازدحام جمعیت حفظ نمایند. هرکس که می خواست حجرالاسود را در جای خود نصب نماید، سنگ اضطراب داشت و بر جای خود قرار نمی گرفت. در آن حال جوانی گندمگون و خوشرو پیدا شد. ایشان آمد و حَجَر را بر جای خود گذارد. سنگ در آن جا، قرار گرفت، به طوری که گویا اصلاً و ابداً از جای خود برداشته نشده بود.

بعد از مشاهده ی این حال، صدای جمعیت به تکبیر بلند گردید و آن جوان پس از این کار از در مسجد الحرام خارج شد. من نیز به دنبال او رفتم و مردم را از جلوی خود دور می کردم و راه باز می نمودم؛ به طوری که آنها گمان کردند دیوانه یا مریض هستم و راه را باز می نمودند. چشم از آن جوان بر نمی داشتم تا آن که از بین مردم به کناری رفت و با وجودی که من با سرعت راه می رفتم و ایشان با کمال تأنّ حرکت می کرد، باز به او نمی رسیدم: تا به جایی رسید که جز من کسی نبود که او را ببیند. توقف نمود و فرمود: چیزی را که همراه دارای بیاور، رقعه را به او دادم بدون آن که او را باز و نگاه کند، فرمود: به صاحب رقعه بگو، او در این بیماری فوت نمی کند و بلکه سی سال دیگر، از دنیا خواهد رفت.

ابن هشـام گفت: آن گـاه چنـان گریه ای بر من غلبه کرد که قـادر بر حرکت کردن نبودم. جوان مرا به همـان حال گـذاشت و رفت، تـا آن که از نظرم غایب شـد. ابوالقاسم بن قولویه می فرمایـد: ابن هشام بعـد از مراجعت از حـج، این واقعه را به من خبر داد.

ناقل اصل قضـیه می گویـد: پس از آن که سـی سال از این جریان گـذشت ابن قولویه مریض شـد و در صـدد تهیه ی کارهای آخرت خود برآمد: وصیت نامه ی خود را نوشت و کفن خود را آماده کرد و محل قبر خود را معین نمود. به

او گفتنـد: چرا از این بیماری می ترسـی؟ امیـد داریم که خداونـد تفضل کنـد و تو را عافیت دهـد. جواب داد: این همان سالی است، که خبر فوت مرا در آن داده اند. در آن سال، و با همان مرض وفات کرد و به رحمت الهی رسید. (۱)

این حجر که با دسـتان برگزیدگان آفرینش آشـنا گشته و به احترام آنان در جایگاه خویش قرار گرفته یک روز دیگر با همین جوان گندمگون، زیباروی و دلربا روبه رو خواهد شد. حجر دیدار با یار قدیم خویش را تازه خواهد کرد. آن روز حجرالاسود آدمی را در آیینه ی جمال وی زیارت خواهد کرد، عزم ابراهیمی و شـمایل اسماعیلی اش را خواهد ستود. سال سی و پنج پس از عام الفیل را در چهره ی محمدی وی

۱- العبقری الحسان، ج ۲، ص ۵۷، برکات حضـرت ولی عصر (گزیده ی العبقری الحسان) ص ۷۸ و ۷۹ روایت این تشرّف از سوی مرحوم ابن قولویه را مرحوم علامه مجلسـی در «بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۵۸ و ج ۹۹، ص ۲۲۶»، به نقل از کتاب شریف الخرائج و الجرائح آورده اند و در دو کتاب «کشف الغمّه، ج ۲، ص ۵۰۲» و «فرج المهموم، ص ۲۵۴» نیز نقل گردیده است.

مرور خواهد کرد. خواهد دید که کوکب رخشان احمدی و ستارهای بی افول محمّدی چقدر به نیای بزرگوار خویش شبیه است.(۱) آنگاه در چشمان از اشک افسرده ی آن محبوب، چشمان شب زنده دار زین العابدین علیه السلام را خواهد دید.

به فرموده ی امام صادق علیه السلام آن حضرت در مطلع ظهور خویش در نزدیکی این سنگ بهشتی تکیه خواهد زد:

وَ مِن ذلِکَ الرُّکنِ یَهبِطُ الطَّیرُ عَلَی القائِمِ فَأوَّلُ مَن یُبایِعُهُ ذلِکَ الطَّیرُ وَ هُوَ وَ اللهِ جَبرَئیلُ وَ اِلی ذلِکَ المَقامِ یُسنِدُ ظَهرَهُ وَ هُوَ الحُجَّهُ وَ الدَّلیلُ عَلَی القائِمِ.(۲)

و از آن رکن آن پرنده بر قائم فرود می آید. پس نخستین کسی که با او بیعت می کند آن پرنده است و به خدا سوگند که [آن پرنده] جبرئیل است و امام عصر به آن مقام تکیه می دهد و آن مقام و رکن [حجر] حجت و نشانه ای است بر قائم.

خداوندا آیا می شود در آن روز مبارک و بی نظیر، بر ما بی لیاقتان منت گذاری میشود توفیق زیارت آن عزیز دلها و آن محبوب ناپیدا را

۱- چنانکه امام صادق علیه السلام فرمودند: قائم هنگامی که خروج کند، وارد مسجدالحرام می شود پس روی به کعبه می نهد و پشت به مقام می گذارد سپس دو رکعت نماز میگزارد سپس می ایستد پس میگوید: «ای مردم من سزاوارترین مردمم به آدم! ای مردم! من سزاوارترین مردمم به ابراهیم! ای مردم! من سزاوارترین مردمم به اسماعیل ! ای مردم! من سزاوارترین مردمم به محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم»، سپس دستانش را به آسمان بلند می کند و دعا می نماید و تضرع می کند تا آنکه دستانش بر صورتش میافتد. (بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۵۹، به نقل از کنز جامع الفوائد و تأویل الایات الظاهره).

۲- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۲۹.

روزیمان نمایی - در حالیکه پس از قرنها هجران کشیدن و غصّه خوردن از غم غیبت بیرون آمده است - ؟ به خودش قسم هر چند هیچگونه شایستگی برای برخورداری از این نعمت عظمی در خود نمی بینیم، امّا بارها در عالم خیال و آرزوی خود به دیدن چنان روزی دلبسته ایم با یاد و خاطره ی آن ساعتها و روزها، عمر را گذرانده ایم.

«یا مَن یُعطی مَن سَأَلَهُ. یا مَن یُعطی مَن لَم یَسأَلهُ وَ مَن لَم یَعرِفهُ تَحَنُّناً مِنهُ وَ رَحمَةً، اَعطِنی بِمَسأَلَتی اِیّاکَ جَمیعَ [الخَیرات] خَیرِ الدُّنیا وَ جَمیعَ خَیرِ الآخِرَةِ»(۱)

از روی فضل و تحنن خویش بر همه ی دوستداران حضرتش منت گذار- چه آنها که چنین آرزویی را درخواست کرده و چه آنها که مسئلت نکرده اند و یا حتی به این نعمت بی بدیل معرفت ندارند - و ما را از شاهدان آن روز مولایمان قرار ده.

حطیم

حدّ حطیم

از رکن حجر می گذریم، پس از این - در میان بخشهای مقدّس بیت الله - به قسمتی به نام «حطیم» می رسیم. حدّ این قسمت در روایات به دو گونه بیان شده است. در برخی روایات فرموده اند:

۱- «ای آنکه می بخشد به کسی که گدائیش می کند. ای که به خاطر مهربانی از جانب خود و رحمت، می بخشد به کسی که از او سؤال نکرده و نمی شناسدش! به گدائیم در پیشگاهت، به من همه ی [نیکی ها] نیکی دنیا و همه ی نیکی های آخرت را عطا کن.» این دعای شریف از ناحیه ی امام صادق صادر شده است. حضرت، خواندن این دعای شریف را در صبح و عصر ماه رجب و در پس نمازهای روز و شب آن، توصیه فرموده اند. (اقبال الاعمال، ص ۶۴۴)

هُوَ ما بَینَ الحَجَرِ الاَسوَدِ وَ بابِ البَیتِ.(۱)

[حطیم] میان حجرالاسود و در خانه ی خدا] است.

و در برخی دیگر سطح وسیعتری را شامل «حطیم» دانسته و فرموده اند:

ذلِکَ ما بَینَ الرُّکنِ الأَسوَدِ وَالمَقامِ وَ بابِ الکَعبَهِ.(۲) آن (حطیم) میان رکن حجرالاسود و مقام ابراهیم و درکعبه است.

بنابراین یا ین بخش مقدس، فاصله ای کوتاه میان در خانه ی خدا و رکن حجرالاسود را تشکیل می دهد؛ یا مثلثی با مساحتی قابل توجه را - که سه رأس آن رکن حجر، مقام ابراهیم و در بیت الله است - در برمی گیرد.(۳)

وجه تسمیه ی حطیم

درباره ی وجه تسمیه ی این قسمت از مسجدالحرام از امام صادق علیه السلام سؤال می شود و ایشان می فرمایند:

لِاَنَّ النّاسَ یَحطِمُ بَعضُهُم بَعضاً هُنالِکَ.(۴)

از آن رو که در اینجا برخی از مردم برخی دیگر را خرد می کنند.

ریشه ی «حطیم» «حَطَمَ» است که در لغت عرب به شکستن چیزی خشک چون استخوان و مانند آن(۵) معنا می شود. در این قسمت از

۱- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۰۰.

۲- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۲۰۴.

۳- در برخی دیگر از روایات از این قسمت با عنوان «ما بین الرکن و المقام» یاد شده است. (بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۲۹، به نقل از امالی طوسی).

۴- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۰۰.

۵- الحطم: کسرک الشییء الیابس کالعِظام و نحوها (کتاب العین، ج ۳، ص ۱۷۵).

مسجدالحرام، سه گروه با هم تلاقی می کنند. اوّل: طواف کنندگان. دوم: کسانی که برای استلام و بوسیدن حجر می روند یا برمی گردند. سوم: آنان که می خواهند خود را به در خانه خدا برسانند. به همین خاطر معمولاً ازدحام فراوانی رخ می دهد. فشار جمعیت به گونه ای است که گاه به افراد احساس له شدگی و خفگی دست می دهد. در این روایت شریف با توجه به همین ریشه ی لغوی و نیز کاربرد عرفی، وجه نام گرفتن «حطیم» به این عنوان را ذکر فرموده اند.

نیز امام باقر علیه السلام از این بخش با عنوان «حطیم اسماعیل علیه السلام» یاد فرموده اند و بیان داشته اند:

و ذلِکَ حَطیمُ اِسماعیلَ ذاکَ الَّذی کانَ یَدُورُ فیهِ غُنَیماتِهِ وَ یُصَلّی فیهِ.(۱)

و [حطیم] حطیم اسماعیل است که گوسفندانش را در آن می چرخاند و در آن نماز می گزارد.

منظور آن است که این بخش، محل چریدن چارپایان اسماعیل بوده و آن حضرت در این بخش به اقامه ی نماز می پرداخته اند. با توجه به این فرمایش البته احتمال دوّم در منظور از حطیم تقویت میگردد.

فضیلت حطیم

تراکمی که در این بخش از بیت الله الحرام مشاهده می شود، حضور در آن را دشوار میسازد. اما در روایات اهل بیت علیهم السلام فضیلت ویژه ای برای این ساحت مکرم در نظر گرفته شده که تحمل این دشواریها را هموار می سازد. چنانکه آن را برترین و با فضیلت ترین بقعه ها

۱- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۳۰، به نقل از ثواب الاعمال و عقاب الاعمال،

دانسته اند. حضرت امام زین العابدین علیه السلام خطاب به اصحاب خویش فرمودند:

اَیُّ البِقاعِ اَفضَلُ.

کدام یک از بقعه ها با فضیلت ترند؟

اصحاب عرضه داشتند: خدا و رسولش و فرزند رسولش داناترند. سپس حضرت تصریح فرمودند:

اِنَّ اَفضَلَ البِقاعِ ما بَینَ الرُّکنِ وَالمَقامِ.(۱) برترین بقعه ها، میان رکن حجر و مقام است.

امام زین العابدین علیه السلام این قسمت از بیت را پر فضیلت ترین بخش خانه ی والا مقام حق متعال دانسته اند. این خود حکایت از شرافت آن نسبت به سایر بقعه ها دارد. این قسمت از بیت الله الحرام شریف ترین جایگاهی است که در بافضیلت ترین مسجد کره ی زمین قرار گرفته است. پس همه ی اسباب عظمت و کرامت در آن فراهم آمده اند. امام باقر خطاب به اصحاب خویش فرمودند: «آیا میدانید کدام یک از بقعه ها از نظر منزلت نزد خداوند برتر است؟» پس فرمودند: «مکه ی محترم که خداوند آن را برای خود به عنوان حرم، پسندید و خانه اش را در آن قرار داد.» سپس فرمودند: «آیا می دانید که چه بقعه ای در آن از نظر حرمت نزد خدا برتر است؟» پس بیان داشتند: «آن، مسجدالحرام است.» سپس فرمود: «آیا میدانید که کدام بقعه در مسجدالحرام از نظر حرمت، نزد خدا برتر است؟» پس فرمودند:

۱- الامالی (طوسی)، مجلس ۵، ح ۲۲.

ذاکَ ما بَینَ الرُّکنِ وَالمَقامِ و بابِ الکَعبَهِ وَ ذلِکَ حَطیمُ اِسماعیلَ.(۱)

آن، میان رکن حجر و مقام ابراهیم و در کعبه است و آن، حطیم حضرت اسماعیل است.

در بیان دیگری - منقول از حضرت ثامن الائمه - در توصیف این بقعه ی مبارک آمده است:

فَاِنَّهُ اَفضَلُ بُقعَهٍ عَلی وَجهِ الاَرضِ.(۲)

آن، با فضیلت ترین بقعه بر روی زمین است.

به این ترتیب حضور در این جایگاه ملکوتی، قدم گذاردن در برترین مقام های الهی است که در سطح کره ی زمین(۳) پراکنده اند. کسی که در این بقعه پای می نهد در جای پای اسماعیل قدم می گذارد.

نماز در حطیم

با توجه به این فضیلت و حرمت این جایگاه نزد خداوند متعال، توصیه شده که حاضران در مسجدالحرام در صورت امکان نمازهای خویش را در این قسمت اقامه نمایند. امام رضا فرموده اند:

... و اگر برایت ممکن شد که همه ی نمازهایت را نزد حطیم به جای آوری، چنین کن، چرا که آن، برترین بقعه بر روی زمین

۱- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۳۰، به نقل از ثواب الاعمال و عقاب الاعمال.

۲- فقه الرّضا ص ۲۲۲.

۳- با توجه به روایاتی که پیش از این درباره ی برتری کربلای معلی و حریم حسینی بر مکه و کعبه ی مکرّم نقل نمودیم، در مقام جمع میان روایات باید حطیم را برترین جایگاه در کره ی زمین، پس از کربلا دانست.

است و حطیم، میان در خانه ی خدا و حجرالاسود است و همان جایگاهی است که خداوند در آن توبه ی آدم را پذیرفت و پس از آن نماز در حجر اسماعیل برتر است. او پس از آن میان رکن عراقی و در بیت، نماز افضل است -و آن جایگاهی است که مقام در زمان ابراهیم تا زمان رسول خدا در آن بود- و پس از آن پشت مقام ابراهیم که اکنون هست و هر چه به خانه ای خدا نزدیک تر باشد نماز در آن افضل است.(۱)

خداوند متعال در این جایگاه شریف، توبه ی حضرت آدم را به خاطر ترک اولایی که مرتکب شده بود پذیرفت. رحمت خویش را نیز در این محل مکرم نصیب او ساخت. حال، کسی که در این فرودگاه مهر و لطف الهی نماز می گزارد خویش را در نزدیک ترین مکانها به رأفت و غفران پروردگار قرار داده است. چنین کسی در محترم ترین بخش از کره ی زمین دست دعا به سوی خداوند متعال بلند کرده است. اگر این امکان برایش ایجاد شود که همه ی نمازهایش را در این محل ملکوتی بگزارد سیل ثواب را به سوی خویش کشانده است. مطابق فرمایش حضرت، پس از حطیم، نماز گزاردن در «حجر اسماعیل»، «میان رکن عراقی و محل اصلی مقام ابراهیم»(۲) و «پشت مقام فعلی

۱- فقه الرّضا، ص ۲۲۲.

۲- از این قسمت، در روایت شریف، تحت عنوان (ما بین الرکن العراقی و الباب) یاد شده است. پس از این جمله، منظور را مشخص نموده و فرموده اند «و هو الموضعُ الذی کان فیه المقامُ فی عهد ابراهیم الی عهد رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم » به این ترتیب این قسمت عبارت است از فاصله ی رکن عراقی تا مقابل مقام فعلی در کعبه، که همان جایگاه مقام پیش از عصر جاهلیت است. (توضیحات بیشتر درباره ی مقام ابراهیم را در عناوین بعدی این مکتوب بنگرید.)

ابراهیم» به ترتیب از افضلیت برخوردار است. اگر هیچیک از این حالات برای انسان میسر نشد هرچه بتواند برای اقامه ی نماز به کعبه نزدیک تر شود از برکات فراوان تری بهره خواهد برد.

ثواب های عظیم نماز در حطیم، منوط به پذیرش ولایت اهل بیت علیهم السلام

ثواب والایی در پی نماز گزاردن در گرامی ترین جایگاه های کره ی زمین نصیب انسان می شود. اما این نماز هنگامی مورد قبول قرار می گیرد که - به عنوان نخستین شرط - نمازگزار ولایت اهل بیت را پذیرفته باشد. امام باقر علیه السلام پس از آنکه به طرح موقعیت ویژه ی حطیم می پردازند در همین باره می فرمایند:

وَاللهِ لَو اَنَّ عَبداً صَفَّ قَدَمَیهِ فی ذلِکَ المَکانِ وَ قامَ اللَّیلَ مُصَلِّیاً حَتّی یَجیئَهُ النَّهارُ وَ صامَ النَّهارَ حَتّی یَجیئَهُ اللَّیلُ وَ لَم یَعرِف حَقَّنا وَ حُرمَتَنا اَهلَ البَیتِ لَم یَقبَلِ اللهُ مِنهُ شَیئاً اَبَداً.(۱)

سوگند به خدا اگر بنده ای دو پای خویش را در آن مکان در کنار هم قرار دهد، شب را با حالت نمازگزاردن به پا خیزد تا آنکه روزش فرا رسد و روز را روزه بدارد تا آنکه شبش فرا رسد ولی در [عین حال] حق ما و حرمت ما - اهل بیت - را نشناسد خداوند از او ابداً چیزی را نمی پذیرد.

اگر منکران حق اهل بیت علیهم السلام روز و شب در این بقعه ی شریف به عبادت مشغول باشند، از این عبادات خود طرفی نمی بندند. هر چند روزشان به روزه و شبشان به تهجّد بگذرد امّا مردودند. این امر تذکّر به جا و ضروری به کسانی از اهل ایمان است که «از مشاهده ی نظم و

۱- وسایل الشیعه، ج ۱، ص ۱۲۲.

ترتیب ظاهری و رفتار ظاهراً متدیّنانه ی منکران حقوق اهل بیت علیهم السلام شگفت زده می شوند. صفوف به هم فشرده ی ولی ناشناسان را می بینند و می اندیشند شیعه در بندگی خدا نسبت به اینان عقب است. بلکه اساساً باید به اینها «مسلمان واقعی» گفت.» این در حالی است که ملاک پیش یا پس بودن در بندگی خدا و مسلمان واقعی یا پوچ بودن، به دست ما نیست. معرّفی این ملاک و معیار باید از سوی خداوند متعال صورت گیرد. این محک، موضع فرد نسبت به اهل بیت است. با توجه به این معیار اگر فرد ایمان صحیحی نسبت به این بزرگوران داشته باشد که خوبست امّا اگر نسبت به اهل بیت بی معرفت باشد اعمالش پیش خدا پشیزی ارزش ندارد؛ هر چند از کمیتی شگفت آور برخوردار باشد.

امام سیدالساجدین علیه السلام «حطیم» را به عنوان برترین بقعه های روی زمین معرّفی می کنند. سپس می فرمایند:

وَ لَو اَنَّ رَجُلاً عُمِّرَ ما عُمِّرَ نُوحٌ فی قَومِهِ اَلفَ سَنَهٍ اِلاّ خَمسینَ عاماً یَصُومُ النَّهارَ وَ یَقُومُ اللَّیلَ فی ذلِکَ المَوضِعِ ثُمَّ لَقِیَ اللهَ بِغَیرِ وِلایَتِنا لَم یَنفَعهُ ذلِکَ شَیئاً.(۱)

و اگر شخصی آنقدر که نوح در میان قومش عمر کرد، نهصد و پنجاه سال - عمر کند؛ در آن جایگاه روز را روزه بدارد و شب را به [نماز] قیام کند سپس خداوند را بدون ولایت ما ملاقات نماید، آن [عبادتش] هیچ سودی به او نمی رساند. این نشان می دهد که قشر و پوسته ی عبادت نیست که از اعتبار ویژه

۱- امالی طوسی، مجلسی ۵، ح ۲۲.

برخوردار است. پیش زمینه ی اعتقادی و نیّت برخاسته از آن است که ارزش و اعتبار آن را تعیین می کند. ممکن است کسی بدون اعتقاد به اهل بیت و نهصد و پنجاه سال شبانه روز به زعم خود به عبادت مشغول باشد، اما هیچ یک از آن اعمال در واقع عبادت نباشد. از سوی دیگر ممکن است کسی حجم زیادی از اعمال را در کارنامه ی خویش نداشته باشد اما چون ولایت اهل بیت را دارد مورد رضای خداوند قرار گیرد و عمل به ظاهر اندک او ارج نهاده شود. به هر روی «ولایت اهل بیت علیهم السلام» است که زمینه ی ارزش گذاری عبادات را فراهم می کند. فردی که این بستر را به دست نیاورده باشد با بن بست مواجه شده و هیچ نصیبی از قرنها زحمت خویش نخواهد برد.

حطیم؛ محل بیعت یاران امام عصر علیه السلام با ایشان

یکی از ویژگی های مهم حطیم، این است که در هنگامه ی آغاز ظهور امام عصر محل فراخوانی یاران و همرکابان آن بزرگوار برای بیعت با ایشان خواهد بود. امام باقر می فرمایند:

کَأَنّی بِالقائِمِ ... قائِماً بَینَ الرُّکنِ وَ المَقامِ بَینَ یَدَیهِ جَبرَئیلُ یُنادی: «اَلبَیعَهُ لِلهِ» فَیَملَؤُها عَدلاً کَما مُلِئَت ظُلماً وَ جَوراً.(۱)

گویی قائم را می بینم ... که میان رکن و مقام ایستاده و جبرئیل پیش روی او ندا می دهد: «بیعت از آن خداست» پس آن (زمین) از عدالت انباشته می کند؛ همانگونه که از ظلم وستم پرشده باشد.

۱- الغیبه (طوسی)، ص ۴۵۳. می توان ندای جناب جبرئیل را به صورت البیعه لله نیز اعراب کرد. در این صورت (البیعه) مفعول فعل (ینادی) خواهد بود و معنای عبارت چنین خواهد شد: «جبرئیل، بیعتی که از آن خداست را ندا می کند.»

این فراخوانی توسط جناب جبرئیل امین صورت می گیرد. این نـدا بیعت با آن حضرت را بیعت با خداونـد متعال معرّفی می کنـد. در پی آن، یـاران حضـرتش از گوشه گوشه ی کره ی زمین در این محـل مقـدّس حضور می یابنـد. پیش می آینـد و با دست بیعت خود ید با کفایت آن حضرت را می فشارند. امام صادق علیه السلام پس از ترسیم فراخوانی جبرئیل علیه السلام می فرمایند:

فَتَصیرُ اِلَیهِ شیعَتُهُ مِن اَطرافِ الاَرضِ تُطوی لَهُم طَیّاً حَتّی یُبایِعُوهُ فَیملَأُ اللهُ بِهِ الأَرضَ عَدلاً کَما مُلِئَت ظُلماً وَ جَوراً.(۱)

پس شیعیانش از گوشه گوشه ی زمین به سوی او رهسپار میگردند. زمین برایشان پیموده می شود؛ پیموده شدنی، تا اینکه با او بیعت می کنند. پس خداوند به [برکت] او زمین را از عدل پر می کند؛ همانگونه که از ظلم و ستم پر شده باشد.

شیعیانی که سعادت می یابند در رکاب حضرتش باشند، به گونه ای غیر عادی نزد ایشان حاضر می شوند. بدین صورت که زمین برایشان پیموده می شود. فاصله ی دور دست خانه هایشان تا دلبندشان را به سرعت طی می کنند. با آن بزرگوار پیمان وفا می بندند. آغازگر حرکتی می شوند که میوه ی شیرین آن، از میان رفتن ظلم و جور و برپایی عَلَم عدل بر عرصه ی گیتی خواهد بود. بذر این ثمر با بیعت آنان در حطیم پاشیده می شود.

صدور این اذن الهی، پاسخ به درخواستی است که مولای بی نشان و غربت کشیده مان تحقق آن را بارها از خداوند طلبیده است. از محمدبن

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۹.

عثمان - نایب دوّم از نواب خاصّ آن حضرت - نقل شده:

آخرین باری که به شرف دیدار ایشان نائل شدم نزد بیت الله الحرام بود در حالیکه عرضه می داشت:

اَللّهُمَّ اَنجِزلی ما وَعَدتَنی.(۱)

خدایا وعده ای که به من داده ای، محقق فرما.

وعده ی خدا با امام عصر، ظهور پر برکت و حکومت جهانی آن بزرگوار است. این ظهور باعث میشود صاحبان ایمان و عمل صالح در زمین به جانشینی برسند. با این رخداد فرخنده، دین خداوند متعال سراسر اقطار کره ی زمین را فرا می گیرد(۲) و امنیت به زمین پر از ظلم باز می گردد. آن روز خداوند متعال وعده ای را که به امام عصر علیه السلام داده عملی می کند و از میان رکن و مقام، آفتاب عالمتاب مهدوی را رخصت طلوع می دهد.

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۲۰.

۲- چنانکه می فرماید: «وَعَدَ اللهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنکُم وَ عَمِلُوا الصّالحاتِ لَیَستَخلِفَنَّهُم فِی الاَرضِ کَمَا استَخلَفَ الَّذینَ مِن قَبلِهِم وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُم دینَهُمُ الَّذی ارتَضی لَهُم وَ لَیُبَدِّلَنَّهُم مِن بَعدِ خَوفِهِم اَمناً یَعبُدُونَنی لا یُشرِکُونَ بی شَیئاً وَ مَن کَفَرَ بَعدَ ذلِکَ فَاُولئِکَ هُمُ الفاسِقُونَ (نور / ۵۵) خداوند با کسانی از شما که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند وعده کرد که آنان را در زمین خلافت بخشد؛ همانگونه که کسانی که پیش از آنها بودند را خلافت بخشید و حتماً عمل به دینشان را که برایشان پسندیده، برای آنها امکان پذیر می سازد و پس از هراسشان، امنیت را برای ایشان جایگزین می کند، به گونه ای که مرا می پرستند و به من شرک نمی ورزند و هر که پس از این کفر بورزد پس آنان فاسقانند.

باب کعبه ی معظم

یکی از بخشهای مهم کعبه در آن است که به درون بیت الله الحرام باز میشود. این در، در حال حاضر به طور معمول دو بار در سال - در ۲۵ ذیقعده (روز دحوالارض) و اول شعبان گشوده می گردد و پلکانی برای ورود افراد خاصی به آن گذارده می شود. نکته ی قابل توجه این که با باز شدن در کعبه درهای رحمت آسمان نیز گشوده می گردد. رسول مکرم اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند:

یُفتَحُ اَبوابُ السَّماءِ بِالرَّحمَهِ فی اَربَعِ مَواضِعَ.

در چهار جا درهای آسمان به رحمت [ایزدی] گشوده می گردد. و در بیان یکی(۱) از این مواضع فرمودند:

عِندَ فَتحِ بابِ الکَعبَهِ.(۲)

هنگام باز شدن در کعبه.

اگر در این دو زمان توفیق درک زیارت بیت الله الحرام را داشتیم، یادمان باشد که هنگام نزول باران رحمت است. پس حیف است اهتمام لازم را برای «دعا» به خرج ندهیم. حیف است که چنین فرصتی از دست انسان برود و نتواند پیمانه ی خویش را از این باران برکت پر نماید. چه خوب که در مثل این موقعیتهای حساس انسان متوجه باز کردن آن گره ای باشد که قرنهاست به کار روزگاران افتاده است.گره ای که نکبت و سیاهی و تباهی را برای زمین و زمان به بار آورده است.

۱- سایر این مواقع عبارتند از هنگام نزول باران، هنگام نگاه (محبت آمیز) فرزند به صورت پدر و مادر و هنگام عقد.

۲- بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۲۱.

کـاش که سوخته جـانی در هنگام گشوده شـدن باب کعبه در کنار آن باشـد. کاش در همان هنگام از ملکوت آسـمانها ظهور امام عصر – این رحمت واسعه – را طلب کند.

مقام ابراهیم

جایگاه دیگری – که امروزه در ضریحی زرّین، مقابل کعبه قرار دارد – مقام شریف حضرت ابراهیم است. در درون آن سنگی قرار دارد که جای دو کف پای آن حضرت در آن حک گردیـده است. در بیان اینکه چگونه جای پاهای حضـرت ابراهیم بر روی سنگ نقش شده، روایت جالبی از امام صادق علیه السلام را از نظر می گذرانیم.

هنگامی که خداوند متعال به ابراهیم علیه السـلام وحی کرد که برای حج در میان مردم ندا سر دهد، سنگی را که اثر دو پایش بر آن است گرفت و [آن سـنگ]، مقام بود. پس آن را برابر بیت قرار داد در حالیکه چسبیده به خانه بود –مقابل جایگاهی که امروزه در آن است – سـپس بر آن ایستاد و با بلندترین صدایش به آنچه خدای متعال فرمانش داده بود، ندا کرد. پس هنگامی که به [گفتار خویش] تکلم نمود، سنگ، تحمل نکرد. دو پای او (ابراهیم) در آن فرو رفت، ابراهیم دو پایش را از سنگ کند. هنگـامی که مردم فراوان شدنـد و به شرّ و بلاـ گرفتـار گشـتند بر آن ازدحام کردنـد و از [پیش خود] نظر دادنـد که آن را در جایگـاهی که امروز در آن است قرار دهنـد برای آنکه مطاف برای کسانی که به [گرد] خانه طواف می کننـد خالی شود. پس هنگامی که خـدای متعال محمد صـلّی الله علیه و آله و سـلّم را مبعوث نمود، آن را به جایگاهی که ابراهیم در آن قرارش داده بود بازگرداند. همواره در آن بود تا آنکه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم از دنیا

رفتنـد و در زمان ابوبکر و ابتدای حکمرانی عمر [جای آن تغییر نکرد]. پس عمر گفت: «مردم در این جایگاه ازدحام کرده اند پس کـدامیک از شـما موقعیت آن را در زمـان جـاهلیت میدانـد؟» پس مردی به او گفت: «من انـدازه ی فاصـله اش تا کعبه را دقیقاً میدانم»... [پس عمر] به برداشتن مقام فرمان داد. پس حمل شد و به جایگاهی که اکنون در آن است برگردانده شد.(۱)

مقـام ابراهیم علیه السـلام سـنگی متصـل به کعبه ی شـریف بوده است. در زمـان جـاهلیت از آن جـدا میشود و بـا کعبه فاصـله میگیرد. بـا بعثت رسـول خـدا صـلّی الله علیه و آله و سـلّم و تحقق چیرگی ایشـان بر مکه، آن حضـرت محـل مقـام را به همـان جایگاه زمان ابراهیم علیه السـلام باز میگردانند.(۲) البته جای بسـی شـگفتی است که داعیه داران خلافت پیامبر اسلام صلّی الله علیه و آله و سـلّم چگونه اصـرار داشـتند که مقام را به محل دقیق آن در عصـر جاهلیت باز گردانند؟ چگونه مدعیان جانشـینی رسول خـدا می خواسـتند رسوم و آداب آن روزگار ضـلالت و گمراهی را احیاء کننـد؟ به راستی جز محو آثار اسـلام و سوق دادن جامعه ی اسلامی به قهقرای جاهلیت، می توان انگیزه ای

۱- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۲۳.

۲- در برخی روایات، این مقام را علاوه بر مقام ابراهیم، «مقام اسـماعیل و محمـد صـلّی الله علیه و آله و سـلّم» نیز نام نهاده اند. راوی از امام ابوالحسن درباره ی جایگاه برتر نماز در مکه ی معظمه می پرسـد، آن حضـرت پاسـخ می دهند: عَندَ مَقامَ اِبراهیمَ الاَوّلِ فَاِنَّهُ مَقامُ اِبراهیمَ وَ اِسـماعیلَ وَ مُحَمَّدٍ صـلّی الله علیه و آله و سـلّم نزد مقام نخستین ابراهیم (پیش از تغییر) چرا که آن جا مقام ابراهیم و اسـماعیل و محمـد صـلّی الله علیه و آله و سـلّم است. (وسایل الشـیعه ج ۵ ص ۲۷۵) بـا توجه به بحث هـایی که دربـاره ی حطیم داشـتیم حضـرت در حقیقت راوی را به جایگـاه برتر مقـام نخسـتین پس از حطیم و حجر اسـماعیل راهنمـایی فرموده اند.

برای این کار در نظر گرفت؟(۱)

این پـایه و اسـاس نادرست و این بـدعت جاهلانه با ظهور امام عصـر علیه السـلام از میان خواهـد رفت. آن بزرگوار، مقام را به جایگاه اولیه اش باز خواهند گرداند؛ چنانکه امام صادق علیه السلام فرمودند:

اِذا قامَ القائِمُ... حَوَّلَ المَقامَ اِلَی المَوضِعِ الَّذی کانَ فیهِ.(۲)

وقتی قائم به پا خیزد... مقام [ابراهیم] را به جایگاهی که در زمان رسول خدا بود، بازمی گرداند.

این عمل امام عصر علیه السلام یکی از مظاهر زنده کردن سنت های مرده و میراندن بدعتهای جاهلانه خواهد بود.

حجر اسماعیل

اشاره

جایگـاه پر قـدری که پس از گذشـتن از رکن عراقی در کعبه ی معظم به آن می رسیم، «حِجر اسـماعیل» نـام گرفته است. در روایات بیان فرموده اند که در این جایگاه شریف قبر حضرت هاجر علیها السلام، مادر

۱- اعتراف به تغییر مکـان یـافتن مقـام ابراهیم به جایگـاه عصـر جـاهلیت در کتب اهـل سـنت نیز به چشم می خورد: (الطبقـات الکبری، ج ۳، ص ۲۰۴) نیز اعتراف به این رفتار خلیفه ی دوم را در زیارت شـریف «جامعه ی ائمه المؤمنین» مینگریم آنجا که این رخـداد را نـتیجه ی بیعت شوم مردم بـا ابوبکر دانسـته و فرموده انـد: «وَ بَـدَّلَتِ الأحکـامَ وَ غَیَّرَتِ المَقـامَ وَ أباحَتِ الخُمْسَ لِلطُّلقـاء وَ سَلِطَت أَوْلادَ اللُّعَنـاء عَلَی الفُروجِ و الـدِّماء...» و [ایـن بیعت شـوم] احکـام [الهی] را دگرگـون کرد و جایگـاه [مقـام ابراهیـم] را تغییر داد و خمس را برای آزادشـدگان مبـاح کرد و فرزنـدان نفرین شـدگان را بر نـوامیس و خـون هـا تسـلط داد. (بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۶۲، به نقل از مزار کبیر و سیدبن طاووس).

۲- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸، به نقل از الرّشاد.

پیامبر بزرگوار حضرت اسماعیل، قرار دارد. آن حضرت برای آنکه قبر شریف مادرشان در حین طواف پای کوب نشود دور آن را سنگ چین فرموده اند.(۱)خود آن حضرت و دخترانشان(۲) نیز در این قسمت مدفون می باشند.(۳) البته قبور تعدادی از انبیاء عظام الهی نیز در این محدوده قرار دارد.(۴)

این بخش از مسجدالحرام البته منزل حضرت اسماعیل نیز بوده است.(۵) حضرت ابراهیم علیه السلام در همان ابتدای هجرت به مکه و تولد حضرت اسماعیل، ایشان را به همراه حضرت هاجر و توشه بارشان، در این محل سکنی دادند.(۶)

قدر بزرگوارانی که در این محدوده ی شریف زیسته اند و مدفونند تا آن جاست که منزل و مرقدشان در محدوده ی طواف قرار می گیرد و بر اساس فرمایش امام رضا علیه السلام با فضیلت ترین بخش مسجدالحرام پس از حطیم(۷)، این قسمت می باشد.

۱- الکافی، ج۴، ص ۲۱۰.

۲- الکافی، ج۴، ص ۲۱۰.

۳- الکافی، ج۴، ص ۲۱۰.

۴- الکافی، ج۴، ص ۲۱۰.

۵- الکافی، ج۴، ص ۲۱۰.

۶- الکافی، ج۴، ص ۲۰۱.

۷- در روایت دیگری وقتی از حضرت سؤال شد: «حجر کجاست؟» فرمودند: اِنَّکُم تُسَمُّونَهُ الحَطیمَ وَ اِنَّما کانَ لِغَنَمِ اِسماعیلَ(بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۳۱) شما به آن «حطیم» نام داده اید و آن برای گوسفندان اسماعیل بوده است. ممکن است این سؤال ایجاد شود که این تفسیر از حطیم با روایاتی که پیش از این ملاحظه شد چگونه قابل جمع است؟ در جواب شاید بتوان گفت که در آن زمان نام حطیم را به حجر اطلاق می کرده اند در حالیکه از نظر امام حطیم به همان فاصله ی بین رکن و باب و مقام گفته می شده و احتمالاً به جهت استعمال نادرست کلمه ی حطیم بوده که ائمّه علیهم السلام آن را به طور دقیق تعریف کرده اند. در مقام جمع میان این روایت و روایات پیشین باید بگوییم که حطیم محل چریدن گوسفندان اسماعیل بوده و حجر محل استراحت و استقرار آنها.

نماز در حجر و دعا زیر ناودان بیت الله

ناودان بیت الله الحرام نیز داخل در این نیم دایره ی متصل به بیت قرار گرفته است. از سوی حضـرت معصومین به نماز در حجر و دعا در زیر ناودان کعبه(۱) توصیه شده است. امام رضا علیه السلام فرمودند:

اَکثِرِ الصَّلاهَ فِی الحِجرِ وَ تَعَمَّد تَحتَ المیزابِ وَ ادعُ عِندَهُ کَثیراً.(۲)

فراوان در جحر نماز بگزار و زیر ناودان را قصد کن و نزد آن فراوان دعا کن.

اهـل بیت علیهم السـلام به فراوانی نمـاز و دعا در این مقام شـریف، توصـیه فرموده انـد. نیز خود پیشـتاز عبادات در این ساحت مقدّس بوده اند. به عنوان نمونه امام سجاد را در حجر اسماعیل مشاهده نمودند؛

۱- البته در حین طواف هم توصیه فرموده اند که وقتی مقابل ناودان قرار گرفتیم دست به دعا برداریم و عرض کنیم اَللّهُمَّ اَعتِق رَقَبَتی مِنَ النّارِ وَ ادرَأ عَنّی شَـرَّ فَسَقَهِ العَرَبِ وَالعَجَمِ وَ أظِلنی تَحتَ ظِلِّ عَرشِکَ وَاصرِف عَنّی شَرَّ کُلِّ ذی شَرٍّ وَ شَرٍّ فَسَقَهِ الجِنِّ وَ الاِنسِ(بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۱۹۶، به نقل از فقه الرضا) خـدایا! گردن مرا از آتش رها کن و شـرّ فاسـقان عرب و عجم را از من باز دار و مرا زیر سایه سار عرشت سایه ببخش و شرّ هر صاحب بدی و شرّ فاسقان جن و انس را از من دور کن!

۲- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۳۰، به نقل از فقه الرّضا ص ۲۲۲.

در حالی که به خداوند متعال، چنین عرضه می داشتند:

عُبیدُکَ ببابِکَ أَسیرُکَ بِفِنائِکَ مِسکینُکَ بِفِنائِکَ سائِلُکَ بِفِنائِکَ یَشکُو اِلَیکَ ما لا یَخفی عَلَیکَ... لا تَرُدَّنی عَن بابِکَ.(۱)

[خدایا] بنده ی کوچک تو بر در توست، اسیر تو در آستان توست، بی نوا و درمانده ی تو در ساحت تو است، گدای تو بر آستان توست. به سوی تو شکایت می کند از آنچه بر تو پنهان نیست... مرا از درت مرانی!

این عبارات، والاترین درجات بندگی امام شور و نیایش، حضرت علی بن الحسین علیهما السلام را در برابر پروردگار متعال به تصویر می کشد. بزرگواری که همه ی آفرینش سرافکنده ی اویند و هستی به طفیل او به پاست، اینگونه در برابر پروردگارش عرض بندگی می نماید. خود را حتی با لفظ «عبد» معرّفی نمی کند. این لفظ را به صیغه ی تصغیر بیان می دارد (عُبَید) و خویش را بنده ی کوچک و حقیر می داند. بنده، مملوک رب خویش و «اسیر» اوست. اقرار می کند که اگر او دستش را نگیرد و به دادش نرسد بیچاره و بیچیز است. همین روحیه است که او را به گدایی وا داشته است. همین ویژگی است که او را به عرض نیاز ترغیب نموده است. مخاطب این بنده ی سر افکنده و حقیر، خداست. همو که نه چیزی از او پنهان است و نه از برآوردن حاجتی، ناتوان اگر خدا کسی را از در خانه ی خویش براند و دست رد به سینه اش بزند، هیچ پناهگاهی را نخواهد یافت. از امام عصر هم نقل شده که در حال سجده رو به خانه ی خدا و زیر ناودان بیت الله، عرضه می داشتند:

۱- المناقب، ج ۴، ص ۱۴۸.

عُبَیدُکَ بِفِنائِکَ سائِلُکَ بِفِنائِکَ یَسأَلُکَ مالا یَقدِرُ عَلَیهِ غَیرُکَ.(۱)

بنده ی کوچک تو بر آستان توست، گدای تو در ساحت توست. از تو می طلبد آنچه را که غیر تو بر آن توانا نیست. خوب است ما نیز در این موقعیت ممتاز مکانی، به اقتدای موالی خویش خطاب به پروردگار متعال عرض بندگی کنیم، خوب است با تعابیر امام خدا را بخوانیم- که حاکی از عمق تسلیم و تذلل در درگاه ربوبی است - از خداوند متعال بخواهیم که بنده ی حقیر و ناچیز خویش را پذیرایی کند، گدای بی نوای خود را از بارگاهش، سر خورده بازنگرداند، شکایت و عرض حاجت ما را شنوا باشد.

مهم ترین مصداقی که به نظر می رسد در عبارت امام عصر علیه السلام (یسألک مالایقدر علیه غیرک) مورد سؤال قرار گرفته، تعجیل فرج آن بزرگوار است.(۲)

همانطور که میدانیم تحقق ظهور آن حضرت «کار خدا»ست؛ به این معنا که تنها به اذن و فرمان الهی صورت می گیرد. از سویی دیگر «کاری خدایی» است یعنی هیچ بشری با توجه به امکانات عادی و طبیعی اش برای محقق ساختن آن، قادر نیست. این امر جز به عنایات و

۱- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۱۹۵، به نقل از کمال الدین.

۲- البته ادعا نمی کنیم که تنها معنای «مالا یقدر علیه غیرک» امر ظهور امام زمان می باشد. بلکه شاید بتوان ادعا کرد که ما هر چه را طلب می کنیم، به یک معنا هیچ کس جز خداوند، قادر به اعطای آن نیست؛ نه اینکه قدرت آفریدگان الهی را در انجام افعال اختیاری نفی کنیم بلکه مقصود این است که هر فاعلی و هر قادری - جز خدای متعال - قدرت خود را از خداوند بی نیاز وام گرفته است و هیچ کس از خود توانایی رفع هیچ نیازی را ندارد.

امدادهای خاص الهی به وقوع نمی پیوندد.(۱) به این ترتیب هیچ کس جز خداوند نمی تواند این گره را بگشاید و این پرده ی غیبت را فرو افکند. با توجه به اینکه قاعدتاً مهم ترین حاجت امام عصر علیه السلام محقق شدن ظهور است، این عبارت می تواند درخواست ایشان از خداوند برای مهیا کردن خروجشان باشد.

دعا برای امام عصر علیه السلام در حجر اسماعیل

شاید با این پیش زمینه ی معرفتی عمیق بوده که برخی دلسوختگان حضرت ولی عصر، که جرعه نوش چشمه زلال معارف اهل بیت علیهم السلام بوده اند، توصیه ی اکیدی فرموده اند که: «در حجر برای حضرت فراوان دعا کنید و بلکه فقط برای آن حضرت دعا کنید».

جان گداخته از شرار محبت و قلب مشحون از معرفت باید دست به دست هم دهند تا انسان - نه از سر تصنّع - بلکه با حالتی برخاسته از عمق جان، به درگاه الهی ضجه بزنند، زاری کند و بازآمدن این مسافر گمگشته را از خدا بخواهد به راستی پدری دلسوز و مهربان را تصور کنیم که همه ی دارو ندارمان از او رسیده، و بود و نبودمان متعلق به او است. فرض کنیم حیاتمان را مدیون پدرمان باشیم و گوشه گوشه ی زندگیمان گواهی دهند که عطا و بخشش اویند؛ به این فکر کنیم که پدر،

۱- برای نگریستن توضیحات مبسوط در این زمینه مراجعه کنید به کتاب «راز پنهانی، رمز پیدایی»، بخش سوم، ذیل عناوین: «شباهت قیام امام زمان به غلبه ی پیامبر در جنگ بدر»، «الهی بودن امر ظهور حضرت مهدی»، «لشکریان غیبی در هنگام ظهور»، «تشبیه قیام امام زمان به خروج پیامبر»، «تأکید بر اعجازآمیز بودن قیام حضرت مهدی»، «کار خدا بودن ظهور امام زمان»، «خدایی بودن ظهور امام عصر»

همه ی پشت گرمی و امیدمان است، و وقتی از دستمان برود حس کنیم زیر پایمان خالی شده است. به این بیندیشیم که در همه ی زندگیمان سر سفره ی او نشسته ایم. آن وقت هنگامی که اجازه ی ظاهر شدن نداشته باشد و ما نیز توان ملاقات با او را نداشته باشیم، چه حال و روزی در مواقع استجابت دعا داریم؟ آیا جز این است که همه ی خواسته هایمان در برابرمان رنگ می بازد؟ جز این است که همه ی حاجت هایمان یادمان میرود؟ آیا غیر از این است که خواهشمان برای پیوستن به پدر، هر خواسته ی دیگر را کنار میزند؟ این خواسته آنقدر برایمان مهم می شود که گویا در زندگی فقط همین یک آرزو را داریم.

اگر معرفت صحیحی به اماممان داشته باشیم او را مهربانتر از هر پدری می یابیم. می فهمیم که دارو ندارمان از اوست و هست و نیستمان را او بخشیده است. حالیمان می شود که به ازای هر نفسمان مدیون وییم و به اندازه ی لقمه لقمه ی روزیمان منت او را داریم، متوجه می شویم که چقدر به حالمان افسوس خورده و چقدر برایمان دلشوره داشته است. همه ی اینها آنقدر دوری از او را برایمان سنگین می کند که فقط به دیدار او می اندیشیم. تا آن جا حاجت گشایش کار او، برایمان بزرگ می نماید که باز آمدنش از سفر تنها آرزویمان می شود. اینگونه، باز شدن بنده ی اسارت غیبتش همه ی خواهشمان را تشکیل می دهد. هیچ نیازی به اندازه ی آن پیش چشممان حساسیت پیدا نمی کند. نیکوست پیش از گام نهادن به حجر اسماعیل نخست این دانسته های غبار گرفته را مرور کنیم، خوب است آن را برای خود یادآوری کنیم تا حال عجز و لابه به درگاه الهی در ما پیدا شود. آن وقت بتوانیم – ولو به

قـدر چنـد لحظه - همه ی تمرکزمـان را به سوی مولایمـان بازگردانیم و حاجت او را بطلبیم. این حال، همان حالی است که از اعماق وجود آدمی می جوشد و یکباره همه ی همّ و غمّ او را بر این امر بسیار مهم متمرکز می کند. شاید با این روحیه یادمان برود رفع گرفتاری و شفای بیمار و... را برای خود بخواهیم امّا خداوند نیاز ما را فراموش نمی کند و دست به کار برآوردن آن می گردد. در حدیث قدسی آمده است:

مَن شُغِلَ بِذِکری عَن مَسأَلَتی أَعطَیتُهُ أَفضَلَ ما أُعطی مَن سَأَلَنی.(۱)

هر که به واسـطه ی ذکر من از درخواست [از] من غافل شود، به او برترین چیزی را که کسی از من درخواست نموده، عطا می کنم.

از مهمترین مصادیق ذکر خداوند، یادآوری امام عصر علیه السلام است. چنانکه فرموده اند:

اِنَّ ذِکرَنا مِن ذِکرِ اللهِ اِنّا اِذا ذُکِرنا ذُکِرَ اللهُ.(۲)

ذکر ما [اهل بیت علیهم السلام] از [مصادیق] ذکر خداست، هنگامی که ما یاد شویم خداوند یاد شده است.

مشـتاق دلـداده، آنقـدر ذوب در محبت مولای خود است که یادآوردن نیاز خودش فراموشـش می شود. ولی خداونـد عنایت خود را شامل حال او می کنـد و نیکوترین هـدایا را نصـیبش می نمایـد. دعا برای برادران ایمانی و برای نیازهای خود خوب و پسندیده است. واداشتن خود به انحصار در دعا برای امام عصر علیه السلام هم نیکوست.

۱- الکافی، کتاب الدعاء، باب الاشتغال بذکر الله عزوجل، ح ۱ .

۲- الکافی، کتاب الایمان و الکفر، باب تذاکر الاخوان، ح ۱.

امّا حالت مطلوب هنگامی است که انسان با برخورداری از درجات والای معرفت و محبت دعا کند؛ در حالی که واقعاً دلش از دوری مولایش به درد آمـده باشد. اگر حتی چند دقیقه چنین حالتی در آدمی ایجاد شود، بسـیار ارزشـمند است. می توان بهره های وافری از چنین موقعیتی برد و اینگونه توجه آن وجه وجیه پروردگار را به خود جلب نمود.

نیکوست انسان اوّلاً به وجود آمـدن چنین حالی را برای خود از خـدا بخواهد. ثانیاً زمینه های اختیاری آن را فراهم کند. ثالثاً با حالت شکستگی و ندبه و با عبارات مختلف بازگشت آن سفر کرده - که صد قافله دل همراه اوست - را از خدا بطلبد.

چـه خـوش است اگر آدمی در این حـال منقلب، «اللهم طـال الانتظـار»(۱) را به لب بیـاورد یـا آنکه دعـای عهد(۲) خویش را آویخته به پرده هـای کعبه بخوانـد یا دعای امام رضا علیه السـلام برای امام عصـر علیه السلام (اللهم ادفع عن ولیک(۳)) را در این مکان شـریف زمزمه نماید. اینگونه شاید خویش را همنوا با خود آن حضرت دید که، در حال سوز و گداز برای برآوردن وعده ی الهی، به پروردگار التماس می کند.

۱- بحارالانـوار، ج ۱۰۲، ص ۱۰۲: «اَللّهُمَّ طالَ الاِنتِظارُ وَ شَـمِتَ بِنا الفُجّارُ وَ صَـعُبَ عَلَینا الاِنتِصارُ» خـدایا! انتظار طولانی شـد و زشت کاران ما را شماتت کردند و یاری دادن [امامان] بر ما دشوار شد (فرازهایی از زیارت امام عصر علیه السلام در سرداب مطهر)

۲- بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۱۱.

۳- بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۱۲: هر سه دعای مذکور را مرحوم حاج شـیخ عباس قمی در کتاب شـریف مفاتیح الجنان، نقل فرموده اند.

مستجار (ملتزم)

اشاره

پس از گذشتن از رکن عراقی و رکن شامی به دیوار محاذی در کعبه ی مشرّف می رسیم که به آن «مستجار» گفته می شود. قسمتی از این دیوار، همان جایی است که برای جناب فاطمه ی بنت اسد شکافته شد. آن بزرگوار پس از آنکه سه روز در خانه ی کعبه میهمان بود، امیرمؤمنان را به دنیا آورد.(۱)

توبه در مستجار

این قسمت از کعبه شرافت و فضیلتی خاص داراست و محل انابه به درگاه خداوند متعال می باشد. امام زین العابدین نخست پیرامون حکمت بنای کعبه و استقرار آن برای پناه بردن به خداوند توضیحاتی فرموده اند. سپس درباره ی تاریخچه ی این بخش از کعبه و پیوند آن با

۱- در روایتی، یزیدبن قعنب نقل می کند با عباس بن عبدالمطلب در مقابل کعبه نشسته بودیم که فاطمه ی بنت اسد در حالیکه نه ماهه حامله بود و درد زایمان داشت آمد و خطاب به پروردگار چنین عرضه داشت: رَبِّ اِنّی مُؤمِنَهٌ بِکَ وَ بِما جاءَ مِن عِندِکَ مِن رُسُلٍ وَ کُتُبٍ وَ اِنّی مُصَدِّقَهٌ بِکَلامِ جَدّی اِبراهیمَ الخَلیلِ وَ اِنَّهُ بَنَی البَیتَ العَتیقِ فَبِحَقِّ الَّذی بَنی هذا البَیتَ وَ بِحَقِّ المَولُودِ الَّذی فی بَطنی لَمّا یَسَّرتَ عَلَیَّ وِلادَتی. پروردگارا من به تو و به آنچه از نزد توست -از رسولان و [کتابهای آسمانی]- ایمان آورده ام و به کلام نیایم - ابراهیم خلیل - تصدیق کننده ام و تصدیق می نمایم [که] او بیت عتیق (کعبه) را بنا نمود. پس به حق کسی که این خانه ی آزاد شده را بنا کرد و به حق مولودی که در شکم من است، از تو [می خواهم] که زادنم را بر من آسان کنی! (بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۸، به نقل از علل الشرایع و معانی الاخبار و غیبت نعمانی) در روایت دیگری از امام صادق آمده است که «[خانه ی کعبه] از پشتش باز شد و فاطمه داخل آن گردید سپس گشادگی، بازگشت و چسبید و او سه روز در آن بود و از میوه های بهشت خورد...» (بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۱۸).

توبه به درگاه پروردگار، بیانهایی جالب توجه و شنیدنی دارند:

«وَ اِذ قالَ رَبُّکَ لِلمَلائِکَهِ اِنّی جاعِلٌ فِی الأَرضِ خَلیفَهً قالُوا اَتَجعَلُ فیها مَن یُفسِدُ فیها وَ یَسفِکُ الدّیماءَ»(۱) رَدُّوا عَلَی اللهِ فَقَالُوا «أَتَجعَلُ فیها مَن یُفسِدُ فیها وَ یَسفِکُ الدِّماءَ»(۲) وَ اِنَّما قالُوا ذلِکَ بِخَلقٍ مَضَی یَعنِی الجَانَّ ابنَ الجِنَّ «وَ نَحنُ نُسَبِّحُ بِحَمدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ»(۳) فَمَنُّوا عَلَی اللهِ بِعِبادَتِهِم اِیَّاهُ فَأَعرَضَ عَنهُم ثُمَّ «عَلَّمَ آدَمَ الاَسماءَ کُلَّها»(۴) ثُمَّ قالَ لِلمَلائِکَهِ «أَنبِئُونی بِأَسماءِ هؤُلاءِ» قالُوا: «لا عِلمَ لَنا قالَ یا آدَمُ أَنبِئهُم بِأَسمائِهِم»(۵) فَأَنبَأَهُم ثُمَّ قالَ لَهُمُ «اسجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا»(۶)

«و هنگامی که پروردگار تو به ملائک فرمود، «من در زمین خلیفه ای قرار می دهم گفتند: آیا در آن کسی را [خلیفه] قرار می دهی که در آن فساد کند و خون بریزد؟» خداوند را رد کردند (حرف خدا را نپذیرفتند) پس گفتند: «آیا در آن کسی را [خلیفه] قرار می دهی که در آن فساد کند و خون بریزد؟» و این را تنها به خاطر آفریدگانی گفتند که در گذشته بودند یعنی جن های فرزند جن «[در حالی چنین می کنی] که ما تو را به حمدت تسبیح می کنیم و تو را تقدیس می نماییم؟». پس به خاطر عبادتشان بر

۱- بقره/ ۳۰.

۲- همان،

۳- همان.

۴- بقره/ ۳۱.

۵- بقره / ۳۲.

۶- بقره / ۳۴.

خـدا منت گذاردند. پس خداوند از آنها اعراض کرد (به آنها غضب نمود) سـپس «همه ی اسـماء را به آدم آموخت» آنگاه به فرشـتگان فرمود: «مرا به نامهـای آنـان آگـاه کنیـد.» گفتنـد: «ما را دانشـی نیست فرمود: ای آدم! آنان (فرشـتگان) را به نامهای ایشان خبر بده» پس ایشان را خبر داد سپس خداوند به آنها فرمود: «سجده کنید برای آدم! پس سجده نمودند.»

سپس حضرت بیان داشتند:

[فرشـتگان] در سـجده شان با خود گفتند: «نمی اندیشـیدیم که خداوند آفریده ای را گرامی تر از ما نزد خود، آفریده باشد، ما خزانه داران خدا و همسایگان او و نزدیک ترین مخلوقات به اوییم.» پس هنگامی که سـر از سـجده برداشـتند [خداوند] فرمود: «خداونـد رد نمودن شـما [سـخن] مرا - که ظاهر می کنیـد یا پنهان می دارید - می داند: «گمان داشتیم که خداوند آفریده ای گرامی تر از ما نزد خود، نیافریده باشد».

پس هنگامی که ملائک دریافتند به خطا افتاده اند،(۱) به عرش الهی پناه بردند. اینان گروهی از ملائک بودند و همان کسانی بودنـد که گرداگرد عرشـی قرار داشـتند [و] همه ی ملائک نبودنـد.... فَلَمّا أَصابَ آدَمُ الخَطِیئَهَ جَعَلَ اللهُ هـذَا البَیتَ لِمَن أَصابَ مِن وُلدِه خَطیئَهً أتاهُ فَلاذَ بِهِ مِن وُلدِ آدَمَ علیه السـلام کَمَا لاذَ أُولئِکَ بِالعَرشِ فَلَمَّا هَبَطَ آدَمُ علیه السلام اِلَی الاَرضِ طافَ بِالبَیتِ فَلَمَّا کانَ عِندَ المُستَجارِ دَنَا مِنَ البَیتِ فَرَفَعَ یَدَیهِ اِلَی السَّماءِ فَقَالَ یَا

۱- توجه شود که این برای ملائک یک گناه محسوب نمی شـد و لـذا عصـمت آنها را خـدشه دار نمی کرد؛ صـرفاً یک ترک اولی بود.

رَبِّ اغفِرلی فَنُودی أَنِّی قَد غَفَرتُ لَکَ قالَ یا رَبِّ وَ لِوُلـدِی قالَ فَنُودی یا آدَمُ مَن جَاءَنِی مِن وُلـدِکَ فَبَاءَ بِـذَنبِهِ بِهَـذَا المَکانِ غَفَرتُ لَهُ.(۱)

پس هنگامی که آدم علیه السلام خطا کرد (مرتکب ترک اولی شد) خداوند این خانه را برای کسانی از فرزندان او قرار داد که گناهی مرتکب می شوند. برای [این] که گنهکاران از فرزندان آدم به آن پناه برند همانگونه که آنان (فرشتگان) به عرش پناه بردند. پس هنگامی که آدم به زمین هبوط کرد به گرد خانه ی [خدا] طواف کرد. پس هنگامی که نزد مستجار بود به خانه نزدیک شد پس دستانش را به سوی آسمان بلند کرد و عرضه داشت: «پروردگارا! مرا ببخشای» پس ندا آمد که «من تو را بخشودم.» عرضه داشت: «پروردگارا! و فرزندانم را نیز ببخشای]» پس ندا شد که: «ای آدم! هرکه از فرزندان تو در این مکان سوی من بیاید و به گناهش اقرار کند [گناهانش را] برای او می بخشایم.»

خداوند متعال، حضرت آدم علیه السلام را به عنوان خلیفه ی خود در زمین به ملائک معرّفی نمود. برخی از آنها به این کار خدا لب به اعتراض گشودند. به خاطر سابقه ای که ملائک از موجودات پیش از آدم (جنیان) داشتند می اندیشیدند که این آفریده ی جدید نیز همانند آنان به فساد و خونریزی در زمین می پردازد. امّا انگاره ی این گروه از ملائک، پنداری نادرست بود.(۲) اشتباه دومشان این بود که به خاطر

۱- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۰۵، به نقل از تفسیر عیاشی،

۲- درباره ی داستان جعلی خلیفه و مخاطب های خداوند با فرشتگان در بحث طواف در جلد دوم نیز تفصیلا سخن رانده ایم.

تقـدیس و تسبیحشان بر خـدا منت گذاردند و عبادت خود را چیزی به حساب آوردند. غافل از اینکه «هیچ آفریده ای تاب آن ندارد که از حدّ تقصیر در عبادت بیرون بیاید. هیچ کس نمی تواند حق بندگی و تسبیح و تحمید پروردگار را به جای آورد.» به دنبال این دو خطا (ترک اولی) پروردگار متعال اسـماء همه چیز(۱) - از جمله حجت های خویش (۲) - را به حضرت آدم علیه السـلام آموخت. سپس ملائک را آزمود تا آنها به جهل خود اقرار کنند. پس از اقرار ملائک به نادانی شان در قبال آدم، پروردگـار متعال به ملائک دسـتور فرمود که آدم را قبله قرار دهند(۳) و برای خداونـد متعال سـجده به جای آورند.(۴) تا هم اولیای الهی نهفته در صلب آدم را تعظیم کرده باشـند و هم به خداوند متعال، عرض عبودیت نموده باشند.(۵) امّا ملائک این بـار بـا خویش اندیشـیدند که «چگونه خداونـد برتر و گرامی تر از ما آفریـده است؟». بر این گروه خاص از فرشـتگان سـنگین آمـده بـود که خداونـد، مخلـوقی خـاکی را برتری بخشـد و او را به عنوان خلیفه ی خویش در زمین برگزینـد. همین انگیزه ی اعتراض آنها را به خداوند تشکیل می داد. امّا خداوند حضرت آدم علیه السلام - حجت معصوم خویش را به عنوان

۱- بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۳۲۶، به نقل از تفسیر امام عسکری علیه السلام.

۲- بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۲۸۳، به نقل از کمال الدین.

۳- وسایل الشیعه، ج۴، ص ۹۸۶.

۴- وسایل الشیعه، ج۴، ص ۹۸۵.

۵- در روایتی از امام رضا چنین آمده است: ... انّ اللَّه تَبارَکَ وَ تَعالی خَلَقَ آدَمَ فَأَودَعنا صُـلبَهُ وَ اَمَرَ المَلائِکَهَ بالسُّجُودِ لَهُ تعظیماً لَنا وَ اِکراماً وَ کانَ سُجُودُهُم لِلهِ عَزَّوَجَلَّ عُبُودِیَّهً وَ لِآدَمَ اِکراماً وَ طاعَهً لِکَونِنا فی صُلبِهِ... (عیون اخبار الرّضا، ج ۱، ص ۵۴۰).

جانشین خویش در زمین برگزیده بود. نیز از آنچه این دسته از فرشتگان در خاطر خویش گذراندند، باخبر بود. این شد که بر این گروه از فرشتگان غضب نمود. البته فرشتگان پس از آگاهی یافتن از ترک اولایشان، به عرش الهی پناه بردند و به استغفار در بارگاه الهی پرداختند.(۱)

پس از هبوط حضرت آدم از بهشت، خداوند متعال امر به بنا کردن کعبه فرمود و این خانه ی مشرّف را محل توبه و انابه قرار داد. خدا خواست همانگونه که ملائک پس از ترک اولای خویش به عرش الهی پناهنده شدند فرزندان آدم نیز این مکان معظم را جایگاه توبه قرار دهند. البته در این جایگاه، «مستجار» از ویژگی منحصر به فردی برخوردار شد. خداوند متعال توبه ی حضرت آدم علیه السلام را در کنار آن پذیرفت. نیز به آن حضرت وعده داد که هرکس از فرزندان او را – که در این مقام به زشتی های خویش اقرار نماید – مورد مغفرت خویش قرار دهل.

الصاق و التزام به مستجار

امّا برای اقرار به گناهان در این محل شریف در روایات اهل بیت علیهم السلام کیفیت خاصّی بیان شده است. مرحوم آیت الله شیخ حرّ عاملی، روایات مرتبط با این موضوع را در بابی تحت این عنوان آورده اند:

۱- در روایات بیان شده که خداوند فرشتگان را به طواف گرداگرد بیت المعمور (که محاذی عرش و کعبه در آسمان چهارم است) فرمان داد و پس از آن توبه ی ایشان را پذیرفت. (بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۰۵، به نقل از تفسیر عیاشی).

باب استحباب التزام المستجار فی الشّوط السّابع و الصاق البطن و الیدین و الخدّ به و الاقرار بالذّنوب و الدّعاء بالمأثور و غیره....(۱)

باب استحباب چسبیدن به مستجار در دور هفتم طواف(۲) و چسباندن شکم و دستها و صورت به آن(۳) و اقرار نمودن به گناهان و دعا کردن با [ادعیه ی] مأثور و غیر مأثور.

در یکی از روایات این باب آمده است که امام صادق فرمودند:

وقتی از طوافت فارغ شدی و به پشت کعبه رسیدی -و آن مقابل

۱- وسایل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۴۴.
۲- می توان در دورهفتم، طواف را قطع کرد و ملتزم به مستجار شد و سپس طواف را از سر گرفت؛ البته به شرط آنکه موالات عرفی آن به هم نخورد. مطابق فتوای فقها و مراجع عظام تقلید اگر طواف کننده پس از شوط چهارم به دلیلی طواف را قطع کند، باید از همان قسمتی که طواف را قطع نموده، آن را ادامه دهد. البته برخی از فقها احتیاط مستحب می کنند که فرد، پس از بازگشت، طواف خود را دوباره از سر بگیرد (مناسک حج آیت الله سیستانی، م ۳۱۰).
۳- واضح است که فشار آوردن به جمعیت و آزار دادن دیگران برای انجام چنین عملی، مطلوب نیست خصوصاً در هنگام ازدحام و بالاخص برای بانوان گرامی (در هنگامی که این عمل مستحب مستلزم تنه زدن و برخورد با نامحرمان باشد) شاید باعث به حرام افتادن نیز بشود. عموماً برای بانوان این امکان نیست که ضمن حفظ و حراست از خود از اوّلا ـ از برخورد با نامحرمان در این مکان دور بمانند و ثانیا دیده ای به ایشان - در هنگامی که چادر خود را کنار زده و به خانه چسبیده اند - نیفتد لذا بانوان با تقوا و اهل تقید و تفقه، سعی میکنند تا جایی که ممکن است امر واجب حفاظت از برخورد با نامحرم را در اولویت قرار دهند. سپس به اعمال مستحب این چنینی ملتزم باشند. لذا این استجاب برای خانم ها در صورتی است که مثلاً محرمشان از ایشان حفاظت کند و اینگونه مطمئن باشند که امر واجب را فدای انجام عمل مستحب نمی کنند.

مستجار است، کمی قبل از رکن یمانی – دو دست را بر بیت بگستر و بدن و صورتت را به خانه بچسبان و بگو:

اَللّهُمَّ البَیتُ بَیتُکَ وَالعَبدُ عَبدُکَ وَ هذا مَکانُ العائِذِ بِکَ مِنَ النّارِ.

خداوندا، خانه، خانه ی توست و بنده، بنده ی تو، و این جایگاه پناهنده به توست از آتش.

سپس فرمودند:

آن گاه نزد پروردگارت به آنچه کرده ای اقرار کن؛ چرا که بنده ی مؤمنی در این مکان، نزد پروردگارش به گناهانش اقرار نمی کند مگر آنکه خداوند – ان شاء الله – او را می بخشاید و می گویی:

اَللّهُمَّ مِن قِبَلِکَ الرَّوحُ وَ الفَرَجُ وَ العافِیَهُ اَللّهُمَّ اِنَّ عَمَلی ضَعیفٌ فَضاعِفهُ لِی وَاغفِرلی مَا اطَّلَعتَ عَلَیهِ مِنّی وَ خَفِیَ عَلی خَلقِکَ.

خداوندا! آسودگی و گشایش و سلامت از جانب توست! خداوندا! عمل من ضعیف است پس آن را برایم مضاعف فرما و آنچه از [گناهان] من، که تو بر آن آگاهی و بر آفریدگانت پنهان است، برای من ببخشای!

سپس بیان داشتند:

آن گاه از آتش به خداوند پناه می بری و برای خود از دعا هر چه می خواهی اختیار می کنی!(۱)

در این عبارات شریف، طلب غفران از خداوند متعال و پناه بردن به

۱- وسایل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۴۷.

ذات پاک او از آتش سوزان دوزخ به چشم می خورد؛ به علاوه دعا و درخواست از خداونـد متعال کاملاً نمایان است. حاجی دل آگاه، عمل نیکو و صالـح خود را بسـیار ناچیز و ضـعیف می شـمارد. از سوی دیگر گناهان خود را فراوان و سـیل آسا می بینـد. متوجه این امر هست که هر چنـد دیگران صـالحش می شـمرند امـا این به خاطر بی اطلاعی آنها نسـبت به معصـیت های فراوان اوست. خـدا می دانـد که او چه هـا کرده و چه نافرمانی ها نموده است. آگاه است که چه زشتیها را در خلوت و جلوت مرتکب گشته است. پس لب به عذرخواهی میگشاید و بخشایش بی منتهای خداوند را طلب می کند.

مستجار و ملتزم

نکته ی مهم این که براساس روایـات، این دیوار بـا آنچه «ملتزم» خوانـده می شود یکی است. از آن جهت که این دیوار محل پناه بردن گناهکاران به خانه ی خداسـت(۱) آن را «مسـتجار» می نامند. نیز از آن رو که التزام (چسبیدن) به آن توصـیه گشـته است «ملتزم» نـام گرفته است. یکی از اصـحاب امـام جواد علیه السـلام دربـاره ی کیفیت مواجهه ی ایشان با کعبه ی معظم می گوید:

اباجعفر دوم علیه السلام (امام جواد علیه السلام) را در سال ۲۱۵ دیدم (۲) که پس از بالا آمدن خورشید، خانه ی خدا را وداع کرد و کعبه را طواف

۱- چنانکه فرشـتگان نیز به عرش الهی پناهنـده شدنـد و در اولین روایتی که در عنوان پیشـین ذکر آن رفت بیان گشـته بود که خداوند کعبه را محل پناه بردن گنه کاران قرار داد.

۲- در نقل دیگری این مشاهده در سال ۲۲۵ گزارش شده است (الکافی، ج ۴، ص ۵۳۲).

نمود و رکن یمانی را در هر دور استلام کرد. پس هنگامی که دور هفتم فرا رسید آن (رکن یمانی) را استلام نمود و حجرالاسود را استلام کرد و به [آن] دست کشید سپس دست به صورت [مبارك] مالید سپس نزد مقام ابراهیم آمد و دو رکعت نماز پشت آن گزارد.

وَ خَرَجَ اِلی دُبُرِ الکَعبَهِ- اِلَی المُلتَزَمِ- فالتَزَمَ البَیتَ وَ کَشَفَ الثَّوبَ عَن بَطنِهِ ثُمَّ وَقَفَ عَلَیهِ طَویلاً یَدعُو... .(۱)

و به سوی پشت کعبه - به سوی ملتزم - خارج شد پس به خانه چسبید و لباس از شکم مبارك خود کنار زد. سپس مدتی طولانی بر آن [حالت] ایستاد و دعا کرد....

همین راوی سپس از بار دیگری در سال ۲۱۷ از کیفیت زیارت آن حضرت گزارش می کند و مشابه عبارات فوق را بیان می نماید. سپس درباره ی مواجهه ی امام جواد علیه السلام با ملتزم در دور هفتم طواف ایشان، میگوید:

فَلَمّا کانَ فِی الشَّوطِ السّابِعِ التَزَمَ البَیتَ فی دُبُرِ الکَعبَهِ قَریباً مِنَ الرُّکنِ الیَمانِیِّ... وَ کانَ وُقُوفُهُ عَلَی المُلتَزَمِ بِقَدرِ ما طافَ بَعضُ اَصحابِنا سَبعَهَ أَشواطٍ وَ بَعضُهُم ثَمانِیَهً.(۲)

پس هنگامی که در دور هفتم بود، به خانه - در پشت کعبه، نزدیك رکن یمانی - چسبید... و توقفش بر ملتزم به اندازه ی هفت دور طواف برخی از اصحاب ما بود و [بقدر] هشت [دور طواف] برخی دیگر.

۱- تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۲۸۱.

۲- تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۲۸۱.

بر اساس روایت شریف، ملتزم - که محل چسبیدن و التزام به خانه ی خداست - در پشت کعبه و نزدیک رکن یمانی واقع است. این مکان در واقع همان محلی است که به آن «مستجار» گفته می شود. این در حالی است که در بسیاری از کتبی که درباره ی حج و مکانهای آن بحث نموده اند ملتزم را مکانی غیر از مستجار معرفی نموده اند: فاصله ی «میان حجرالاسود و در کعبه»(۱) یا «قسمتی از دیوار و پایین کعبه که در یک سوی آن حجرالاسود و در سوی دیگرش باب کعبه قرار دارد».(۲) بر این اساس باید ملتزم در جلوی کعبه قرار داشته باشد. در یکی از این کتاب،(۳) مؤلف برداشت خود از مکان «ملتزم» را مستند به کتاب «المصباح المنیر» کرده که یک کتاب لغوی و مؤلف آن از اهل سنت است. نیز عین عبارت صاحب مصباح را نقل کرده است.(۴)

مرحوم علامه ی مجلسی در ذیل روایتی از امام صادق علیه السلام(۵) (درباره ی ثواب طواف به گرد خانه ی خدا) به مناسبت، درباره ی ملتزم بیانی دارند و همین بحث صاحب مصباح را مورد نقد قرار داده اند.

۱- صهبای حج، ص ۲۷۰.

۲- آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۹۶.

۳- سرزمین یادها و نشانه ها، ص ۶۴.

۴- التزمه ای اعتنقه فهو ملتزم، و منه یقال الما بین باب الکعبه و الحجرالاسود الملتزم، لان النّاس یَعتَنِقُونَهُ أی یضمونه إلی صدورهم. به آن ملتزم شد یعنی در بغل گرفت. پس آن (ملتزم) به بغل گرفته شده است و به همین جهت به ما بین در کعبه و حجرالاسود، ملتزم گفته می شود چون مردم آن را در برمی گیرند یعنی آن را به سینه هایشان می چسبانند. (المصباح المنیر، ج ۲، ص ۲۴۵).

۵- من طاف بهذا البیت طوافاً واحداً کتب الله عزوجل له ستَّه الاف حسنه و مَحاعنه ستَّهِ آلاف سیئَه وَ رفع لَهُ ستَّه آلاف درجه حتی اذا کان عند الملتزم فتح الله له سبعه ابواب من ابواب الجنه... (بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۲۷، به نقل از فروع کافی).

ترجمه ی عبارت مرحوم علامه ی مجلسی چنین است:

ملتزم [همان] مستجار است، مقابلی در کعبه و [ملتزم] نام گرفته است چون التزام (چسبیدن) به آن و چسباندن شکم به آن و دعا نزد آن مستجاب است. و گفته شده که «مراد از آن حجرالاسود است یا ما بین آن و در یا آستانه ی در» و گویی برخی از این اقوال از صاحب مصباح گرفته شده که گفته است «التزمه: اعتنقه...» و او بدین گونه تفسیر کرده بدان خاطر که آنان (اهل سنت) ایستادن نزد مستجار را مستحب نمی شناسند و این از ویژگیه ای شیعه است. آنچه را او به آن (ملتزم) تفسیر کرده، نزد ما «حطیم» است و به طور خلاصه اینگونه تفسیرها از عدم انس با روایات [اهل بیت] نشات گرفته است.(۱)

پیش از این گفتیم، مرحوم شیخ حرّ عاملی بابی تحت عنوان «باب استحباب التزام المستجار ...»(۲) در کتاب شریف وسایل الشیعه گشوده اند. و روایات مربوط به التزام و توبه در مستجار و ملتزم را به همراه هم در این باب آورده اند. این تأکید مجدّدی بر یکسانی این دو مکان شریف است. به هر روی مجموعه ی روایات این باب از کتاب

۱- الملتزم المستجار مقابل باب الكعبه سمى به لأنه يستحب التزامه و إلصاق البطن به و الدعاء عنده و قيل المراد به الحجر الأسود أو ما بينه وبين الباب أو عتبه الباب وكأنه أخذ بعضه من قول صاحب «المصباح» حيث قال «التزَمَه: اعتَنَقَه فهو ملتزم و منه يقال لما بين الباب و الحجر الأسود المتلزم لأن الناس يعتنقونه أي يضمونه إلى صدورهم» انتهى و هو إنما فسره بذلك لأنهم لا يعدّون الوقوف عند المستجار مستحبّا و هو من خواصّ الشيعه و ما فسره به هو الحطيم عندنا و بالجمله هذه التفاسير نشأت من عدم الانس بالاخبار (بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۲۷).

۲- وسایل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۴۴.

شریف وسایل الشیعه، به ضمیمه ی روایت نخست که در عنوان حاضر نقل نمودیم، بیان مرحوم علامه ی مجلسی و تبویب مرحوم شیخ حرّ عاملی(۱) نشان می دهد برداشتی که برخی اندیشمندان از موقعیت این محل مقدّس دارند، برداشت صحیحی نیست. «ملتزم» و «مستجار» دو لفظی است که اشاره به یک مکان دارد و اعمال ذکر شده در روایات نیز به همین بخش از کعبه – پشت آن و مقابل در – اختصاص دارد.

اقرار به گناه و چسبیدن به کعبه در ملتزم (مستجار)

امام صادق علیه السلام از کیفیت توبه ی آدم در ملتزم گزارش فرموده اند. این روایت به روایتی که در ابتدای بحث از «مستجار» آوردیم بسیار شبیه است:

هنگامی که آدم کعبه را طواف نمود و به ملتزم رسید، جبرئیل به او عرض کرد: «ای آدم! در این جایگاه برای پروردگارت به گناهانت اعتراف کن!»...

پس خداوند وحی فرمود: «ای آدم گناهت را بخشودم!» آدم عرضه داشت: «پروردگارا! برای فرزندانم یا برای ذریه ام [چطور؟] پس خداوند عزوجل به او وحی فرمود که:

یا آدَمُ! مَن جاءَ مین ذُرِّیَّتِکَ اِلی هذا المَکانِ وَ أَقَرَّ بِذُنُوبِهِ وَ تابَ کَما تُبتَ ثُمَّ استَغفَرَ غَفَرتُ لَهُ.(۲)

۱- مرحوم میرزا حسین نوری نیز در مستدرک الوسایل همین باب را عیناً قرار داده اند و روایات التزام به مستجار و ملتزم را در آن گنجانده اند (مستدرک الوسایل، ج ۹، ص ۳۹۲).

۲- الکافی، ج۴، ص ۱۹۴.

ای آدم! هرکس از فرزندان تو که به این مکان بیاید و به گناهانش اقرار کند و همانگونه که تو توبه نمودی، توبه نماید، سپس استغفار کند، [گناهانش] را برایش می بخشایم.

در روایت دیگری حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام توصیه می فرمایند انسان در این مقام مکرّم به گناهان خود قرار نماید و می فرمایند:

أقِرُّوا عِندَ المُلتَزَمِ بِما حَفِظتُم مِن ذُنُوبِکُم وَ مَا لَم تَحفَظُوا فَقُولُوا: «وَ ما حَفِظَتهُ عَلَینا حَفَظَتُکَ وَ نَسیناهُ فَاغفِرهُ لَنا» فَإنَّهُ مَن اَقَرَّ بِذَنبِهِ فی ذلِکَ المَوضِعِ وَ عَدَّهُ وَ ذَکَرَهُ وَ استَغفَرَ اللهَ مِنهُ کانَ حَقّاً عَلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ اَن یَغفِرَهُ لَهُ.(۱)

نزد ملتزم به آنچه از گناهانتان که در خاطر دارید و آنچه را از یاد برده اید، اقرار کنید و بگویید: «بارالها! و آنچه را که حافظان تو بر ما نگاه داشته اند (گناهانی که ثبت نموده اند) و ما آنها را فراموش نموده ایم بر ما ببخشای!» چرا که هر کسی در این جایگاه به گناهش اقرار کند و آنها را بر شمرد و ذکر نماید و از آن نزد خداوند استغفار نماید بر خداوند عزوجل حق است که گناهانش را بر او ببخشاید.

وقتی انسان هنوز متذکر این نکته نیست که گناهانش را به یاد بیاورد ممکن است خود را بی گناه بشمارد. خصوصاً در مورد اهل ایمان و تقوی - که نسبت به برخی از گناهان مصونیت نسبی دارند - ممکن است این پندارهای غلط به وجود بیاید. ممکن است فرد بیندیشد، یک عمر وظیفه ی خود را در قبال خداوند به جای آورده است و گناه بزرگ و

۱- الخصال، ج ۲، ص ۶۱۷.

قابل اهمیتی در کارنامه ی خود ندارد. غافل از اینکه وقتی انسان درباره ی سابقه ی خود به دقت اندیشه کند، یک به یک گناهانی را به یاد می آورد که پیش از این آنها را فراموش کرده بوده است. به همین خاطر به غلط خود را بی گناه می انگاشته است. یک سو خداوند متعال قرار دارد که دائماً نعمت خود را به سوی آدمی فرستاده است. در سوی دیگر بنده ای است که به جای شکر عملی و اطاعت لحظه به لحظه، تن به گناه داده و خود را آلوده است. برای هر کس در هر مرتبه ی گناهان خاصّی مطرح است که اگر بیندیشد آنها را می بیند. ممکن است انسان نسبت به افرادی که در مراتب پایین ترند از برخی گناهان به دور باشد. اما وقتی خود را با خویشتن می سنجد و عنایت های حق متعال به خود را می بیند، می یابد که توقع پروردگار از خود را برآورده نساخته است. اینگونه خود را بی آبرو و رو سیاه می بیند. در این حال این عبارات والای دعای ابوحمزه را از زبان مولایش امام سیدالسّاجدین، بر لب می راند:

تَتَحَبَّبُ اِلَینا بِالنِّعَم وَ نُعارِضُکَ بِالذُّنُوبِ خَیرُکَ اِلَینا نازِلٌ وَ شَرُّنا اِلَیکَ صاعِدٌ وَ لَم یَزَل وَ لا یَزالُ مَلَکٌ کَریمٌ یَأتیکَ عَنّا بِعَمَلٍ قَبیحٍ فلا یَمنَعُکَ ذلِکَ مِن اَن تَحُوطَنا بِنِعَمِکَ وَ تَتَفَضَّلَ عَلَینا بِالآئِکَ... اَنتَ اِلهی أَوسَعُ فَضلاً وَ أَعظَمُ حِلماً مِن اَن تُقایِسَنی بِفِعلی وَ خَطیئَتی فَالعَفوَ العَفوَ العَفوَ سَیِّدی سَیِّدی سَیِّدی.(۱)

۱- البلد الامین، ص ۲۰۶.

[خدایا!] و تو با نعمتها به ما محبت نشان می دهی و ما با گناهان با تو معارضه می کنیم. نیکویی تو به سوی ما نازل است و بدی ما به سوی تو بالا میرود و همواره پیش از این و هماره هم اکنون، فرشته ای گرامی نزد تو از ما کرده ی زشت می آورد [اما] این تو را باز نمی دارد از آنکه ما را با نعمت هایت در برگیری و به عطایایت بر ما تفضل کنی... تو –معبود من – فضلت گسترده تر و بردباری ات بزرگ تر از آن است که مرا به [کرده ی زشت] و خطایم مقایسه کنی، پس [مرا] عفو کن! عفو کن! عفو کن ! آقای من! آقای من! آقای من!

اعتراف به گناهان پرشمار، در کنار نظر به نعمتهای بی شمار پروردگار، انسان را سرشکسته می کند. می یابد نمک خورده و نمکدان را شکسته است. می فهمد کفران نعمت و در امانت الهی خیانت کرده است. همین دل او را میشکند. در او روحیه ی دلشکستگی را در کنار حالت پشیمانی زنده می کند. این همان حالت مطلوب توبه است. اگر این حال به مدد الهی در کنار این دیوار مقدّس در انسان ایجاد شود او را در معرض رحمت خداوندی قرار داده است.

البته استغفار در درگاه پروردگار متعال، هنگامی پذیرفته می شود که فرد شرایط ویژه ای از نظر روحی داشته باشد. وقتی قبول می گردد که تصمیمات ویژه ای را برای تدارک و جبران مافات بگیرد. خداوند متعال بر خود واجب ساخته که در این جایگاه توبه ی انسان را بپذیرد. تعبیر «حق علی الله...» از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز همین را بیان می دارد. اما روشن است که این به معنای نقض آن شرایط نیست و با آنها منافاتی ندارد. اگر فردی، خود مانعی بر سر راه غفران پروردگار قرار

داده باشد براساس ضوابط، استغفارش فایده بخش نخواهد بود؛(۱) حتی اگر در کنار دیوار مستجار چنین کند.

حال توبه ی امام معصوم علیه السلام و عبرت گناهکاران

در احوال امام صادق علیه السلام نقل شده که وقتی ایشان به ملتزم می رسیدند به همراهان و غلامان خود می فرمودند:

أَمیطُوا عَنّی حَتّی أُقِرَّ لِرَبّی بِذُنُوبی فی هذا المَکانِ فَاِنَّ هذا مَکانٌ لَم یُقِرَّ عَبدٌ لِرَبِّه بِذُنُوبِهِ ثُمَّ استَغفَرَ اللهَ اِلّا غَفَرَ اللهُ لَهُ.(۲)

از من دور شوید تا در این جایگاه نزد پروردگارم به گناهانم اقرار کنم(۳) چرا که این جا جایگاهی است که در [آن] بنده ای نزد پروردگـارش به گناهان خود اعتراف نمیکنـد و از آن نزد خداونـد اسـتغفار نمی نمایـد، مگر آنکه خداونـد آن گناهان را برایش می بخشاید.

۱- برای نظر به شـرایط پذیرش توبه و توضـیحات تفصـیلی در این زمینه مراجعه کنید به کتاب «در ضیافت ضریح»، بخش اوّل، ذیل عنوان «گام چهارم: استغفار».

۲- الکافی، ج۴، ص ۴۱۰.

۳- بایـد توجه داشت که اینگونه فرمایشـات معصومین علیهم السـلام به هیـچ وجه منافـاتی با عصـمت ایشان -که امری متقن و مسـلم بر اساس آیات و روایات است - ندارد. بر این اساس «گناه» برای فردی در رتبه ی امام معصوم عبارت است از تقصـیری که این بزرگوار در بجای آوردن عبادتی شایسـته ی خداوند متعال در خویش می یابد. امامی که معرفت درجه ی عالی نسـبت به خداونـد دارد در میبابـد که اگر همه ی عمر خویش را عبادت کند نمی تواند حق عبادت خداوند را بجای آورد. این اسـت که همواره خود را نسبت به آن درجه ی بالاتر از عبادت مقصّر می یابد و گناهکار می شمرد. لذا اطلاق «ذنب» به گناهان ما و تقصیر معصوم در درگاه خدا، تنها به خاطر اشتراک در مطلق تقصیر (کوتاهی) برابر خداست.

نیز از آن حضرت نقل شده که در شرح احوال نیای بزرگوار خود، امام سید الساجدین علیه السلام فرمودند:

علی بن الحسین تا هنگامی که به ملتزم می رسید عرضه می داشت:

اَللّهُمَّ اِنَّ عِنـدی أَفواجاً مِن ذُنُوبٍ وَ أَفواجاً مِن خَطایا وَ عِنـدَک أَفواجٌ مِن رَحمَهٍ وَ أَفواجٌ مِن مَغفِرَهٍ یا مَنِ استَجابَ لأَبغَضِ خَلقِهِ اِلَیهِ اِذ قال «فَأَنظِرنی اِلی یَومِ یُبعَثُونَ»(۱) اِستَجِب لی وَ افعَل بی کَذا وَ کَذا.(۲)

خداونـدا! نزد مـن فـوج هـایی از گناهـان است و فـوج هـایی از خطاهـا! و نزد تـو فـوج هـایی از رحمت است و فـوج هـایی از بخشـایش، ای که [خواسـته ی] مبغـوض ترین آفریـدگان نزد خـویش را اجـابت نمود، هنگـامی که گفت: «مرا تـا آن روز که مردمان بر انگیخته می شوند مهلت ده»، خواسته ام را برای من اجابت نمای و با من چنین و چنان کن(۳)

چنانکه گفتیم امام جواد علیه السلام مـدّتی طولانی به قـدر زمان ۷ یا ۸ دور طواف به خانه ی کعبه چسبیـده بودنـد و دعا می کردنـد. امـام صـادق علیه السـلام نیز از غلامـان و همراهـان خود فاصـله گرفتنـد تـا به اعتراف و عرض تقصـیر به درگـاه الهی بپردازند. این نیز عبارتی است که از لبان مبارک امام شور و نیایش - حضـرت علی بن الحسین علیه السلام -بیرون آمده است. به راستی اگر حال امامان معصوم و سراسر پاکی، چنین است، دیگر ما چه حرفی

۱- حجر / ۳۶.

۲- تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۴۱.

۳- درباره ی مضامین این دعای شریف در جلد دوم، ذیل عنوان «دعا در حین طواف» توضیحات مختصری ارائه خواهد شد.

برای گفتن داریم که خروار خروار گناه بر پشت خود بار زده ایم؟ کافی است قدری در حال و ماضی خود بیندیشیم، تا دریابیم که چه قصورها و تقصیرها کرده ایم بنگریم که چه نافرمانیها و کفران نعمتها نموده ایم. مرور کنیم که چه جهالتها و غفلتها که گریبانمان را سخت چسبیده است! آن وقت شاید به شرار شرمندگی بسوزیم تا بلکه این اقرار و توبه رحمت پروردگار را به سویمان جلب نماید.

دعا برای امام عصر علیه السلام در مستجار

اینک بی آبرویی دلشکسته به محضر خدایی مهربان و عطوف آمده است. به جایگاه اجابت تکیه زده، سینه به دیوار بیت الله چسبانده، داستان شکوه و شرمندگی را به دامان حق متعال گسترده است. در خود نمی بیند که بخواهد کلامی بگوید یا عذری بیاورد. روی آن ندارد که خواسته ای را طلب نماید. امّا نمیتواند بار سنگینی را که بلای غیبت مولایش بر سینه ی او تحمیل کرده این جا خالی نکند. این است که زبان می گیرد و با عزیز پرده نشین خود نجوا می کند: «روایتها خواندم و نوشتم از همنشینان و غلامانی که شانه به شانه ی ارباب و دست در دست سرور خویش طواف کردند. خواندم که به گرد خانه ی خدا گشتند و حال انابه و ضجه ی عزیز خود را آویخته به مستجار تماشا کردند. آخر عزیز دل نمی توانی گفت که آن اصحاب، معصوم بودند، و همین بود لیاقت هم رکابی شان با مولایشان! پس می شود که این غرقه ی ورطه ی گناه هم این یمن را دریابد که تو را بنگرد؟ تویی که امیر این حجی و ستون این بیت. می شود از اشک هایت توشه بردارد و از دعایت غرق لذت شوده می شود هم نوای تو لب به دعا واکند و در این فضا نفس

بکشد؟ کاش من نیز همانند محمدبن عثمان چشمی لایق چشم اندازی چون تو داشتم؛ آنگاه که با ما چنین از ترسیم حال تو در مستجار گفت:

رَأَیتُهُ صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِ مُتَعَلِّقاً بِأَستارِ الکَعبَهِ(۱) فِی المُستجارِ وَ هُوَ یَقُولُ اللّهُمَّ انتَقِم بی مِن أعدائِکَ.(۲)

آن حضرت، صلوات الله علیه، را دیدم در حالیکه در مستجار به پرده های کعبه آویخته بود؛ در حالیکه عرضه می داشت:

خداوندا به وسیله ی من از دشمنانت انتقام بگیر!»

خدا کند، اگر ستون دلمان فرو ریخت و اشکمان باریدن گرفت، عرضه بداریم:

اَللّهُمَّ مِن قِبَلِکَ الرَّوحُ وَ الفَرَجُ وَالعافیَهُ... .

و آنگاه التماس کنیم: اللّهم عجّل لولیّک الرّوح والفَرَجَ والعافیه.

رکن یمانی

اشاره

همین طور که به گرد کعبه ی معظم طواف می کنیم پس از پایان دیوار مستجار به یکی از ارکان مهم کعبه می رسیم که «رکن یمانی» نام گرفته است. در روایات اهل بیت این رکن را دری از درهای بهشت بر شمرده اند که هماره گشوده است. نیز فرموده اند اهل بیت و شیعیانشان از آن وارد بهشت می شوند. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

۱- آویختن به پرده های کعبه و اصرار در دعا، عملی است که از سوی امام رضا علیه السلام اینگونه مورد توصیه قرار گرفته است. فاذا کُنتُ فِی الشَّوطِ السّابِعِ فَقِف عِندَ المُستَجارِ وَ تَعَلَّق بِاَستارِ الکَعبَهِ وَ ادعُ اللهَ کَثیراًوَ اَلِحَّ عَلَیهِ وَ سَل حَوائِجَ الدُّنیا وَالآخِرَهِ فَاِنَّهُ قَریبٌ مُجیبٌ (بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۱۹۶، به نقل از فقه الرّضا).

۲- بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۱، شبیه همین مضمون در من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۲۰ .

اَلرُّکنُ الیَمانِیُّ بابُنَا الَّذی نَدخُلُ مِنهُ الجَنَّهَ.(۱)

رکن یمانی در ماست که از آن وارد بهشت می شویم.

در مورد دیگری راوی در حین طواف خدمت امام صادق بوده است. ایشان درباره ی رکن یمانی به او چنین می فرمایند:

اَلرُّکنُ الیَمانِیُّ عَلی بابٍ مِن اَبوابِ الجَنَّهِ مَفتُوحٌ لِشیعَهِ آلِ مُحَمَّدٍ مَسدُودٌ عَن غَیرِهِم.(۲)

رکن یمانی بر دری از درهای بهشت است که برای شیعه ی خاندان پیامبر گشوده و به روی هر کس جز آنها بسته است.

رکن یمـانی، ورودی اهـل بیت علیهم السـلام به بهشت است. خیر و برکتهـای آن اختصاص به ایشان و شـیعیانشان دارد. جالب اینجـاست کـه تأکیـد شـده این در بهشـتی به روی دیگران بسـته می مانـد و به آنهـا اجـازه ی ورود داده نمی شـود. در روایت دیگری علاوه بر آنکه رکن یمـانی را در گشوده ی بهشت خوانـده انـد، نهری از نهرهای بهشتی را نیز در آن جاری دانسـته و فرموده اند:

اِنَّ فیهِ باباً مِن اَبوابِ الجَنَّهِ لَم یُغلَق مُنذُ فُتِحَ وَ فیهِ نَهرٌ مِنَ الجَنَّهِ تُلقی فیهِ اَعمالُ العِبادِ.(۳)

در آن دری است از درهای بهشت که از روزی که گشوده شده بسـته نگشـته و در آن نهری است از نهرهای بهشت که اعمال بندگان در آن افکنده می شود.

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۸.

۲- الکافی، ج۴، ص ۴۰۹.

۳- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۲۴.

از این در گشوده ی بهشت، شمیم بوستان فردوس به مشام دل آگاهان می رسد. روحشان را هم با رایحه ی دلنواز خود، هوایی آن بهارستان الهی می کند. آری هنگامی که انسان از کنار رکن می گذرد، عطر خوشی به شامه می رسد که در هیچ کجای مسجدالحرام، شنودنی نیست. شاید این عطر، عطر بهشت باشد که چنین هوش از سر می برد و جان را هوایی می کند. نیز در این ناحیه ی شریف، نهری از نهرهای بهشتی میهمانان خداوند را بهره ور می کند. ویژگی مهم این نهر–چنانکه فرموده اند – این است که «اعمال بندگان در آن افکنده می شود» شاید منظور از این تعبیر آن باشد که این نهر بهشتی قابلیتی مهم دارد که انسان را شستشو می دهد. از یک سو باعث میشود که زشتیهای معصیت، به نور توبه از انسان پاک گردد. از دیگر سو سبب می شود اعمال صالح انسان، که شرایط قبولی عمل را احراز ننموده، مقبول درگاه حضرت حق افتد. این نهر آسمانی، نور جنات پروردگار را بر سر هر مؤمنی فرو می باشد. هرچه آلودگی است از او می شوید تا بتواند در پشت سر موالی خود، رهسپار بهشت شود.

استلام رکن یمانی و التزام به آن

یکی از اعمال زیبا در محضر این رکن عظیم، استلام (لمس کردن و دست کشیدن) این ستون کعبه ی شریف است، چنانکه حجرالاسود را استلام می نماییم. در روایتی از امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام آمده است:

فَاِذا بَلَغتَ الرُّكنَ اليَمانِيَّ فَاستَلِمهُ فَاِنَّ فيهِ باباً مِن اَبوابِ الجَنَّهِ لَم يُغلَق مُنذُ فُتِحَ.(۱)

۱– فقه الرضا، ص ۲۱۸.

هنگامی که به رکن یمانی رسیدی، آن را لمس نما که در آن دری از درهای بهشت است که از روزی که گشوده گشته بسته نشده است.

استلام رکن یمانی از یک جهت ابراز نیاز به وارد گشتن به بهشت است. تقاضایی است برای بهره گرفتن از نهر بهشتی که در این جایگاه، جاری است. مایه ی تبرّک به موهبت هایی است که با گشوده شدن در بهشت، آبشار گونه فرو می ریزد. امّا جنبه ی دیگر این استلام، بیعت و مصافحه با خداوند متعال است. رسول مکرم اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم فرموده اند:

اِستَلِمُوا الرُّکنَ فَاِنَّهُ یَمینُ اللهِ فی أَرضِه یُصافِحُ بِها خَلقَهُ.(۱)

[رکن یمانی] را استلام کنید که آن، دست راست خداوند است که با آن با آفریدگانش مصافحه می کند.

فرض جسمانیت از خداوند متعال عقلاً منتفی است. هیچ شباهت، کیفیت و محدودیتی به ذات منزه صانع متعال تعلق نمیگیرد. صفات مخلوقی یقینا از او منتفی است. پس اگر رکن یمانی را «یمین الله» خوانده اند به معنای آن نیست که از جهت مخلوقی تفاوتی با سایر موجودات و مخلوقات دارد. رکن یمانی نیز مخلوق و مصنوع پروردگار است. لذا اضافه گشتن «یمین» به «الله» نیز آن را از حد مخلوقی فراتر نمی برد. به این ترتیب «مصافحه با دست راست پروردگار» به این معناست که خداوند متعال استلام رکن شریف یمانی را در حکم پیمان بستن و مصافحه با خود قرار داده است. همانگونه که مصافحه نشانه ی بیعت است و محبت طرفینی را می رساند، استلام رکن یمانی نیز همین

۱- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۲۴.

حکم را دارد. به علاوه چون بیعت (التزام به وفای به عهد) معمولاً ـ با دست راست انجام می شود، این رکن شریف دست راست خداوند خوانده شده است. حاجی بیت الله با استلام این رکن با خداوند پیمان بسته و به او ابراز وفاداری نموده است. امید دارد که این اقبال او توجه پروردگار و قاب را به سویش جلب نماید.

عمل دیگری که این جا توصیه شده و در سیره ی حضرات معصومین علیهم السلام نیز به چشم می خورد التزام به رکن یمانی است؛ چنانکه زائر کعبه با مستجار نیز چنین می کند. چسبیدن به رکن و آویختن به آن عملی است که رسول خدا فرموده اند که جبرائیل – این امین خدا در زمین – نیز چنین می کرده است. امام صادق درباره ی یکی از طواف هایی که در خدمت پدر بزرگوارشان به جای آورده بودند می فرمایند:

با پدرم طواف می کردم و هنگامی که ایشان به حجرالاسود رسیدند به آن دست مالیدند و هنگامی که به رکن یمانی رسیدند به آن چسبیدند.

پس گفتم: «فدایت گردم! حَجر را با دستتان لمس می کنید و به رکن یمانی می چسبید؟» ایشان فرمودند:

قالَ رَسُولُ اللهِ: ما أَتَيتُ الرُّكنَ اليَمانِيَّ اِلاّ وَجَدتُ جَبرَئيلَ قَد سَبَقَنى اِلَيهِ يَلتَزِمُهُ.(۱)

«رسول خدا فرمودند: نزد رکن یمانی نیامدم مگر آنکه جبرئیل را دیدم که از من به سوی آن سبقت جسته و به آن چسبیده است.»

۱– وسایل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۳۸.

جناب جبرئیل - این فرشته ی مقرّب - برای آویختن به رکن یمانی بر پیامبر اکرم سبقت میجسته است. نیز با چسبیدن به این مکان شریف منزلت والاتری نسبت به خداوند متعال آرزو می کرده است. به راستی که جای جای این خانه ی شریف اتصال ناگسستنی با اهل بیت دارد. آجر آجر آن انسان را یاد پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم و خاندان بی مانند ایشان می اندازد. جایی که جبرائیل به آن تمسّک می جسته، همان دری است که اهل بیت و شیعیانشان، از آن به بهشت برین قدم می گذارند. این همان راهی است که همواره به روی غریبه ها بسته است.

دعا در رکن یمانی

عمل نیکوی دیگری که مورد تأکید قرار گرفته، دعا در این مقام شریف است. وعده ی اجابت پروردگار در پی این دعا به اهل ایمان داده شده است. امام صادق علیه السلام در روایت شگفت آوری می فرمایند:

اِنَّ مَلَکاً مُوَکَّلاً بِالرُّکنِ الیَمانِیِّ مُنذُ خَلَقَ اللهُ السَّمواتِ وَ الاَرَضینَ لَیسَ لَهُ هِجّیرٌ(۱) اِلَّا التَّأمینَ عَلی دُعائِکُم فَلیَنظُر عَبدٌ بِما یَدعُو.(۲)

از هنگامی که خداوند، آسمانها و زمینها را آفرید فرشته ی گمارده به رکن یمانی، جز آمین گفتن به دعای شما کاری ندارد. پس هر بنده ای بنگرد که چه دعایی می کند!

۱- هِجّیرُه وَ اُهْجورَتُهُ وَ دَابُهُ و دَیدَنُهُف ای: دابُه و شأنُه و عادتُه (لسان العرب، ج ۵، ص ۲۵۰).

۲- الکافی، ج۴، ص ۴۰۸.

خداونـد متعـال ملکی را بر رکن یمانی گمارده که به دعای مؤمنان آمین بگویـد. این تنها کاری است که ملک بـدان مشـغول است. حضرت صادق در همین روایت در توضیح «لیس نه هجیر» می فرمایند:

اَی: لَیسَ لَهُ عَمَلٌ.

یعنی کاری ندارد.

و پس از آن «آمین» گفتن به دعای مؤمنان را استثنا می کنند. توجه به این حقیقت، انسان را به حساسیت این موقف متذکر می کند، هم چنین، توجه افزون پروردگار به حاجی آویخته به رکن را یادآور می شود. از این رو حضـرت امر فرموده اند انسان به دعایی که می کند نیک بنگرد؛ بفهمد که چگونه گدایی نماید و چه بخواهد.

دعا برای امام عصر علیه السلام در رکن یمانی

هرکس در چنین موقعیت ویژه ای مهمترین و حیاتی ترین حاجت خود را از خداونـد متعال طلب می کند؛ از حاجات ضـروری دنیوی گرفته تا درخواسـتهای حساس اخروی، یکی سـلامت مریضش را می خواهد، دیگری وسعت رزق و روزی را طلب می کنـد، آن یکی توفیـق فرزنـدانش را در تحصـیل علم می طلبـد و آن دیگری عـاقبت خیری خـود و خـانواده اش را از خـداوند التمـاس می کنـد. اینها همه نیکو و به جا هسـتند. امّا اگر سـطح معرفت انسان ارتقا پیـدا کنـد و اتصال اسـتواری با ولی زمانش داشته باشد شاید بیش و پیش از اینها کنار در این دروازه ی بهشت، یاد این فرموده ی امام سجاده بیفتد:

مَن آتاکُم مَعرُوفاً فَکافُوهُ وَ اِن لَم تَجِدُوا ما تُکافُونَهُ فَادعُوا اللهَ لَهُ حَتّی تَظُنُّوا أَنَّکُم قَد کافَیتُمُوهُ.(۱)

هر کس کـار خوبی برای شـما انجـام داد، آن را برایش تلافی کنیـد و اگر نتوانستیـد به طریقی آن را تلافی کنیـد در حق او و به پیشگاه خداوند دعا کنید تا وقتی یقین کنید که کار خوب او را تلافی کرده اید.

حاجی با معرفت در این موقف طلایی با چهار اندیشه، نفس می کشد:

نخست: می فهمـد که اگر آسـمان به پا و زمین پا بر جاست به برکت امام عصـر علیه السـلام است. زمین میرویاند، آسـمان می بارد، درخت به بار می نشیند و آب جاری می شود. همه ی اینها به طفیل اوست. می داند که زمین و هرچه در آن است ملک امامت است. همه ی هستی بر سـر سـفره ی او نشسـته انـد و نمک پرورده ی اویند. باور دارد که زخم ها به التفات او التیام می یابنـد. اعتقاد دارد که شکسـتگیها به عنایت او جبران می شونـد و آنچه در صـلب پدران و رَحِم مادران است به اجازت او جان می گیرد. یقیـن دارد که رزق و روزی هر کس - چه مـادی و چه معنـوی - بـا امـام دست به دست می شـود. مطمئن است که خداوند، قسمت هرکس را از شاهراه امام می گذراند و می رساند.(۲)

دوم: درمی یابد که در برابر این دریای بی کرانه ی بخشش و کرامت،

۱- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۴۳.

۲- برای نظر به تفصیلات و مستندات بنگریـد به کتـاب آفتـاب در غربت، فصـل اول از بخش دوم یا مجلـد دوم از طبع چهار جلدی همین کتاب، ذیل عنوان «نعمت بودن امام از جهت تکوینی».

ناتوان از تلافی است. قبول دارد که نسبت به این آبشار خروشان آقایی و بزرگواری از شکرگزاری عاجز است. سراپای او را نعمتهایی فرا گرفته که یکایکشان از سوی امام عصر علیه السلام حواله شده است. آنقدر این عطاها فراوانند که حتی نمی تواند آنها را بشمارد چه رسد که بخواهد از پس شکر یا جبران هر یک از آنها برآید به این ترتیب پس از مرور آن همه لطف، سر به زیر می اندازد و اظهار عجز می کند.

سوم: می داند که گشایش در ظهور برای آن حضرت، تنها به دست خداست. کلید این در، دعا و ناله و اصرار است؛ دعا برای آن که خداوند به اهل ایمان رحم کند و از سر مرحمت، مولایشان را به آنها بازگرداند. از دیگر سو می داند که اذان ظهور مهمترین دغدغه ی ولی نعمت اوست. میداند که این سوخته دل، قرنهاست دست التماس به دامان حق متعال آویخته، قرنهاست که تحقق وعده ی الهی را می طلبد. آگاه است که دعای او می تواند به برکت دعای مولایش بالا رود و سرورگرفتارش را از حصار غیبت و عزلت برهاند.

چهارم: به فرموده ی امام سجاد علیه السلام حق این است که تا فرد یقین نکرده با دعا، حق نعمت را ادا نموده، دست از دعا برای صاحب نعمت خود بر ندارد. زائر با معرفت میفهمد که با وجود آن همه نعمت حتی اگر در همه ی دقایق زندگی اش دعاگوی مولایش باشد باز هم نمی تواند یقین کند که تلافی لطف های او را کرده است. بلکه برعکس یقین دارد که با این وجود نمی تواند حتی حق یکی از عطاهای آن بزرگوار را ادا کند. پس همواره در این زمینه گرفتار قصور و تقصیر است. به همین خاطر دست کم سعی می کند درخشان ترین لحظات و حساسترین

نفس ها را خرج مولایش کند. بلکه توانسته باشد سرسوزنی از سخاوت آن حضرت را سپاس گزارد. به همین خاطر در کنار رکن یمانی به نور معرفت می نگرد. در این گذرگاه خلد برین، برای آن عزیز دست به دعا برمی دارد. فرشته ی گمارده به رکن را نیز به همراهی می خواند تا به دعای او بر فرج سرورش آمین بگوید. خدا را می خواند تا شاهد این دلسوزی او برای صاحب اختیارش باشد.

به این ترتیب روشن میشود که معرفت به حق و حرمت امام عصر چقدر در سوز و گداز برای آن عزیز پرده نشین مؤثر است. اگر می خواهیم به جایی برسیم که تمام هم و غممان دعا برای مولایمان باشد باید ببینیم که چنین معرفتی داریم یا نه؟ اگر این رتبه ی بالا از معرفت را در خود نمی یابیم، نیکوست که همین معرفت را از خدا بخواهیم نیکوست درخواست کنیم که در پی معرفت، چشمه های سوز و مناجات از ضمیرمان به جوشش آید. آن وقت دست کم در کنار خواسته های خود، و پیش از آنها، از خدا می خواهیم دعایمان را برای امام زمانمان مستجاب فرماید.

ارزش دعا حتی در فرض برآورده نشدن حاجت

امام صادق علیه السلام تا پس از ستودن رکن یمانی به «باب گشوده ی بهشت»، می فرمایند:

ما مِن مُؤمِنٍ یَدعُو بِدُعاءٍ عِندَهُ اِلّا صَعِدَ دُعاؤُهُ حَتّی یَلصَقَ بِالعَرشِ ما بَینَهُ وَ بَینَ اللهِ حِجابٌ.(۱)

۱- الکافی، ج۴، ص ۴۰۹.

مؤمنی نزد آن (رکن یمانی) دعا نمی کند مگر آنکه دعایش بالا- میرود تا آنکه به عرش الهی میچسبد که میان او و میان خداوند حجابی نیست.

محجوب نشدن دعای انسان به این است که خداوند متعال به آن شهر مردودی نزند. در حجاب نرفتن دعا به این است که آن را بپذیرند، تحویل بگیرند و به صاحب آن دعا عنایت نمایند. البته اجابت دعوت فرد، لزوماً به معنای برآورده گشتن حاجت او نیست. ممکن است خداوند متعال به حکمتی نیاز او را برنیاورد.(۱) یا برآوردن آن را به تأخیر اندازد(۲) امّا هر دعای وی نزد خداوند محفوظ است. اگر خداوند متعال حاجت او را برنیاورد، دعای فرد را برای آخرت او ذخیره می کند. ثواب آن دعا در درگاه خویش را به وی می بخشد، تا جایی که فرد آرزو می کند کاش هیچ یک از حاجاتش برآورده نمی شد و خداوند در عوض آن به او ثواب اخروی می بخشید. امام صادق علیه السلام درباره ی بنده ای که برآوردن نیازش در پی دعا به تأخیر افتاده بوده، می فرمایند:

... فَإذا کان یَومُ القِیامَهِ قالَ اللهُ عَزَّوَجلَّ: «عَبدی دَعَوتَنی فَأَخَّرتُ اِجابَتَکَ وَ ثَوابُکَ کَذا و کَذا وَ دَعَوتَنی فی کَذا وَ کَذا فَأَخَّرتُ اِجابَتَکَ وَ ثَوابُکَ کَذا کَذا قال: فَیَتَمَنَّی المُؤمِنُ اَنَّهُ لَم یُستَجَب لَهُ دَعوَهٌ فِی الدُّنیا مِمّا یَری مِن حُسنِ الثَّوابِ.(۳)

۱- برای مطالعه ی بحث تفصیلی در این زمینه رجوع کنید به کتاب مناجات منتظران، ج۱.
۲- رجوع کنید به الکافی، کتاب الدّعاء، باب من ابطأت علیه الاجابه.
۳- الکافی، کتاب الدّعاء، باب من أبطأت علیه الاجابه، ح ۹.

... پس هنگامی که روز قیامت می شود، خداوند عزوجل می فرماید: «بنده ی من! مرا خواندی، پس در پاسخ دادن به تو تأخیر نمودم و ثوابت چنین و چنـان است و مرا در چنین و چنان [حاجت خود] خوانـدی و بر آوردن آن را [خواستی] پس من اجابت تو را عقب انداختم و ثوابت چنین و چنان است. سپس [حضرت] فرمودند:

پس مؤمن آرزو می کنـد که [کـاش] هیـچ دعایی در دنیا برای او مسـتجاب نشـده بود به واسـطه ی آنچه از نیکویی ثواب می بینـد. اگر دیـدیم حاجتمان در پی «دعا» برآورده نشـد خـدای نکرده نبایـد به خواسـته ی ما را برآورده نمی کند امّا دعایی که کرده ایم نزد او محفوظ و مضبوط است.

نکته ی دیگر آن که اساساً همین که به ما اجازه داده شـده با خـدای خویش ارتباط برقرار کنیم و او را بخوانیم، خود سـعادتی قدر دانستنی است. در دعای افتتاح خطاب به پروردگار متعال عرض می کنیم:

اَللّهُمَّ اَذِنتَ لی فی دُعائِکَ وَ مَسأَلَتِکَ.(۱)

خدایا! تو مرا در خواندنت و درخواست [از] خود اجازت داده ای.

نیندیشـیم که امکـان رو به رو شـدن بـا خـدای متعال امری است که بایـد به طور طبیعی برای ما ایجاد می شـده و خود، عنایتی نیست. همین امکـان، به خودی خود نعمـتی سـتودنی است. لطفی ویژه است که انسـان سراسـر نیـاز اجـازه بیابـد بـا صـانع غنی خویش رابطه برقرار کند. بنابراین دعا

۱- تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۱۰۸.

– پیش از آنکه وسیله ای برای درخواست و برآوردن نیاز ما باشد – به خودی خود اهمیت دارد. به تعبیر دیگر پیش از آنکه طریقیت داشته باشد، دارای موضوعیت است. تأکیدات معارف دینی بر «عبادت» بودن دعا، بیانگر همین نکته ی ظریف است.(۱) البته این نکته نیز باید همیشه مد نظر قرار گیرد که درخواست و سؤال از خداوند نیز در حین دعا جای خود را دارد. دعا به معنای خواندن و صدا زدن خداست. پس هر دعایی لزوماً درخواستی را به همراه ندارد؛ هر چند درخواست و گدایی از خداوند با «دعا» همراه است. بنابراین «دعا» مفهومی اعم از پرسش و درخواست از خداوند دارد. همانگونه که ما به دعا امر شده ایم، ما را به سؤال از خداوند متعال نیز سفارش فرموده اند. به عنوان نمونه امام صادق علیه السلام به یکی از اصحاب خود فرمودند:

اِنَّ عِندَ اللهِ عَزَّوَجلَّ مَنزِلَهً لا تُنالُ اِلاّ بِمَسأَلَهٍ وَ لَو اَنَّ عَبداً سَدَّ فاهُ وَلَم یَسأَل لَم یُعطَ شَیئاً فَسَل تُعطَ یا مُیَسِّرُ اِنَّهُ لَیسَ مِن بابٍ یُقرَعُ اِلاّ یُوشِکُ اَن یُفتَحَ لِصاحِبِه.(۲)

همان نزد خداوند منزلتی است که جز به درخواست و مسئلت بدان نتوان رسید و اگر بنده ای دهان خود را ببندد و درخواست نکند، چیزی به او داده نشود. پس درخواست کن تا به تو داده شود. ای میسّر! هیچ دری نیست که کوبیده شود جز اینکه امید رود که به روی کوبنده ی آن باز گردد.

۱- چنانکه امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه ی شریفه ی «اُدعُونی أستَجِب لَکُم اِنَّ الَّذینَ یَستَکبِرونَ عَن عِبادَتی سَیَدخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرینَ» (غافر / ۶۰) فرمودند: هُوَ الدّعاءُ وَ أَفضَلُ العِبادَهِ الدُّعاءُ (الکافی، کتاب الدّعاء، باب فضل الدّعاء و الحثّ علیه).

۲- الکافی، کتاب الدعاء، باب فضل الدعاء، ح ۳.

گـدایی در درگاه الهی نشان دهنده ی تذللی است که روح بندگی برابر خدا را تشـکیل می دهد. کسـی که دست سؤال پیش پروردگار دراز می کند در حقیقت در خانه ی او را می کوبد. البته دیر نیست که جواب صاحب خانه را بشنود و آنچه را طلب می کنـد به کف آورد. این گـدایی و کوچکی پیش خـدا، انسـان را نزد خداونـد صـاحب منزلـتی خـاص می کنـد و پستی در محضر حق، او را به بزرگی و والایی می رساند.

با همین پیش زمینه در ادعیه ی مأثور از حضرت معصومین علیهم السلام، درخواست و تقاضا از خداوند متعال، فراوان به چشم می خورد. در غالب دعاها در خلال خواندن و نام خدا را بردن، اعتراف به وابسـتگی و غرق نیاز بودن، تجلی می کند. یکی از همراهان امام رضا علیه السـلام در طواف و در برابر رکن یمانی، دعایی را از ایشان نقل میکنـد که مملو از چنین حال و هوایی است:

«با امام رضا در طواف بودیم، هنگامی که به مقابل رکن یمانی رسـیدیم، به پا خاسـتند و دسـتشان را به آسـمان بلنـد کردنـد و عرضه داشتند:

یـا اللهُ یـا وَلِیَّ العَـافِیَهِ وَ یـا خـالِقَ العَـافِیَهِ وَ یَا رازِقَ العافِیَهِ وَ المُنعِمَ بالعافِیَهِ وَ المَنَّانَ بِالعَافِیَهِ وَ المُتَفَضِّلَ بِالعافِیَهِ عَلَیَّ وَ عَلَی جَمیعِ خَلقِکَ یـا رَحمـانَ الـدُّنیا وَالآخِرَهِ وَ رَحِیمَهُمَا صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارزُقنَا العافِیَهَ وَ دَوَامَ العَافِیَهِ وَ تَمَامَ العَافِیَهِ وَ شُـکرَ العَافِیَهِ فِی الدُّنیا وَالآخِرَهِ یَا أرحَمَ الرَّاحِمینَ.(۱)

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۶.

ای خدا! ای ولی عافیت و آفریننده ی عافیت و روزی کننده ی عافیت و نعمت دهنده ی عافیت و منت گذار بسیار به واسطه ی عافیت! و بخشنده ی عافیت بر من و همه ی آفریدههایت! ای مهربان دنیا و آخرت و مهرورز آن دو بر پیامبر و خاندان پیامبر درود فرست و عافیت و دوام عافیت و کمال عافیت و شکر بر عافیت را در دنیا و آخرت روزی ماکن ای مهربان ترین مهربانان!

در این عبارات شریف امام رضا دو نکته ی مهم قابل توجه است:

۱) امام رضا علیه السلام با عبارات مختلف، از خداوند متعال، طلب «عافیت» می کنند. از خداوند متعال آسایش خویش را در دنیا و نیز در آخرت می طلبند. باید در هنگام نزول بلایا صبر و شکیبایی به خرج داد و به مشیت الهی راضی بود. امّا حالت مطلوب این است که انسان دنیای خود را در عافیت و آسایش به سر ببرد؛ البته با این قید مهم که این راحتی دنیوی به امر آخرت او ضرری وارد نکند. اگر انسان مجبور شود عافیت اخروی را به آسایش دو روزهای دنیا بفروشد، معلوم است که ارزشی ندارد. مشقت دنیا که عافیت آخرت را در پی داشته باشد بسیار پسندیده تر از عافیتی دنیوی است که به دنبال خود عذاب آخرت را همراه بیاورد. به این ترتیب، عافیت نسبی در دنیا در کنار عافیت در آخرت، خواسته ای نیکوست که وجهه ی همّت اولیای الهی بوده است.(۱) البته در این جا تذکر این نکته ی ظریف خالی از لطف نیست که عافیت کامل و مطلق در دنیا و آخرت تنها با ظهور امام عصر علیه السلام به بار می آید.

۱- برای ملاحظه ی توضیحات مفصّل در این باره رجوع کنید به کتاب مناجات منتظران، فصل پنجم از بخش اوّل،

به این ترتیب اگر ملتمسانه دست به دعای عافیت برداشته ایم، با توجه به فرمایش امام صادق علیه السلام (فلینظر العبد بما یدعو)، بدانیم که تا برای آشکار شدن یوسف زهرا علیهما السلام دعا نکنیم، عافیت همه جانبه را طلب نکرده ایم!

۲) نکته ی مهمی در تحقق شکر به هنگام «عافیت» کارساز است و آن این که انسان، «عافیت» را نعمت پروردگار بداند و شکر در قبال آن را لازم شمرد. اغلب اوقات پیش می آید که انسان نعمتی را داراست امّا توجه ندارد که آنچه در دست اوست لطف خداست، لطفی که اگر خدا لحظه ای اراده نکند در اختیار او قرار نمی گیرد. وقتی این نعمت از دست انسان میرود تازه درمی یابد چیزی که از آن بهره داشته، «نعمت» الهی بوده و باید سپاس آن را به جای می آورده است. امام رضا با عبارات مختلف، عافیت را نعمت خدا و لطف او در حق خود می دانند؛ ان جا که پروردگار را «منعم» «منان» و «متفضل» عافیت می خوانند. این عبارات از سویی، عافیت را به عنوان نعمت و منّت و فضل معرّفی می کند. از دیگر سو بیانگر آن است که این همه، از جانب خداوند متعال تفضل شده و این آسودگی انعام هموست. به علاوه حضرت ثامن الائمه علیه السلام در ادامه ی دعا از خداوند توفیق شکرگزاری این فضل و انعام را می طلبند.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹